

نمایشگاه

رشد آموزش

۶۵

انفصال نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان، مدرسان و دانشجویان
| دوره هجدهم | شماره ۳ | بهار ۱۳۹۶ | ۸۰ صفحه | ۱۵۰۰۰ ریال | پیمک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
www.roshdmag.ir

- افزایش مشارکت و جذب دانش آموزان
- نسبت به درس تاریخ
- نخستین جنگ صلیبی در تاریخ
- نقش فیلم در آموزش تاریخ
- از کلاس درس تا جبهه جنگ



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت انست

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسینی
دکتر عبدالرسول خیر اندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصر الله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قبابی
نشانی مجله:

تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن بازگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱

داخلی: ۲۳۷
پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۸۳۹۲۳۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
roshdmag: 
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarikh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه

یادداشت سردبیر/ روزهای فراموش شده مدرس / ۲

افزایش مشارکت و جذب دانش آموزان نسبت به درس تاریخ (میزگرد با حضور دبیران تاریخ استان یزد)/

محمد حسین معتمد راد / ۴

نخستین جنگ صلیبی در تاریخ/ مترجم: ادهم اندکائی زاده / ۱۴

آموزش در مدارس عصر صفوی/ دکتر موسی الرضا بخشی استاد / ۱۷

نقش فیلم در آموزش تاریخ/ فاطمه جهانگردی / ۲۴

القاب و عناوین دوره قاجار/ حسین احمدزاده - شهین عباس زاده / ۲۶

علل گرایش قاجار و پهلوی اول به نیروی سوم/ احترام شکریان / ۳۲

انتقال کمپانی هند شرقی انگلیس از بندرعباس به بندر بوشهر/ محمدرضا علم - عین الله غریبی / ۴۱

سربازان گمنام در جهان/ دکتر طوبی فاضلی پور / ۴۸

سفر به قلعه حضرت آدم (ع)/ سکینه سلیمه دار / ۵۶

از کلاس درس تا جبهه جنگ/ رحیم شبانه / ۶۰

نقد و بررسی درس ۱۴ از کتاب مطالعات اجتماعی، پایه هشتم، متوسطه اول/ پروانه گودرزی / ۷۱

آثار مکتوب قدیمی در شهرستان فریدون شهر/ ناهید قلانی / ۷۳

مهتاب خین (معرفی کتاب)/ اشرف السادات کلای / ۷۶

دانشنامه دانش گستر (معرفی کتاب)/ اکرم علیخانی / ۷۶

تاریخ در نشنال جئوگرافی/ دکتر موسی کاظمی / ۷۷

سواحل خلیج فارس (معرفی کتاب)/ عباس رضایی / ۷۸

ناگفته های کلماکره/ علی نورپور / ۸۰

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قرار دادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

روزهای فراموش شده مدرس

و ارحام ذوی الحقوق (که تقریباً در خواب از من درخواست می کردند) می شدم.

۲. زیارت عاشورا بعد از نماز قضا.

۳. سپس هفت و گاهی چهارده مرتبه چهار قل [سوره هایی که با «قل» شروع می شوند] می خواندم و در گوشه ای به مناجات مشغول می شدم و هزار دفعه استغفار می کردم.

۴. پس از فراغت از استغفار، در حال قدم زدن مشغول آیات خمسۀ اول سورۀ بقره می شدم، تا ظهر به هر اندازه که بشود، و خاطر ندارم که هیچ روزی کمتر از یکصد مرتبه شده باشد. بعد از آن مشغول ادای فریضه شده پس از صرف نهار می خوابیدم.

۵. عصر به ختم صلوات اشتغال می روزیدم. هر روزی یک هزار صلوات برای یکی از چهارده معصوم هدیه می نمودم؛ و شکر خداوند را به جای می آوردم در این موفقیت.

۶. پس از صلوات یکصد مرتبه ذکر «ما شاء الله کان و ما لم یشاء...» را که موضوع بعضی افکارم بود در حال قدم زدن، با تأمل می خواندم.

۷. توسل. هر اندازه وقت تا مغرب بود به امام زمان عجل الله فرجه توسل جسته «یا مولای، یا صاحب الزمان...» این ذکر را مکرر می کردم در حال قدم زدن تا مغرب، هر قدر ممکن می شد. مغرب اذان و اقامه گفته و فریضه را به جا می آوردم با تعقیب و زیارت مختصر.

۸. هزار مرتبه «امن یجیب...» در حال قدم زدن

نمی دانم تاکنون به خواب سفر کرده اید یا نه. وقتی به جغرافیایی که خواب در آن واقع است وارد می شوید، جز بیابان برهوت و زمین خشک، چیزی نمی بینید. هر چه هست خشکی هواسست و زمین و زمین! در این برهوت، وجود روستاها و شهرهایی چند، به حیرت تان می اندازد... خواب از جمله این آبادی هاسست با جمعیتی اندک، مردمانی سوخته از آفتاب و خشونت طبیعت. از خود می پرسید این مردم در چنین جغرافیایی چگونه طاقت آورده اند.

مرحوم مدرس به این منطقه تبعید شد. او را صدها کیلومتر از شهر و دیارش، از دوستان و آشنایانش و از فرزندان و خویشانش دور کردند تا تنها و غریب در جایی به سر برد که مونس و همدمش تنها زندان بانس باشد. او آنجا بود تا مظلومانه شهیدش کردند. او ۹ سال و ۱ ماه و ۲۴ روز پایان عمرش را در آنجا گذراند.

اکنون ببینیم شهید مدرس در این مدت چه می کرد. اگر از ما بخواهند یک هفته در خواب به سر بریم از خود می پرسیم چه کنیم تا در این هفت روز حوصله مان سر نرود! سؤال اینجاست که شهید مدرس در مدت ۹ سال و اندی چه می کرد! به شما بگویم که آن مرحوم برای فعالیت های روزانه اش در آن چهار دیواری زندان وقت کم می آورد!

مدرس پس از حبس، تصمیم گرفت ۱۲ ساعت از شبانه روز را به عبادت بگذراند! او اعمال و اذکار مدت حبس خود را این گونه شرح می دهد:

۱. بعد از نماز صبح مشغول نماز قضا برای خود و والدین



می‌گفتم که هر دوازده شب یک ختم کامل شود. داشته است. مطالب این بخش پسند خاطر اهل تاریخ ۹. در گوشه‌ای مثل قبل از ظهر مشغول مناجات شده، است.

۲. شرح جزئیات اعمال عبادی، افکار و ادعیه و راز و نیازهای او با خدا، همراه با نقل آیات، احادیث و ادعیه‌ای که به ذکر آن‌ها اشتغال شبانه‌روزی داشته است. این بخش بر ذائقه اهل ذکر عبادت بس شیرین و گوارا است.

۳. تقریر درس‌های خودشناسی، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و خداشناسی در سه دفتر مفصل. این بخش مطلوب اهل حکومت، کلام و عرفان است.

مجموع این سه بخش، گذشته از موارد پیش‌گفته، از جنبه ادبیات «حبس‌نامه‌نویسی» نیز قابل توجه است. به عبارت دیگر، گنجینه خواب از این حیث از برجستگی خاصی برخوردار است.^۱



بعد از آن هزار دفعه استغفار کرده منفرداً یا مجتمعاً با مأمورین نشسته مشغول خوردن چای و امثال آن شده و در ضمن در تدارک شام می‌شدیم. غالباً در حدود پنج الی شش از شب گذشته دراز کشیده و اعمال خواب را از قبیل شهادتین و استغفار و غیرهما به‌جا آورده و حساب روز را می‌کردم و در بعضی از اوقات مشغول ذکر «رب انی...» می‌شدم تا خواب مرا برآید! این خلاصه برنامه عبادی مرحوم مدرس بود. تفصیل آن را علاقه‌مندان باید در کتاب گنجینه خواب بخوانند. گنجینه خواب چیست، گنجینه خواب مجموعه یادداشت‌های روزانه مرحوم مدرس در دوران تبعیدش است.

این یادداشت‌ها البته فقط بخشی از سرگذشت وی در این ۹ سال و اندی است. چگونگی و سرنوشت این دست‌نوشته‌ها را دکتر نصرالله صالحی مصحح و ناشر گنجینه خواب در مقدمه کتاب شرح داده است. در هر حال یادداشت‌های ایام حبس شامل سه قسمت اصلی بوده است:

۱. خاطرات روزانه ایام حبس که در لابه‌لای آن به حوادث و وقایع تاریخی هم‌عصر خود نیز اشارات گذرا

پی‌نوشت‌ها

۱. گنجینه خواب، مجموعه درس‌ها و یادداشت‌های روزانه شهید سیدحسن مدرس در تبعید، به کوشش دکتر نصرالله صالحی، تهران، طهوری ۱۳۸۵، صص ۸۰-۷۷ با تلخیص
۲. همان، ص ۱۸.

افزایش مشارکت و جذب

دانش‌آموزان نسبت به درس تاریخ

میزگرد با حضور دبیران تاریخ استان یزد

محمد حسین معتمد راد



اشاره

اوایل خردادماه گذشته بود که به پیشنهاد سردبیر محترم مجله مأموریت یافتم گفت و گویی با دبیران استان یزد انجام دهم. پیش از انجام این مأموریت، با چند نفر از دبیران تاریخ از دور و نزدیک گفت و گویی داشتم تا با پاره‌ای از مسائل و موضوعات آموزش تاریخ در مدارس آشنا شوم. سپس آن‌ها را جمع‌بندی کردم تا بتواند در میزگرد موردنظر محور بحثمان باشد. حاضران در نشست یزد عبارت بودند از دکتر اصغر زرنگار، سیدجلیل فانی، ناصر مهدی‌نژاد، اصغر اکرمی و نیز خانم رباب طاقه‌باف. در ضمن در اواسط این نشست محمود زارع معاون آموزش متوسطه حضور پیدا کرده و از دیدگاه‌های وی نیز بهره‌مند شدیم. مقدمات این نشست توسط صادق رضایی و سیدجلیل فانی، به‌ترتیب نماینده مجلات رشد و سرگروه تاریخ استان یزد آماده شد که از هر دوی این عزیزان تشکر می‌کنم.

در این نشست می‌خواهیم در مورد آموزش تاریخ در کشور و مشکلاتی که ما با آن مواجه هستیم بحث و گفت‌وگو کنیم. من موضوعاتی را که به‌نظرم ضروری است و می‌توانیم در مورد آن بحث و تحلیل داشته باشیم فهرست‌وار و به‌صورت سؤالی می‌گویم تا شما هم در مورد آن اظهارنظر فرمایید. شیوه‌ها و مهارت‌های صحیح در آموزش تاریخ چیست؟ چه راهکارهایی برای جذب و جلب دانش‌آموزان پیشنهاد می‌کنید؟ چه کاستی‌ها و خلأهایی در آموزش تاریخ وجود دارد؟ چقدر نگاه ما به آموزش تاریخ جنبه کاربردی دارد؟ فن بیان معلم تاریخ چقدر در موفق بودن او و شاگردان مؤثر است؟

همچنین معلومات و شخصیت معلم تاریخ، جهان‌بینی و بینش معلمان و حتی دانش‌آموزان در زمینه درس تاریخ، بازدید از موزه‌ها و اماکن و آثار تاریخی و... مباحثی است که می‌تواند در این گفت‌وگو مطرح شود. لذا باتوجه به مسائل مطرح شده از آقای فانی می‌خواهم که نقطه نظرهای خودشان را بیان کنند.

فانی: اینها که شما، مطرح کردید مباحثی بسیار بجاست و امیدوارم با همکاری دوستان بتوانیم آن‌ها را مورد نقد و تحلیل قرار دهیم. باید

بگویم که متأسفانه ما در مدارس هنوز برای تدریس تاریخ از شیوه سنتی استفاده می‌کنیم. یعنی کلاس ما معلم‌محور است. معلم صحبت می‌کند و دانش‌آموز گوش می‌کند و روشن است که با این روش بعد از گذشت مدتی دانش‌آموز



فانی: چند سال گذشته چون استخدام دبیر کم بوده خیلی از اشخاص که تخصص غیرتاریخ دارند می‌آیند و تاریخ تدریس می‌کنند. نکته دیگر عدم دانش و مهارت کافی شماری از فارغ‌التحصیلان رشته تاریخ است و مورد دیگر در همین راستا استفاده نکردن از وسایل کمک آموزشی است، از جمله فیلم‌های تاریخی

مباحث تاریخی را فراموش می‌کند. پیشنهاد این است که از شیوه «مشارکتی» استفاده شود یعنی دانش‌آموز را به کار بگیریم اگرچه وقت‌گیر است ولی اگر به شیوه مشارکتی باشد، مطالب در ذهن دانش‌آموز می‌ماند.

می‌دانید که تاریخ تنها یک درس نیست که افراد فقط در دوره مدرسه مجبور به مطالعه آن باشند بلکه بخشی از زندگی هر فرد است با این حال، متأسفانه در مدارس ما استقبال دانش‌آموزان از درس تاریخ کم است و این دو علت دارد، یکی اینکه این درس در سال سوم متوسطه خوانده می‌شود که دانش‌آموزان امتحانات نهایی دیپلم را دارند بنابراین آن را بی‌اهمیت قلمداد می‌کنند. علت دیگر این است که در کنکور مثلاً در درس عربی ما چند تا تست داریم؟ در ادبیات فارسی چند تا تست است؟ در بینش اسلامی چند تا

تست است؟ ولی متأسفانه تاریخ معاصر در کنکور جایی ندارد بنابراین در ذهن دانش‌آموز این‌طور تلقی می‌شود که درس تاریخ چندان اهمیتی ندارد. حالا حرف‌های ما را به یک نوعی برسانید به وزارتخانه که اگر امکان دارد تاریخ معاصر هم جزء امتحانات نهایی دیپلم قرار گیرد و هم در کنکور سراسری چند تا تست از تاریخ معاصر بیاید. اما در مورد سایر فرمایشات شما:

مشکل دیگر درس تاریخ این است که در چند سال گذشته چون استخدام دبیر کم بوده خیلی از اشخاص که تخصص غیرتاریخ دارند می‌آیند و تاریخ تدریس می‌کنند. نکته دیگر عدم دانش و مهارت کافی شماری از فارغ‌التحصیلان رشته تاریخ است. مورد دیگر در همین راستا استفاده نکردن از وسایل کمک‌آموزشی است، از جمله فیلم‌های تاریخی، مثلاً بنده دبیر می‌خواهم کودکانی ۲۸ مرداد را تدریس کنم و فیلم‌هایی هم از وقایع آن ایام هست که می‌توانم استفاده کنم و برای بچه‌ها نمایش دهم ولی استفاده نمی‌کنم. چون علاقه‌ای به این کار ندارم. یا اصولاً این فیلم‌ها و نقشه‌های تاریخی موردنیاز که یکی از وسایل کمک‌آموزشی است به کلی در مدرسه وجود ندارد. مثلاً یک دبیری می‌خواهد دوره صفویه را تدریس کند، اگر نقشه‌های دوره صفویه را داشته باشد، خیلی بهتر است، گردش علمی هم برای دانش‌آموزان فوق‌العاده کم است، نمی‌دانم در وزارتخانه دستورالعملی در این رابطه وجود دارد یا نه. بعضی از شهرستان‌ها و مراکز استان، عذرخواهی می‌کنند که سرویس نداریم. متأسفانه گردش‌های علمی به این صورت در برنامه‌های درسی نیست. یکی دیگر از موارد، حجم بودن کتاب‌های تاریخ است، مثلاً تاریخ ایران و جهان (۲) که درس اصلی رشته علوم انسانی است، نهایی و پر حجم است، هفته‌ای سه ساعت دارد. ما در بازدیدهایی که در شهرستان و مناطق داشتیم دبیران از این موضوع گله داشتند و می‌گفتند حداقل هفته‌ای چهار ساعت بایستی داشته باشیم. بالاخره، یک مشکل دیگر که متأسفانه در کتاب تاریخ معاصر مشاهده می‌شود این است که بعضی از مؤلفان آن متخصص تاریخ نیستند

خانم طاقه‌باف، شما بگویید که روش مشارکتی که آقای فانی در تدریس خود بیان کردند چقدر

در شیوه تدریس شما تأثیرگذار است؟

طاقه‌باف: در شرایط کنونی معلم می‌آید یک درسی را می‌دهد، بچه‌ها باید گوش بکنند و بروند بخوانند و هفته بعد بیایند و توضیح دهند. یا اینکه نهایت مشارکت این است که یک مبحثی را برای دانش‌آموزان مشخص می‌کنند تا آن‌ها به‌صورت کنفرانس ارائه دهند.

ما خیلی اگر بخواهیم کلاس را تغییر بدهیم تا جلوه‌ای داشته باشد، چند نفر انتخاب می‌شوند تا به‌صورت گروهی روی بحثی کار بکنند و توضیح بدهند. یعنی نوآوری خاص تا حالا در زمینه تدریس تاریخ نشده است. شیوه‌هایی که استفاده می‌شود تا حالا بیشتر همین شیوه‌ها بوده است.

شما روش مشارکتی را که مطرح شد چقدر در تدریس رعایت می‌کنید؟

طاقه‌باف: من تا حدی رعایت می‌کنم. یعنی قسمتی از درس را که توضیح می‌دهم از بچه‌ها هم نظرخواهی می‌کنم و آن‌ها شروع می‌کنند هر کدام یک توضیحی می‌دهند. سپس نظر آن‌ها را جمع‌بندی می‌کنم و باز درس را ادامه می‌دهم. یعنی طوری نیست که صددرصد معلم‌محوری یا دانش‌آموز‌محوری باشد.

دو شیوه نادرست آموزش تاریخ از سوی معلمان در اغلب مدارس اجرا می‌شود. یکی متکی بر محفوظات است، که در آن بیشتر به اطلاعات موجود در درس را اهمیت می‌دهند تا به پرورش شاگردان. شیوه دیگری هم که زیاد مناسب نیست و در این سال‌ها می‌بینیم که در مدارس اجرا می‌شود همان روش سنتی روخوانی است، جناب زرنگار شما بفرمایید که تا چه اندازه این شیوه‌ها در مدارس تغییر کرده؟

زرنگار: بنده نزدیک به ۳۴ سال است که درس تاریخ می‌دهم و نزدیک به ۲۴ سال است که تاریخ خوانده‌ایم یعنی مجموعه‌ش نزدیک به ۶۰ سال است هم می‌خواندیم و هم تدریس می‌کردیم. در تمامی دروس، هم مسئولان و دست‌اندرکاران و هم دبیران تحولی ایجاد کرده‌اند و شیوه‌های تدریس تغییر پیدا کرده و کاربردی‌تر شده، اما تنها درسی که تا امروز هیچ تغییری پیدا نکرده درس تاریخ است. به‌نظر من یکی از دلایل بی‌توجهی به درس تاریخ، دیدگاه برخی مدیران نسبت به این درس است، و تا

این دیدگاه وجود دارد، هیچ‌گاه تحولی در درس تاریخ ایجاد نخواهد شد.

نکته دیگر اینکه دانش‌آموزان در همان روزهای اول سال می‌گویند این تاریخ به چه درد ما می‌خورد؟ این کتابی را هم که نوشته‌اند فقط می‌شود به همان شیوه درس بدهی، شیوه کاربردی ندارد، شیوه آموزشی دانش‌آموزمحور ندارد، شیوه عقل‌محور ندارد. فقط شیوه آموزشی آن این است که شما توضیح بدهید، دانش‌آموزان هم چرت بزنند. این‌ها که هیچ‌گاه تحولی ایجاد نمی‌شود.

البته کتاب تاریخ فعلی پاسخ‌گوی نیاز دانش‌آموز نیست، به همین دلیل دانش‌آموز می‌گوید این تاریخ چه دردی را از من دوا می‌کند؟ وقتی در کنکور هم نیست؛ چه فایده‌ای دارد؟

یکی از نکات دیگر این است که تمام رشته‌ها وقتی بخواهند دبیر تربیت کنند متخصص با شرایط خاص می‌گیرند، آزمون می‌گیرند که ببینند شخص می‌تواند مثلاً درس زمین‌شناسی را درس بدهد یا فیزیک درس بدهد یا کامپیوتر را و... ولی در مورد تاریخ هیچ پیش‌شرطی نیست. به هر دبیری که ساعت کم دارد می‌گویند تاریخ درس دهد. چرا؟! چون از نظر عده‌ای، تاریخ ارزشمند نیست. درسی است که همه دبیران درس می‌دهند، دبیر فنی در هنرستان هم، تاریخ درس می‌دهد.

پس شما معتقدید هیچ تغییری در درس تاریخ نداشته‌ایم؟

زرنگار: نه، آن چیزی که لازم است نداشته‌ایم. ببینید مثلاً همگام با درس‌های دیگر، ما از همه درس‌ها عقب‌تر هستیم و از امکانات آموزشی، کمک‌آموزشی و تربیت‌دبیر متخصص محرومیم.

انگیزه را باید دبیر به دانش‌آموز بدهد شما نقش دبیر را هم بفرمایید اینکه شیوه آموزشی ما متکی به روخوانی و محفوظات است به نظر من این به دبیر برمی‌گردد، یک دبیر می‌تواند دانش‌آموز را خلاق بکند. به نظر شما معلم چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ آموزش و پرورش یک چارچوبی را مشخص کرده، برنامه درسی را نوشته و معلم را موظف کرده که این درس را بگوید. همین‌طور این چارچوب برای دروس

فیزیک و شیمی هم هست پس نقدی که می‌فرمایید شاید برای تمام حوزه‌های آموزشی وارد باشد. شما از نقش معلم بگویید.

زرنگار: مثالی بزنم. به شما چند تا پرتقال داده‌اند و گفته‌اند وزن کنید اما به جای ترازو یک هواسنج برای اندازه‌گیری وزن به شما داده‌اند! چگونه می‌توانید این پرتقال را وزن کنید؟ اینجا هم همین‌طور است. کتابی که به شما داده‌اند درس بدهید یک کتاب محفوظات‌محور است چطور می‌خواهید آن را کاربردی کنید؟ اصلاً امکان ندارد وقتی شما می‌خواهید وزن پرتقال را بسنجید باید ترازو را در اختیارتان قرار بدهند.

به هر حال خودتان به عنوان معلم تاریخ چه شیوه‌ای دارید؟ چارچوب برنامه درسی شما را موظف می‌کند که برنامه را اجرا کنید. آیا شما هم بر محفوظات تأکید می‌کنید یا راه دیگری را به کار می‌برید؟ ما می‌خواهیم در مجله شیوه شما را معرفی کنیم.

زرنگار: ببینید شیوه یکی از این ابعاد است. تا مسئله اصلی حل نشود، شما چطور می‌خواهید شیوه کاربردی کار کنید؟ این با کتاب عهد



زرنگار: یکی از نکات دیگر این است که تمام رشته‌ها وقتی بخواهند دبیر تربیت کنند متخصص با شرایط خاص می‌گیرند، آزمون می‌گیرند که ببینند شخص می‌تواند مثلاً درس زمین‌شناسی را درس بدهد یا فیزیک درس بدهد یا کامپیوتر را و... ولی در مورد تاریخ هیچ پیش‌شرطی نیست. به هر دبیری که ساعت کم دارد می‌گویند تاریخ درس دهد

دقیانوس، اصلاً امکان‌پذیر نیست. ببینید باید کتاب تاریخ، شیوه کاربردی پیدا کند، من نوعی ممکن است در مدرسه استعدادهای درخشان که ۱۶ دانش‌آموز دارم، همه شیوه‌ها را به کار گیرم و تا الان هم موفق بوده‌ام اما آقای فانی که در هنرستان ۴۰ دانش‌آموز سر کلاس دارد، نمی‌تواند شیوه‌ای که من به کار می‌برم اجرا کند. شیوه مشارکتی نمی‌تواند اجرا کند، شیوه مهارتی نمی‌شود، شیوه تدریس فعال نمی‌شود، ما تمام شیوه‌هایی را که از تهران آمدند به ما آموزش دادند به کار گرفتیم ولی بسته به جایگاهش. ما از فیلم‌های تاریخی و نقشه‌های تاریخی هم استفاده می‌کنیم، بازدید از موزه‌ها هم داریم ولی به من اعتراض می‌کنند که چرا این قدر فیلم نشان می‌دهید.

می‌گویند شما همیشه در حال دیدن فیلم و در اتاق



اکرمی: شیوه ارزشیابی هم نباید فقط بر اساس محفوظات دانش‌آموز باشد. البته حافظه خوب است و کمک می‌کند به اینکه در امتحان موفق شویم ولی این روش در جایگاه پژوهش و تجزیه و تحلیل تاریخ ارزش زیاد ندارد

فیلم هستید! این چه درس تاریخی است؟!

آقای اکرمی، برای اینکه دانش‌آموزان به سمت روخوانی و محفوظات نروند شما چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید؟

اکرمی: روش‌های دبیران در مدارس مختلف، متفاوت است. ما اولین نکته‌ای را که باید در نظر بگیریم، این است که طرف حساب ما که همان دانش‌آموز است سطح پایه علمی یا دانایی‌اش چقدر است.

در مدارس مثلاً کاردانش و یا فنی‌وحرفه‌ای ما نمی‌توانیم همان روشی را به کار بگیریم که در دبیرستان نمونه به کار می‌گیریم. در مدرسه نمونه نیازی به روخوانی کتاب نیست چون دانش‌آموز اطلاعات دارد ولی مثلاً در هنرستان کاردانش حتی در روخوانی کتاب مشکل دارد، بنابراین حتماً باید روخوانی انجام شود و مطالب خیلی ساده شود و حتی جملاتی که مهم هستند ساده بشوند. ما در کتاب تاریخ که از بعضی جملات و کلمات ثقیل استفاده شده سعی می‌کنیم این نثر را ساده‌تر کنیم تا بچه‌ها بفهمند.

دیگر اینکه من معمولاً از روشی دیگری هم استفاده می‌کنم و آن طرح سؤال تست در هنرستان، است که شکل مشارکتی هم دارد؛ یعنی ۴ دانش‌آموز معمولی را با دانش‌آموزی که ضعیف است یک گروه می‌کنم و به آن‌ها می‌گویم بعد از اینکه من درس را دادم شما از جملات درس و کتاب، سؤال و تست تهیه کنید. این باعث می‌شود هم بچه‌ها سرگرم شوند و هم علاقه در آن‌ها ایجاد می‌شود. بعد تست‌هایی را که طرح می‌کنند نماینده‌شان می‌آید و پای تابلو می‌نویسد و در اینجا جملات آن‌ها را از لحاظ نگارش تصحیح می‌کنم که مشکلی نداشته باشد.

همین‌طور که آقای زرنگار فرمودند واقعاً در کتاب تاریخ معاصر خیلی وقت‌ها مصالح تدریس ناقص است، سؤال می‌خواهی طرح کنی می‌مانی که چطور طرح کنی، چه پرسش شفاهی باشد، چه کتبی باشد، چه نقطه‌چین باشد، یا به هر شکلی که باشد.

اما در مدارس نمونه بچه‌ها به هر حال ذهن خلاق‌تری دارند و نیازی به این کار نیست و برعکس مسائل و پرسش‌های حاشیه‌ای زیاد مطرح می‌شود و معلم باید مطالعه بیشتری داشته باشد. در این مدرسه‌ها ما سعی می‌کنیم حتی المقدور خودشان را بفرستیم تا تحقیق انجام دهند.

آقای مهدی‌نژاد، ما نمی‌خواهیم درس تاریخ، زنگ تفریح دانش‌آموزان باشد برای اینکه این اتفاق نیفتد و درس تاریخ را جذاب‌تر بکنیم چه باید کرد؟ از تجربیات خود بگویید.

مهدی‌نژاد: شما اگر الان در همین شهر یزد تحقیقی بکنید می‌بینید که همه می‌خواهند بچه‌هایشان را بفرستند رشته تجربی یا ریاضی. مدیرها هم بیشتر به دنبال رشته ریاضی یا تجربی هستند.

در مدرسه‌ای رفتم بازرسی؛ خانمی که اتفاقاً خودش

دیر بود آمد پرسید: شما سرگروه تاریخ هستید؟
گفتم بله. گفت شما به دبیرانتان بگویید این قدر
به شاگردان فشار نیاورند که تاریخ بخوانند. گفتم
چرا؟ گفت تاریخ به درد آن‌ها نمی‌خورد. گفتم
چرا به دردشان نمی‌خورد؟ گفت به چه درد
می‌خورد؟ گفتم اگر شما شناسنامه‌تان را گم
کنید و دیگر نتوانید ثابت کنید که چه کسی
هستید آن وقت چه کار می‌کنید؟

دوم اینکه کلاس‌های متفاوت داریم که
آقای اکرمی مسائل آن‌ها را گفتند. من خودم
کارهایی که سر کلاس انجام می‌دهم این است
که سعی می‌کنم بچه‌ها را عملاً با درس درگیر
کنم، یک‌جوری به درس علاقمندشان بکنم،
فیلم معرفی می‌کنم، کتاب معرفی می‌کنم
گاهی وقت‌ها کتاب را می‌برم سر کلاس و
نشان می‌دهم، سؤال می‌کنم و از دانش‌آموزان
می‌خواهم بروند خودشان جواب را پیدا کنند،
سعی می‌کنم این کارها را انجام دهم، سعی
می‌کنم همیشه با خنده وارد کلاس شوم و با
خنده بیرون بیايم، به‌طوری‌که آخر سال که
می‌شود دانش‌آموزان می‌پرسند آقا شما سال
دیگر هم در این مدرسه هستید؟ یعنی سعی
نمی‌کنم کلاس خشک باشد، حالتی به کلاس
می‌دهم که دانش‌آموز شاد باشد و درس تاریخ را
یاد بگیرد و علاقمند هم بشود.

**من از صحبت‌های شما نتیجه می‌گیرم برنامه
درسی که ما داریم و با همه کاستی‌هایی که
شما فرمودید، می‌شود برنامه صحیح و طرح
درستی را در کلاس تاریخ طراحی بکنیم که
میزان مشارکت و جذب دانش‌آموز نسبت به
درس تاریخ بیشتر شود و خودبه‌خود وقتی این
جذب به‌وجود بیاید علاقه هم به‌وجود می‌آید،
آن وقت می‌توانیم بگوییم تاریخ در زندگی
دانش‌آموز کاربرد خواهد داشت. مطالبی که
آقای زرنگار فرمودند خود این‌ها هم مورد قبول
کارشناس‌های ما هم هست.
حالا از آقای فانی می‌خواهم در این مباحث
اظهار نظر بفرمایند.**

فانی: ببینید جناب معتمدراد، در ادامه فرمایش
همکارها، ما نمی‌توانیم همه تقصیر را به گردن
دانش‌آموز بیندازیم، متأسفانه خود همکارها هم
کمابیش کاستی‌هایی دارند از جمله نداشتن
دانش و مهارت کافی. ناتوانی بعضی از همکارها را

در نوشتن مقالات و کتاب‌ها و انجام پژوهش‌های
نو و کارآمد می‌بینیم، متأسفانه همکارها در این
رابطه، آن‌طور که باید و شاید فعال نیستند، یا
انگیزه ندارند یا مسائل دیگر. ما باید دانش‌آموزان
را حتی‌الامکان ببریم تا مکان‌های تاریخی را
ببینند. من خودم این کار را انجام داده‌ام و خیلی
مؤثر بود. مثلاً در درس تاریخ‌شناسی، وقتی
سکه هخامنشی را درس می‌دهیم شاگرد تئوری
می‌خواند اما وقتی او را ببریم موزه سکه‌شناسی
را ببیند، خود این در ایجاد رغبت دانش‌آموز
به درس تاریخ خیلی مؤثر است. همین‌طور
مکان‌های تاریخی را؛ مثلاً مسجد جامع، زندان
اسکندر، باغ دولت‌آباد یزد و ...

در تشویق به درس تاریخ، یک راهکار دیگر هم
گذاشتن فیلم‌های تاریخی است، که اشاره شد.
به نظر من، بعد از حضور و غیاب، اولین چیزی
که دانش‌آموز را ترغیب می‌کند، این است که
معلم تاریخ مسائل روز جامعه را بگوید. یعنی اول
از مسائل روز جامعه شروع کند و بعد بپردازد
به تاریخ، یعنی مطالب تاریخی گذشته را به‌روز
کنیم مثلاً بگوییم در سال ۳۲، آمریکایی‌ها اول
با مصدق بودند ولی بعداً علیه مصدق شدند.
وصلش کنیم به مسائل امروز، یعنی تاریخ
گذشته را به مسائل روز وصل کنیم تا دانش‌آموز
بیشتر برایش مفهوم باشد. یک کار دیگری که
می‌شود انجام داد نقشه‌های تاریخی تهیه کنیم
که هر وقت خواستیم درسی را توضیح دهیم از
نقشه‌های تاریخی استفاده کنیم. شیوه تدریس
قدیمی را کنار بگذاریم و از حالت مشارکتی
استفاده کنیم و از دانش‌آموز بخواهیم وارد بحث
شود و خودش بیاید کنفرانس دهد و در مورد
فلان موضوع تحقیق کند. خلاصه اینکه کلاس
را فعال و آن را از حالت معلم‌محور خارج کنیم.
تا آنجا که امکان دارد اگر دانش‌آموز سؤالی کرد
جواب دهیم. حتی اگر سؤالی کرد که جواب آن
را ما نمی‌دانیم بگوییم نمی‌دانم، بررسی می‌کنم،
تحقیق می‌کنم و هفته آینده جوابت را می‌دهم،
این کار را اگر معلم انجام دهد خیلی خوب است.

**آقای زرنگار، مسئله دیگری که گفتن
آن ضروری است بحث سیر توالی زمانی
یا کروئولوژیک تاریخ است برای اینکه
دانش‌آموزان نروند به سمت پراکنده‌خوانی و یک
سیر را طی کنند؛ مثلاً در مبحث تاریخ اسلام**



طاقه‌باف: خود من می‌دانم در اولین جلسه‌ای که می‌خواهم تاریخ تدریس کنم بچه‌ها چه سؤال‌هایی از من خواهند پرسید، می‌پرسند چرا باید درس تاریخ را بخوانیم؟ تاریخ در زندگی چقدر کاربرد دارد؟ به بچه‌ها می‌گویم همان‌طور که ریاضی فرمول دارد و روش دارد، تاریخ هم راه و روش خودش را دارد

می‌پرسند چرا باید درس تاریخ را بخوانیم؟ تاریخ در زندگی چقدر کاربرد دارد؟ به بچه‌ها می‌گویم همان‌طور که ریاضی فرمول دارد و روش دارد، تاریخ هم راه و روش خودش را دارد. اصلاً من اینکه یک نفر کتاب بخواند و بقیه گوش کنند را قبول ندارم. نهایت در بعضی از کلاس‌ها که سطح پایین‌تری دارند می‌گویم بچه‌ها ۱۰ دقیقه خودتان کتاب را روخوانی کنید و هر کسی هر موردی یا سؤالی دارد یادداشت کند و بگوید. به این ترتیب در همان جلسه اول دستم می‌آید که این‌ها در این درس چه مشکلاتی خواهند داشت. مشکل یا صحبت ما بیشتر در مورد درس تاریخ معاصر است چون خیلی تخصصی بهش نگاه نشده، و برخلاف کتاب‌های تاریخ ایران جهان ۱ و ۲ و تاریخ پیش‌دانشگاهی که با دیدگاه‌های تاریخی نوشته شده، تاریخ معاصر دیدگاه تاریخی ندارد، بلکه بیشتر نظرهای شخصی است. این کتاب تمامش ارزش خواندن دارد اما ارزش حفظ کردن ندارد، به‌خصوص بعضی از قسمت‌ها که خیلی سنگین نوشته شده و توضیحات اضافه دارد. دیگر اینکه من به بچه‌ها یاد می‌دهم کتاب را

اگر بخواهد سبیره پیامبر اکرم(ص) را از تولد حضرت تا رسالت ایشان و از جنگ‌ها تا به صلح و نامه‌نگاری‌های ایشان به سران کشورها، همه را در یک راستای زمانی و امتداد تاریخی ببیند، من فکر کنم دانش آموز بهتر بتواند به هدفش برسد. یا اگر دانش‌آموزان از دوران رسالت تا خلفای راشدین، و از این دوران تا پایان دوران خلفای عباسی و به بعدش بتواند یک ارتباطی را درک کند و از وقایع تاریخی آن تجزیه و تحلیل داشته باشند یادگیری خوب صورت می‌گیرد منظورم این است که پراکنده‌خوانی نشود. شما این نوع یادگیری را چگونه ارزیابی می‌کنید و آن را مفید می‌دانید؟

زرنگار: مسلماً مفید است و این روش را باید برای تاریخ ایران هم داشته باشیم. ما سیر تاریخ ایران با اروپا یا هر جای دیگری را که بررسی کنیم شباهت‌هایی بین آن‌ها می‌بینیم که به‌عنوان تکرار تاریخ ارزش یاد می‌کنیم از جمله ظهور و سقوط سلسله‌ها. مثلاً هخامنشیان یک‌جا ظهور کردند یک‌جا به اوج رسیدند و یک‌جا سقوط کردند؛ همین‌طور اشکانیان، ساسانیان، تمدن‌های بعد از اسلام و ... اگر ما بین این‌ها ارتباط برقرار کنیم. قانون‌مند بودن تاریخ درک می‌شود که این خیلی مهم است و یکی از هدف‌های اصلی آموزش تاریخ همین است. از همین‌جا می‌شود مفهوم فلسفه تاریخ و قانون‌مندی تاریخ را به‌دست آورد.

طاقه‌باف: به‌نظر من آموزش تاریخ مثلی است که یک ضلع آن مؤلف یا مؤلفان است یک ضلعش دانش‌آموز و یک ضلع هم معلم یا دبیر و هر کدام از این‌ها نقاط قوت و ضعف خودش را دارد. برای مثال، در تألیف بعضی از کتاب‌های درسی تاریخ اگر شما نگاه کنید می‌بینید که فقط دارد به ما اخبار تاریخی را می‌گوید، طوری که حتی برای خود معلم هم راه برای تجزیه و تحلیل باز نیست. یعنی حتی قسمت‌هایی که بشود تجزیه و تحلیل کرد کم است. دانش‌آموزان هم که انگیزه و رغبت ندارند و این هم مسئله‌ای است. به هر حال، به‌نظر من اگر خود معلم و یا کسی که می‌خواهد تاریخ را تدریس کند اگر علاقمند به تاریخ باشد و علاقه به کارش هم داشته باشد خیلی بهتر می‌تواند با همین محدودیت‌ها درس بدهد. خود من می‌دانم در اولین جلسه‌ای که می‌خواهم تاریخ تدریس کنم بچه‌ها چه سؤال‌هایی از من خواهند پرسید.



زارع: مفاهیم کتاب درسی باید برای دانش آموز گویا باشد، با علم روز همراه باشد، و نکات ارزشی و کاربردی تاریخ را داخل محتوا بیاورد

و شکست دولت‌ها بیان شود. دوم سیاست‌های داخلی و خارجی آن دولت گفته شود، یعنی با مردم خودش چه کرد و با خارجی‌ها چطور رفتار کرد. سوم هم اختصاص بخش عملی با فعالیت‌های پژوهشی است، یعنی هر واحد درسی باید با یک فعالیت‌های پژوهشی همراه باشد.

یکی از معلمان تاریخ اعتقادش بر این بود که مباحث تاریخی را برای دانش آموزان کاربردی کنیم، حتی نظر ایشان این بود می‌شود برای مقوله‌هایی مثل دروغ، تهمت، حسد و... ریشه‌های تاریخی پیدا کرد. آقای اکرمی شما چقدر نگاهتان به آموزش تاریخ کاربردی بوده، چه مهارتی را در آموزش تاریخ مناسب و ضروری می‌دانید؟

اکرمی: در بحث درس‌های تاریخی معمولاً به این نکاتی که شما اشاره کردید و بیشتر بحث اخلاقی مطرح است، کمتر پرداخته شده ولی از حیث سابقه تاریخی معمولاً بحث حسد، بخل و دروغ‌گویی زیاد در حوزه تاریخ داریم، مثلاً ابوالفضل بیهقی می‌گوید بوسهل بن زوزنی بسیار حسود بود و دائم از حسنک وزیر بدگویی می‌کرد، شهید مطهری می‌گوید قطار موقعی که ایستاده کسی به آن سنگ نمی‌زند اما موقعی که حرکت می‌کند سنگ زدن شروع می‌شود. ولی حالا اگر بپرسند چه کسانی سنگ می‌زنند، می‌گوییم آن‌هایی که نزدیک‌تر هستند به قطار. این‌ها در کتب درسی آوردنش بسیار بجا است و اگر دانش آموز با آن آشنا

خلاصه کنند، به این شیوه که به آن‌ها می‌گوییم بچه‌ها! امروز هر کتابی که همراهمان هست بیرون بیاورید و یک درسی را با هم شروع می‌کنیم به خواندن؛ مثلاً کتاب فلسفه‌شان را با هم می‌خوانیم و می‌گوییم من هم مثل شما بار اولی است که این کتاب را می‌خوانم، حالا یک تکه را خلاصه می‌کنیم؛ مثلاً از یک صفحه و نیم کتاب ۵ خط بیرون می‌کشیم. بعد همین کار را در مورد کتاب تاریخ خودشان انجام می‌دهیم. کم‌کم طوری می‌شود که خود بچه‌ها یاد می‌گیرند چه‌طور مطالب اصلی را از کتاب بیرون بکشند و خلاصه کنند. با کسب این تجربه خیلی به تاریخ علاقمند می‌شوند به‌طوری که دانش آموزان کارودانش و هنرستان نمره‌های خیلی عالی از درس تاریخ می‌گیرند. بعد پرسش‌های پایانی هم برای آن‌ها تهیه می‌کنم. علاوه‌براین سعی می‌کنم فیلم نشان بدهم، کتاب به آن‌ها معرفی کنم. مثلاً کتاب تاریخ طبری را با خودم به مدرسه می‌برم و می‌گویم فلان مطلب در این کتاب گفته شده.

به‌طور کلی، ما امکانات خیلی خاصی نداریم. چند جلسه در سال بچه‌ها را به کتابخانه می‌بریم و می‌گوییم از همین کتاب‌ها یک مطلب انتخاب کنند و سرکلاس بیاورند و بحث کنند.

زارع (معاون متوسطه): اولاً من فقط جهت عرض خیر مقدم به اینجا آمدم. ثانیاً بهترین تصمیماتی که می‌شود در مورد آموزش و پرورش برای نسل آینده گرفت در همین جلسات است.

به‌نظر من تألیف کتاب درسی باید دو ویژگی داشته باشد، یکی ویژگی عمومی و دیگری ویژگی تخصصی، ویژگی عمومی یکی اینکه مفاهیم آن برای دانش آموز گویا باشد، با علم روز همراه باشد، و نکات ارزشی و کاربردی تاریخ را داخل محتوا بیاورد، آموزش‌های نظری و عملی را با هم و در هم بیامیزد، روحیه پرسشگری را تقویت بکند، با فرصت‌های آموزشی تطبیق داده شود، از ذهن دانش آموز، انبان اطلاعات نسازد و دانش آموز از محتوای آن لذت ببرد. این‌ها ویژگی عمومی بود. در زمینه تخصصی کتاب تاریخ باید بین کتاب‌های تاریخ گذشته و تاریخ فعلی تفاوت بگذارد، چون تاریخ گذشته اطلاعاتی است که از نسل گذشته به ما رسیده، اما تاریخ فعلی آن چیزی است که بخشی از آن را مشاهده کردیم و فراگیر است. باید تاریخ معاصر بیشتر با واقعیت‌ها تطبیق داده شود. به‌علاوه در خود کتاب‌ها سه تا موضوع اصلی باید دخالت داده شود: اول اینکه دلایل موفقیت



**مهدی نژاد: سعی نمی‌کنم کلاس خشک باشد،
حالتی به کلاس می‌دهم که دانش‌آموز درس تاریخ
را یاد بگیرد و علاقمند هم بشود**

**آقای مهدی نژاد، در این مورد نظرتان چیست؟
برخی دبیران اطلاعات تاریخی دارند اما شاید
فن بیانشان ضعیف باشد.**

مهدی نژاد: معلم تاریخی می‌تواند موفق باشد که تسلط بر درس داشته باشد، کلیه اصطلاحات درس را بلد باشد، بتواند کامل توضیح بدهد، پای تخته شکل بکشد، بلد باشد برای هر قضیه‌ای، با بیان کامل و شیرین مباحثی را مطرح کند. این باعث می‌شود که مفاهیم و اصطلاحات با عمق بیشتری در ذهن دانش‌آموز جا بیفتد ولی اگر توانی نداشته باشد کلاس او بی‌بهره خواهد بود.

**خانم طاقه‌باف، فکر می‌کنید که در گزینش
معلم تاریخ چه معیارهایی را باید در نظر بگیریم
تا در چارچوب برنامه درسی و تدریس دچار
مشکل نشویم.**

طاقه‌باف: فکر می‌کنم از جذابیت‌های معلم‌ها برای دانش‌آموزها این است که ظاهری آراسته داشته باشد. دیگر اینکه دبیر باید قوه بیان عالی داشته باشد، تسلط داشته باشد و صبر خیلی زیاد؛ آرامش باید در چهره‌اش موج بزند. آرامش و صبوری معلم خیلی مهم است. در ضمن معلم تاریخ اولاً باید در علم به‌روز باشد. البته لازم نیست مثلاً فرمول‌های ریاضی و فیزیک و شیمی را بداند ولی یک مقداری از روان‌شناسی را باید مطالعه داشته باشد تا بتواند ۲۰ تا ۳۰ تا دانش‌آموز را در یکی دو جلسه اول روان‌شناسی بکند. شخصیت‌شناسی معلم باید کامل باشد و هر شخصیتی را بشناسد تا بتواند با آنها ارتباط

شود حداقل می‌تواند در زندگی شخصی خودش اثرگذار باشد ضمن اینکه ما با توجه به مسائل روز همان‌طور که همکاران فرمودند، بایستی تدریس کنیم خیلی از این‌ها را می‌توانیم حداقل ببینیم، به گوشه و کنار اشاره کنیم و به دانش‌آموزان بگوییم فلان شخصی که در طول تاریخ خدمتگزار بوده، مثلاً امیرکبیر داشتیم، قائم‌مقام داشتیم خوب این‌ها اسیر همین تهمت‌ها و دروغ‌ها و کینه‌ها شدند. در مجله رشد آموزش تاریخ فکر کنم مقاله‌ای از خانم سلیقه‌دار خواندم با عنوان «چگونگی کاربردی کردن قرآن در تدریس تاریخ» که نوشته بود مهم‌ترین حرف قرآن عبرت‌آموزی است؛ حدود یک‌سوم قرآن، تاریخ است. این را هم بگوییم که یکی از عیب‌هایی هم که در این مجلات هست، و من چند تا از آن را که بررسی کردم دیدم، خیلی از مسائل که مطرح شده بیشتر بیان همان کلیات است و شیوه‌های کاربردی خیلی مطرح نشده تا مثلاً من بتوانم سر کلاس از آن استفاده کنم. در آموزش تاریخ می‌توان از بُعد مذهبی و اخلاقی قرآن کمک گرفت تا ضمن آن کار دینی هم انجام گیرد.

مباحثی که مطرح شده بخشی از آن به فن بیان معلم برمی‌گردد. دانش‌آموز تمام توجه و نگاهش به معلم است که چه فنی را به کار می‌گیرد: این فن بیان یکی از راه‌هایی است که دانش‌آموزان جذب معلم می‌شوند، آقای فانی شما فن بیان معلم را چقدر مؤثر می‌دانید؟

فانی: دبیر تاریخ باید اطلاعاتش زیاد باشد حالا اگر اطلاعاتش زیاد بود اعتمادبه‌نفس او بالا می‌رود، و این در فن بیان او تأثیرگذار است. معلم، حتی اگر سابقه هم دارد، شبی که می‌خواهد فردا تدریس کند باید یک بار کتاب را بخواند تا با اعتمادبه‌نفس بیشتری سر کلاس برود. اگر هم رفت در یک جایی که مثلاً لهجه‌های مختلفی است سعی کند کتابی صحبت کند؛ مثل گوینده اخبار صداوسیما که در سراسر ایران صحبت‌هایش را متوجه می‌شوند. پس فن بیان خیلی مهم است. معلم باید لفظ‌ها و اصطلاحات و اسامی رهبران را بداند تا در بیان تاریخ دچار اشتباه نشود. به‌نظر من آموزش و پرورش هنگام استخدام معلمان باید از نظر فن بیان هم امتحان بگیرد.

برقرار کند. مهارت‌های کلامی هم خیلی مهم است. در کل چیزی که من فکر می‌کنم در جذب دانش‌آموز مهم است برقراری ارتباط است.

یکی از نکاتی که در تمام حوزه‌های آموزشی مورد توجه والدین و دانش‌آموزان است، معلومات و شخصیت معلم است. با توجه به فضای مجازی که در دسترس اکثر دانش‌آموزان است معلم باید از نظر علمی یک سر و گردن بالاتر از شاگرد باشد، معلم تاریخ به عنوان یک مرجع علمی باید طوری در کلاس مطرح باشد تا وقتی دانش‌آموز در مواردی به بن‌بست می‌رسد تکیه‌گاه او معلم باشد. در این مورد شما آقای زرنگار صحبت بفرمایید.

زرنگار: من ۱۲۰ عنوان فیلم تاریخی تهیه کرده‌ام که به تناسب درس‌ها از آن‌ها استفاده می‌کنیم. در مورد حوادث روز هم، که ممکن است دیشب مثلاً اتفاق افتاده باشد، برای مثال حمله ترکیه به سوریه و ... که دانش‌آموزان را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، دبیر می‌تواند از رسانه‌های روز استفاده کند. اگر معلم تاریخ بخواهد موفق باشد باید به روز باشد و از تمام امکانات آموزشی جدید بهره‌مند شود و از آن‌ها در کلاس درس استفاده کند.

آقای اکرمی، بعضی از معلمان تاریخ ما نگاهشان این است که دانش‌آموزانی که بیشتر به محفوظات گرایش دارند دانش‌آموزانی هستند هوشمند و موفق زیرا از حافظه خوبی برخوردارند. پس مباحث تحلیلی، استدلالی و اکتشاف چه جایگاهی در درس تاریخ دارند؟

اکرمی: من دو تا شاگرد دوقلو داشتم. این‌ها کتاب تاریخ که تدریس می‌شد جلسه بعد می‌آمدند و درس را خط‌به‌خط می‌گفتند؛ یعنی حافظه‌شان آن قدر قوی بود که بقیه دانش‌آموزان می‌هوت می‌ماندند. ولی من به شخصه این روش را نمی‌پسندم. و به بچه‌ها می‌گفتم این گونه دانش‌آموزها اگر جمله‌ای را کمی تغییر بدهی در پاسخ در می‌مانند. روش تدریس و یادگیری تاریخ نباید به این شکل باشد. شیوه ارزشیابی هم نباید فقط براساس محفوظات دانش‌آموز باشد. البته حافظه خوب است و کمک می‌کند به اینکه در امتحان موفق شویم ولی این روش در جایگاه پژوهش و تجزیه و تحلیل تاریخ ارزش زیاد ندارد.

آقای زرنگار، شما یک جمع‌بندی داشته باشید از مجموعه بحث‌هایی که شد. برای بهتر شدن تدریس در حوزه آموزش تاریخ و رفع مشکلات این حوزه چه کار کنیم؟

زرنگار: عرض کنم اگر من خودم تا به تاریخ علاقمند نباشم و اطلاعات خوب هم نداشته باشم نمی‌توانم آن را درست تدریس کنم. بنابراین فرد باید علاقمند و متخصص در این درس باشد تا موفق شود. دیگر اینکه معلم باید فراچنان باشد. سر کلاس لااقل باید فراچنان باشد من همیشه مثال می‌زنم که ملاک ما باید بازی خوب باشد نه اینکه طرفدار سبز، سرخ یا آبی باشیم. این باعث می‌شود که ما اگر سرخ هستیم حسنات آبی را نبینیم و بالعکس، در نتیجه فقط جناح‌گرا می‌شویم و بسیاری از اشتباهات را تأیید می‌کنیم چون در این جناح هستیم پس سعی کنیم که هم دانش‌آموزان ممکن است جناح‌های مختلف سیاسی داشته باشند که جبهه‌گیری در مقابل ما نکنند و حرف ما را هم باور داشته باشند. همان‌طور که همکارها فرمودند و شما هم فرمودید بهترین راهکاری که می‌توانیم ارائه کنیم این است که کتاب درسی تاریخ از نظر اطلاعات و داده‌ها به روز باشد، قابل فهم باشد، ساده باشد پرسشگر باشد و ذهن دانش‌آموز را به پرسش و کاوش وادارد؛ این از متن، یعنی اول باید متن خوبی باشد. دومین عامل دبیرها هستند. سوم وسایل کمک آموزشی است. ما در یزد خیلی امکانات نداریم و بضاعت کمی داریم ولی در تهران مثلاً نقشه‌های تاریخی تهیه کردند، یا فیلم بهترین آموزش است ای کاش می‌شد خیلی از این مسائل تاریخی را با مستند نمایش داد و هر امکان کمک آموزشی که می‌توانند فراهم کنند که به درس تاریخ کمک کند. چهارمین عامل دانش‌آموز است. که همان‌طور که آقای اکرمی فرمودند، نمی‌توانیم در هنرستان همان شیوه‌ای را به کار ببریم که من مثلاً در استعدادهای درخشان به کار می‌برم. این برمی‌گردد به کیفیت دانش‌آموزان از یک طرف و تجربیات و شیوه بیان و تدریس معلم که هر کدام از این‌ها یک شیوه تدریس خاص خودش را می‌طلبد.

همکاران عزیز، خیلی ممنون که در این نشست مشارکت کردید.

نخستین جنگ صلیبی در تاریخ

لشکرکشی امپراتور هراکلیوس به پارس

نویسنده: روبرتو نارانجو

مترجم: ادهم اندکائی زاده

دبیرستان های اهواز

andekaiezadeh@gmail.com

اشاره مترجم

پژوهش در زمینه سقوط امپراتوری ساسانیان، به عنوان یکی از برش های مهم تاریخی ایران، هنوز هم به دلایل گوناگون از جایگاه ویژه ای برخوردار است. بسیاری برآنند که ریشه سقوط حکومت ساسانیان را نه در زمان یزدگرد سوم، که در دوران پیش از آن و به ویژه در دوران حکومت خسرو پرویز باید جست و جو کرد؛ زیرا خسرو پرویز بود که به واسطه برخی هوس های شخصی و تحمیل جنگ هایی عمدتاً غیرقابل توجیه بر ایران، پایه های حکومت ساسانیان را متزلزل ساخت. آغاز کردن جنگ با «فوکاس» امپراتور روم شرقی به بهانه حمایت از «موریس» امپراتور پیشین، یکی از این جنگ ها بود. پس از فوکاس، امپراتور «هراکلیوس» که توان مقابله با ارتش خسرو پرویز را نداشت و به دنبال فرار از پایتخت (بیزانتیوم) بود با اصرار مردم و به ویژه کلیسای روم شرقی، در برابر ساسانیان ایستادگی کرد. وی با بهانه قرار دادن مسائل مذهبی، جنگ علیه ایران را آغاز کرد و توانست با تحریک ایمان مذهبی مسیحیان و ارتش خود، ایرانیان را - که چندسال پیش از آن به دنبال یافتن راه فرار در برابر آن ها بود - شکست دهد. این امر آغازی بر سقوط حکومت ساسانیان بود. مورخان مسیحی، از این جنگ به عنوان «نخستین جنگ صلیبی» مسیحیان در تاریخ نام می برند. ناگفته نماند در قرآن نیز از این شکست نخستین و سپس پیروزی نهایی رومیان در برابر ساسانیان، سخن به میان آمده که به عنوان یکی از پیش گویی های این کتاب الهی شناخته می شود. مقاله حاضر به بررسی این مقطع مهم از تاریخ روابط ایران و روم با تأکید بر جنگ صلیبی مزبور می پردازد.

کلیدواژه ها: هراکلیوس، خسرو پرویز، روم شرقی، ساسانیان، جنگ صلیبی

سال به قدرت رسیدن امپراتور فوکاس - بازمی گشت. در آن سال خسرو پرویز^۱ پادشاه ایران، مجموعه ای از تهاجمات را به سرزمین های رومیان و اشغال آن ها آغاز کرد^۲ که بیش از ۱۵ سال به طول انجامید. خسرو پرویز در همان نخستین سال لشکرکشی، سپاه روم شرقی را در نبرد «Arxamoun» با به کارگیری فیل ها در هجوم به قلعه ها و دژهای رومیان شکست داد [تورتلدوف (Turtledove)، ۱۹۸۲: ۲۹۲] یک سال بعد (۶۰۴م) نیز شهر «دارا»^۳ و مناطقی از بین النهرین و سوریه به دست ایرانی ها افتاد.

فوکاس^۴ به سختی می توانست در برابر فتوحات ایرانیان ایستادگی کند، به ویژه اینکه در سال ۶۰۷م، هم زمان با تصرف ارمنستان، کاپادوکیه^۵، گالاتیا^۶ و پافلاگونیا^۷ [به دست ایرانیان]، بربرها نیز مدام علیه روم شرقی دست به شورش و اغتشاش زدند. در نتیجه، نیروهای ایرانی بدون هیچ گونه رودررویی و مقاومتی، از رود فرات^۸ گذشتند و بخش هایی از سوریه و فلسطین را ویران ساختند و در

هراکلیوس^۱ امپراتور بیزانس^۲ یا روم شرقی، بین سال های ۶۲۱ تا ۶۲۸م جنگی خونین، ویرانگر و توان فرسا در برابر شاهنشاهی ساسانیان دست زد. با نگاهی به رخداد های پیش از آن، سه دلیل قانع کننده برای این اقدام هراکلیوس می توان برشمرد: نخست، برای پایان دادن به جنگ های فاتحانه ایرانیان در قلمرو حکومت روم شرقی [که از سال ها پیش ادامه داشت]، دوم برای پایان دادن به عقب نشینی مسیحیان در برابر ایرانیان، از بخش های داخلی روم شرقی، و سوم پاسخ به نیازهای روحی یک امپراتور جوان که تشنه ماجراجویی و کسب نام و اعتبار بود، یعنی خود هراکلیوس. هرچند این جنگ، راحت و آسان نبود ولی به هر حال سبب بازسازی دوباره امپراتوری روم شرقی به عنوان یک ابرقدرت در آسیای صغیر شد.

از میان سه دلیل گفته شده برای لشکرکشی رومیان در برابر دولت قدرتمند ساسانی، پایان دادن حملات ایرانیان به قلمرو امپراتوری روم، مهم تر از دیگر دلایل بود. در واقع، شروع این جنگ به سال ۶۰۳م - دومین

تمام محورها به سوی کالسدون^{۱۰} پیشروی کردند. در نخستین سال از امپراتوریِ هراکلیوس (۶۱۰م)، ایرانیان بار دیگر به سوریه حمله کردند و شهرهای آپامیا^{۱۱} و ادسا^{۱۲} را تصرف کردند و تا انطاکیه^{۱۳} نیز پیش رفتند. در کتاب «گاه‌شمار تئوفانس»^{۱۴} آمده است که «رومیان با آن‌ها رودرو گشتند، جنگیدند و قلع و قمع شدند... همه ارتش روم از میان رفت، به گونه‌ای که تعداد اندکی از سربازانشان جان سالم به در بردند» (همان: ۲۹۹) در سال ۶۱۱م، یعنی دومین سال از سلطنت هراکلیوس، وضعیت برای او و شهر بیزانتیوم (پایتخت) بهبود نیافت. ایرانیان فرمانروای کاپادوکیه و هزاران نفر دیگر را به اسارت گرفتند و بدتر اینکه در بخش اروپایی بیزانس، قبایل «آوار»^{۱۵} هم، به غارت منطقهٔ بالکان دست زدند. هراکلیوس یک هیئت تحقیق و بازجویی را تعیین و مأمور کرد تا دربارهٔ نیروهای نظامی موجود در کشور بررسی‌هایی انجام دهند که بر پایهٔ گزارش دریافتی متوجه شد از مجموع لشکرهایی که همراه فوکاس در برابر موریس [امپراتور پیشین] به نبرد پرداختند تنها دو لشکر باقی مانده است (همان: ۳۰۰).

در سال ۶۱۳م و پس از تصرف دمشق به‌دست ایرانیان، شاهد نخستین تلاش سیاسی امپراتور برای جلوگیری از ادامهٔ پیشروی ایرانی‌ها هستیم. هراکلیوس برای دستیابی به صلح، سفیرانی را نزد خسرو پرویز فرستاد ولی خسرو پرویز آن‌ها را بازگرداند. در سال بعد، خسرو پرویز نواحی اردن و فلسطین و همچنین پس از سه هفته محاصره، شهر مقدس اورشلیم [بیت‌المقدس] را تصرف و غارت کرد^{۱۶} و از جمله تکه‌هایی از صلیب مقدس را غنیمت گرفت. همچنین ریش سفید شهر بیت‌المقدس و تعداد بی‌شماری را اسیر کرد.^{۱۷} (همان: ۳۰۱)

فتوحات خسرو پرویز در میان سال‌های ۶۱۵م و ۶۱۹م به اوج خود رسید [و دامنهٔ آن به شمال آفریقا نیز کشیده شد]، به‌طوری‌که تمام مصر، اتیوپی، لیبی و کارتاژ^{۱۸} نیز به تصرف ایرانیان درآمد. در سال ۶۱۵م دسته‌هایی از سپاه ایران به نزدیکی تنگهٔ بسفر [نزدیک پایتخت روم شرقی] رسیدند؛ [اما] سقوط مصر در بهار سال ۶۱۹م بسیار حیاتی و تعیین‌کننده‌تر بود چرا که تأمین ذرت مورد نیاز بیزانتیوم^{۱۹} را مختل کرد. مصر ثروتمندترین استان روم شرقی بود [استروگورسکی (Ostroyorsky)، ۱۹۶۹: ۹۵]. به هر روی، خسرو پرویز برای زنده کردن شاهنشاهی باستانی پارس [هخامنشیان] آماده و ثابت‌قدم بود.

از نگاهی دیگر، حملهٔ نظامی به ایرانی‌ها را می‌توان در شمار «جنگ‌های صلیبی»^{۲۰} یا جنگ‌های مذهبی

طبقه‌بندی کرد. [توضیح اینک] مذهب، در آن زمان [یعنی در دوران قرون وسطا] بیش از دوران جدید، زندگی روزمرهٔ انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد. افراد و حاکمان هر کاری را یا بر پایهٔ جلب رضایت خدا و یا به سبب اینکه خدا دستور داده بود انجام می‌دادند. لذا هنگامی که این اعتقاد از سوی یک مذهب متفاوت، یعنی ایرانیان زردشتی، به چالش گرفته شد، رومی‌ها برای ایستادگی در برابر آن به جنبش درآمدند. از آنجا که سرزمین‌های تصرف شده به‌دست ایرانیان عمدتاً مسیحی‌نشین بودند و توسط نیرویی فتح شده بودند که با اعتقادات مسیحی دشمنی داشت لذا واکنش آشکار رومیان در قالب «یک نهضت عظیم بازپس‌گیری مذهبی»^{۲۱} انجام می‌گرفت. در سرزمین‌های اشغال شده، مسیحیان زیر فشار سرکوب و آزار ایرانیان بودند و بسیاری از آن‌ها کشته می‌شدند؛ حتی بقایای صلیب مقدس و یکی از اشیاء مورد تکریم دین



مسیحیت قلمداد می‌شد، به غنیمت گرفته و به ایران برده شده بود.^{۲۲} شهر اورشلیم نیز برای چند روز آتش‌سوزی، تخریب و قتل‌عام را تجربه کرد که از پیامدهای آن، تخریب کلیسای «گورستان مقدس»^{۲۳} بود.

پیش از آغاز جنگ، کلیسای روم شرقی برای نشان دادن حمایت کامل خود از این سازماندهی و تدارک برای حمله، کمک فوق‌العاده و بی‌اندازه‌ای به هراکلیوس کرد. **کلیسا ثروت و اموال خود را که شامل تندیس‌ها و شمایل‌های طلایی و نقره‌ای بود، برای ذوب کردن و تبدیل آن‌ها به پول، به حکومت اهدا کرد.** همان‌طور که «استروگورسکی» در کتابش آورده «جنگ در فضایی از شور و تعصب مذهبی، که تا پیش از آن در هیچ زمانی دیده نشده بود، آغاز گشت.»^{۲۴} (همان: ۱۰۰) در سال ۶۲۱م، وقتی که رومیان آماده حمله شدند هراکلیوس در آغاز جنگ با به‌دست گرفتن تصویری از مسیح و با اظهار ایمان قوی نسبت به آن، سربازان افسرده و نامنظم خود را مورد خطاب قرار داد و آنان را تهییج

کرد. سال بعد [۶۲۲م] امپراتور بار دیگر سرزمین‌های ایران را مورد تاخت‌وتاز قرار داد که طی آن باز هم سربازانش را با سخنانی که کم‌وبیش رنگ تقدس داشت مورد خطاب قرار داد. او وظیفه سربازان را در انتقام گرفتن از اهانت‌کنندگان به خدا، به آنان یادآوری کرد.^{۲۵} پس از این سخنرانی، هراکلیوس، نیروهایش را آماده جنگ احساس کرد (تورتلدوف، ۱۹۸۲: ۳۰۷). هدف دیگر از جنگ صلیبی، بازپس‌گیری صلیب مقدس، و در واقع (تگه‌هایی از صلیب)، بود؛ صلیبی که در سال ۶۱۴م در اورشلیم غنیمت گرفته و به ایران فرستاده شده بود. از این آرمان و آرزو نیز به‌عنوان هدفی مهم که سربازان را متحد و یکپارچه می‌کرد استفاده شد.

پس از آغاز جنگ، ارتش روم شرقی حقیقتاً همچون یک ارتش صلیبی رفتار کرد. پیش از فرا رسیدن زمستان سال ۶۲۲م، هراکلیوس [در نزدیکی قفقاز]^{۲۶} از سربازانش خواست که نیت خود را خالص و پاک گردانند، سپس کتاب انجیل را باز کرد و به آن تفأل زد و فهمید که طبق آن باید در همان فصل زمستان، به آلبانیا^{۲۷} هجوم ببرد (همان: ۳۰۸). بنابراین حمله کرد و به محض ورود به آلبانیا، تمامی اسیران و زندانیان را آزاد ساخت. البته بسیاری از آن‌ها به‌عنوان قدرشناسی و ادای دین، به اردوی او پیوستند. به‌عنوان شاهد و نشان بیشتری از این تعهد مذهبی هراکلیوس [برای آغاز کردن جنگ]، در بهار سال ۶۳۰م در میان شادی و هیجان فراوان مردم، صلیب راستین (مقدس) را بار دیگر در بیت‌المقدس نصب کرد که این اقدام او به نماد پیروزی آن‌ها در نخستین جنگ مقدس مسیحیان بدل شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. Heraclius: هرقل؛ متولد سال ۵۷۴م در کارتاژ و مرگ او در سال ۶۴۱م در بیزانتیوم (قسطنطنیه بعدی) روی داد. وی از سال ۶۱۰م تا زمان مرگش امپراتور روم شرقی بود.
۲. Bizantine: روم شرقی.
۳. علت این حمله مسائل داخلی بیزانس بود. توضیح اینکه پس از کمک موريس امپراتور وقت روم شرقی به خسروپرویز برای غلبه بر بهرام چوبین و بازگشت دوباره وی به پادشاهی، طبق تعهدی که خسروپرویز کرده بود برخی مناطق قلمرو ایران به موريس داده شد. در زمان «موريس» روابط نسبتاً پایداری میان ایران و روم شرقی برقرار بود تا اینکه در سال ۶۰۲م سپاهیان بیزانس در بالکان به رهبری یکی از افسران خود به نام «فوکاس» راهی پایتخت شدند و موريس را به قتل رساندند. به هنگام امپراتوری فوکاس شورش‌هایی در نواحی گوناگون امپراتوری در گرفت و خسروپرویز به فکر استفاده از این فرصت بود. در بهار ۶۰۳ که سفیران بیزانس به دربار ساسانی آمدند تا امپراتوری فوکاس را اعلام دارند به زندان افتادند. بدین ترتیب خسرو برای اعلان جنگ به بیزانس بهانه خوبی در دست داشت که همانا انتقام خون موريس بود. (برای آگاهی

- بیشتر نگاه کنید به: تاریخ ایران، کمبریج، جلد ۳، قسمت اول، صص ۲۶۶-۲۶۰
۴. Dara: دارا یکی از شهرهای مهم امپراتوری روم شرقی بود که از سال ۵۷۳م در دست ایرانیان بود ولی به پادشاه کمک بیزانسی‌ها به خسروپرویز در به‌دست آوردن دوباره پادشاهی، به آن‌ها داده شد. آثار بجا مانده آن در روستای اگول ترکیه قرار دارد.
5. Phocas
۶. Kappadocia: (سرزمینی در بخش‌های مرکزی آناتولی (ترکیه امروزی) و در ساحل جنوبی دریای سیاه)
۷. Galatia: از شهرهای قدیمی و مهم روم شرقی بود. شهر آنکارا پایتخت کنونی ترکیه در ناحیه گالاتیای باستانی قرار دارد.
۸. paphlagonia: از شهرهای قدیم روم شرقی و در ساحل دریای سیاه قرار داشت. این شهر امروزه در ترکیه قرار دارد.
9. Euphrates.
۱۰. Chalcedon: این شهر باستانی در آسیای صغیر بر روی یک شبه‌جزیره در ساحل دریای مرمره و نزدیک دهانه تنگه بسفر قرار داشت. در واقع دروازه ورود به قسطنطنیه بود. امروزه بخشی از شهر استانبول است و منطقه «قاضی‌کوی» نامیده می‌شود. کالسدون ریشه فینیقی دارد و به‌معنای شهر تازه است.
۱۱. Apamea: از شهرهای باستانی سوریه بوده است. این شهر در ساحل دریای مدیترانه و در کنار شهر امروزی حما قرار دارد.
۱۲. Edessa: شهری تاریخی از زمان آشوریان واقع در شمال بین‌النهرین میان موصل و شام که یونانیان آن را به این نام نامیدند. در فارسی رها و در عربی الرها نامیده می‌شود.
۱۳. Antioch: از شهرهای به‌نام و باستانی است که در حدود سال ۳۰۰ ق.م به‌دست سوکوس اول جانشین اسکندر در متصرفات شرقی یونان بنا شد. این شهر امروزه با همین نام در جنوب کشور ترکیه و در کنار رود اورنتس در ۲۲ کیلومتری ساحل دریای مدیترانه قرار دارد.
۱۴. theophanes: تئوفانس یکی از مورخان بزرگ بیزانسی (۷۵۲-۸۱۸م) بود. وی که راهب کلیسا نیز بود کتاب گاه‌شمار (سالنامه) خود را با یک شیوه جدید از وقایع‌نگاری تاریخی نوشت و در آن به بیان وقایع امپراتوری بیزانس به‌صورت سالانه در میان سال‌های ۶۰۲م تا ۸۱۸م پرداخت.
15. Avar
۱۶. تصرف شهر بیت‌المقدس به‌دست یکی از سرداران نامی ساسانی به نام «شهربراز» انجام گرفت. (تاریخ ایران، کمبریج، جلد ۳، قسمت اول، ص ۲۶۵)
۱۷. البته به تلافی تسخیر شهر بیت‌المقدس (اورشلیم)، بعدها و در سال ۶۲۳م هراکلیوس نیز پس از تصرف آذربایجان معابد و آتشکده‌های زردشتیان را تخریب و غارت کرد. (تاریخ ایران، کمبریج، جلد ۳، قسمت اول، ص ۲۶۶)
۱۸. Carthage: تونس امروزی
۱۹. Constantinople: قسطنطنیه، اسلامبول، استانبول. این شهر قبل از سقوط به‌دست کنستانتین بیزانتیوم نام داشت.

20. Religious Crusade

21. A major religious reconquest

۲۲. این صلیب به‌عنوان غنیمت به تیسفون پایتخت ساسانیان برده شد.

23. Holy Sepulcher.

۲۴. به اعتقاد استروگورسکی این نخستین جنگ با مشخصات جنگ‌های قرون وسطایی و البته پیشگام جنگ‌های صلیبی آینده بود.

۲۵. این موضوع به جز در کتاب‌های مورخان مسیحی در هیچ کتاب دیگری آورده نشده است. (مترجم)

26. Caucasus

۲۷. Albania: آلبانیا منطقه‌ای بوده است در قفقاز و با آلبانی کنونی در بالکان متفاوت است. آلبانیا دولتی بود که در سده دوم پیش از میلاد در ناحیه قفقاز پدید آمد و پس از مدتی به دست ساسانیان افتاد و از استان‌های مهم پادشاهی ساسانی به‌شمار می‌آمد و با نام «پادشاهی آران، Arran» شناخته می‌شد. امروزه در کشور جمهوری آذربایجان قرار دارد.

منابع

- Turtledove, Harry. The Chronicle of Theohanes. university of Pennsylvania Press. Philadelphia 1982.
- Ostrogorsky, George. History of the Byzantine. State Rutgers University Press. New Jersey 1969.

آموزش در مدارس عصر

صفوی

موسی الرضا بخشی استاد

مدرس دانشگاه فرهنگیان، پردیس نسیمیه

rezabakhshi۳۸۵@gmail.com

مقدمه

ظهور حکومت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری از حوادث مهم تاریخ ایران است. صفویان علاوه بر ایجاد یکپارچگی سیاسی ایران، مذهب تشیع اثنی عشری را هم در ایران رسمیت دادند و این کاری بود که پیش از آن هیچ یک از قدرت‌های شیعه نتوانسته بودند به آن جامه عمل ببوشانند. در چنین بستر مساعدی، تعلیم و تربیت بر آموزه‌های شیعی استوار گردید و زمینه مناسبی برای رشد و شکوفایی معارف شیعی در ایران فراهم آمد. در عصر صفوی مدارس بسیاری با حمایت شاه، خاندان سلطنتی، صاحب‌منصبان و ثروتمندان خیر بنا شد. احداث مدارس از دوره شکوفایی عصر صفویه، یعنی از دوره شاه عباس اول (حک: ۱۰۳۶-۹۹۶ ق.) شروع شد و حتی در دوران انحطاط سیاسی عصر صفوی، یعنی دوره حکومت شاه سلیمان (حک: ۱۱۰۵-۱۰۷۷ ق.) و شاه سلطان حسین (حک: ۱۱۳۶-۱۱۰۵ ق.) نیز ادامه یافت. از این منظر دوره ضعف و انحطاط عصر صفویه مقارن با دوره اوج و شکوفایی ساخت مدارس است. به قول شاردن، در دوره حکومت شاه سلیمان در اصفهان، پایتخت صفویه حدود پنجاه مدرسه^۱ وجود داشته است (شاردن، ۱۳۳۶-۱۷۰). اندیشه دینی غالب در مدارس این دوره، تشیع اثنی عشری بود و واقفان و بانیان مدارس، به رغم اختلاف در بعضی از مسائل، بر سر این موضوع اتفاق نظر داشتند که مدارس باید مکانی برای آموزش تعلیم شیعه اثنی عشری باشد. از این رو، تعلیم و تعلم متون درسی شیعه در رشته‌های گوناگون به طور گسترده در مدارس رواج یافت. در این نوشتار تلاش می‌شود محتوا و سازمان آموزش مدارس و مراکز تعلیمات عالی این دوره مورد بررسی قرار گیرد. در ابتدا نگاهی گذرا به محتوای آموزشی مکتب‌خانه‌ها یا مرحله پیش از مدرسه خواهیم داشت.

کلیدواژه‌ها: صفویه، تعلیم و تربیت، مدارس، تشیع اثنی عشری



محتوای آموزش در مکتب‌خانه‌ها

مراکز آموزشی عصر صفویه به همان شیوه دیرینه در ایران، یعنی از مکتب‌خانه آغاز و به مدارس ختم می‌شد (شاردن، ۱۳۳۸: ۱۷۰). به نظر می‌رسد، فرستادن کودکان به مکتب‌خانه در ایران عصر صفوی عمومیت داشته است. **تاورنیه**، یکی از مشهورترین سیاحان عصر صفوی، در سفرنامه خود می‌نویسد: «کودکان آن‌ها مانند کودکان ما عادت به بازی در کوچه‌ها ندارند و همین‌که از مکتب بیرون می‌آیند نزد پدرانشان می‌نشینند و حرف او را می‌آموزند» (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۱۳۸۱). مواد درسی آنان در مکتب‌خانه (مرحله پیش از مدرسه) براساس آنچه در کتب شرح احوال و سفرنامه‌های سیاحان اروپایی آمده است، چنین بود: «کودکان ابتدا در مکتب خواندن و نوشتن می‌آموختند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴). پس از خواندن و نوشتن، به آنان قرآن، نماز، احکام دین، مقداری حساب و مقدمات زبان عربی از کتاب‌هایی چون *امثله و تصریف و کافیة ابن حاجب* و قرائت متون دینی و ادبی تعلیم داده می‌شد» (صدیق، ۱۳۵۴: ۲۷۵). **اولتاریوس**، یکی از سیاحان خارجی عصر صفوی می‌گوید: «کودکان خواندن و قرائت را بلافاصله، پس از آنکه با حروف الفبا آشنا شدند، با قرآن شروع می‌کنند و پس از قرآن، گلستان و بوستان سعدی و حافظ را می‌خوانند» (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۷۵). در دوره مکتب‌خانه، گلستان و بوستان سعدی از مشهورترین و دل‌پسندترین متون ادبی و درسی به‌شمار می‌رفت؛ به ویژه گلستان به‌قدری مورد توجه و علاقه ایرانیان بود که به گفته محسنای شیرازی، یکی از شعرای عصر صفوی، «سوادخوانی اطفال از گلستان است» (گلشنی، ۱۳۴۹: ۸۶).

آنچه **سید نعمت‌الله جزایری** (م ۱۱۱۲ ق.)، شاگرد علامه مجلسی، در شرح حال خود آورده است با مطالب سفرنامه‌ها مطابقت دارد، او می‌گوید: «در سن پنج‌سالگی، در حالی که با سایر کودکان مشغول بازی بودم، پدرم سر رسید و به من گفت پسر من بیا با من نزد معلم رفته تا خط و کتابت را یاد بگیری. پس من و دوستم را نزد معلم برد. در آنجا من و دوستم حروف هجا را آموختیم و پس از آن به ختم قرآن پرداختیم و بسیاری از قصیده‌ها و اشعار را نیز خواندیم» (جزایری، بی‌تا، ج ۴: ۳۰۲). شایان توجه است که برنامه‌ای مدون و منظم و فراگیر در این مرحله وجود نداشت و حکومت نیز

گاهی تدریس برخی از کتب از سوی واقف مدرسه، ممنوع شده بود و چون رعایت دستورات واقف از نظر عرفی و شرعی لازم بود، این امر لازم‌الاجرا می‌شد

هیچ‌گونه دخالتی در مکتب‌خانه‌ها نمی‌کرد. ملا یا معلم مکتب مهم‌ترین شخص در تعیین شرایط کلاس درس و محتوای آموزش بود. گاهی موارد در خواست والدین یا نظر واقف، ممکن بود محتوای آموزش تعیین شود یا تغییر یابد. هرکس به‌راحتی می‌توانست مکتب‌خانه‌ای دایر کند (درانی، ۱۳۷۶: ۹۸).

برنامه‌های آموزشی مکتب‌خانه‌ها در عصر صفوی را می‌توان ترکیبی از تربیت دینی و تربیت علمی دانست.

۱. تربیت دینی، شامل آموزش عقاید مذهب شیعه و ایجاد محبت نسبت به حضرت علی (ع) و فرزندان‌ش تحت تأثیر مذهب رسمی جدید، و آموزش و یادگیری قرائت قرآن و همچنین تعلیم احکام دین بود. کمپفر در سفرنامه خود درباره آموزش‌های دینی در مکتب‌خانه‌ها می‌نویسد: «در آموزش‌های دینی قواعد نماز، وضو، غسل، روزه و دیگر احکام دینی جزء برنامه‌های درسی است» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۲۸).

۲. تربیت علمی، شامل یادگیری الفبای فارسی، آموزش خط و سواد فارسی، روخوانی متون فارسی، حفظ اشعار، یادگیری مقدمات زبان عربی و مقداری مقدمات علم حساب بود (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۸۰).



محتوای آموزش در مدارس عهد صفویه

چنان‌که گفته شد، در عصر صفویه نظام تعلیم و تربیت از حمایت حکومت برخوردار شد و نقش مهمی را در جهت اشاعه و نهادینه کردن مذهب شیعه برعهده گرفت. این امر سبب محوریت یافتن علوم دینی در این دوره گردید و سایر علوم را تحت‌الشعاع قرار داد به حدی که عنوان عالم، به عالمان دین، خاصه فقها اطلاق می‌شد (وکیلیان، ۱۳۸۱: ۵۸). اوج نفوذ علما در دربار صفوی، در دوره شاه سلطان حسین صفوی، آخرین پادشاه این سلسله پیش از تسلط افغان‌ها بود. ملا محمدباقر مجلسی (د. ۱۱۱۱ ق.) و آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲ ق.) از جمله این عالمان بانفوذ بودند. بخش اصلی تولید دانش و آثار علمی در دوره صفویه محصول تکاپوی ساختار دینی گردید و تنها اعضای این ساختار می‌توانستند جهت‌گیری‌های اصلی علمی و فکری جامعه

**کمپفر در سفرنامه
خود درباره
آموزش‌های دینی
در مکتب‌خانه‌ها
می‌نویسد: در
آموزش‌های دینی
قواعد نماز، وضو،
غسل، روزه و دیگر
احکام دینی جزء
برنامه‌های درسی
است**

پادشاهان این دوره اشاره کرده است (قمی، ۱۳۸۳: ۵۹۹).

ترویج مباحث دینی در چارچوب فقه و علوم نقلی به تدریج و به‌ویژه در اواخر عصر صفوی با کم‌توجهی نسبت به مباحث عقلی و علوم تجربی در مدارس مواجه شد. فلسفه که با مرکزیت اصفهان در عصر شاه عباس اول، با دانشمندانی همچون میرفندرسکی، میرداماد و به‌ویژه ملاصدرا وارد مرحله جدیدی شده بود (سیوری، ۱۳۶۳: ۱۹۷)، اندک اندک با غلبه اندیشه اخباری یا اهل حدیث رو به ضعف نهاد و در اواخر عصر صفویه به اوج رسید.

آموزش ریاضیات، نجوم و طب نیز در برنامه‌های

صفوی را مشخص کنند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۲۴). طبیعی است که این تغییرات، بر نظام تعلیم و تربیت و به‌طور خاص بر مدارس تأثیرگذار بود و طبیعتاً اندیشه رایج و غالب در مدارس این دوره، تشیع اثنی‌عشری گردید (همان، ۱۷۴). محتوای آموزشی در مدارس که می‌توان از آن تحت عنوان مرحله تعلیمات عالی یاد کرد، بیشتر اختصاص به علوم دینی داشت (درانی، ۱۳۷۶: ۱۰۳). شاردن نیز این مطلب را تأیید می‌کند و ضمن تعبیر مدارس به «کالج» تأکید می‌کند که آن‌ها به علوم مذهبی اختصاص داشت (شاردن، ۱۳۳۶: ۴۱). کمپفر در سفرنامه خود مدرسه را همانند یک واحد دانشگاهی نام می‌برد



آموزشی این دوره به‌ویژه در نیمه اول عصر صفوی مشاهده می‌شود (اسکندریگ، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۷۴). نویسندۀ ریاض‌العلماء شرح حال بعضی از کسانی را که در علوم عقلی از جمله علوم ریاضی مهارت داشتند آورده است. برای نمونه از آمیرزا حکیم یزدی که معاصر خود او بوده به‌عنوان کسی یاد می‌کند که در ریاضیات مهارت کامل داشته هرچند در علوم دیگر از فحول علما نبوده است و به این دلیل نیز شرح حال وی را با اکراه در کتابش آورده است (افتدی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۲۲ و ۲۲۳). کمپفر در سفرنامه خود می‌نویسد: «گاهی اوقات در مدارس فلسفه و ریاضیات تدریس می‌شد؛ در حساب به آن‌ها هندسه اقلیدس، مجسطی بطلمیوس و هندسه و مثلثات ارائه می‌دهند. علاوه بر این‌ها

(کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۱۲). در حقیقت برنامه و محتوای درسی بسیاری از مدارس این دوره تحصیلات عالی با محوریت علوم دینی به‌ویژه فقه بود.

برنامه درسی مدارس، ابتدا ساده بود و به مرور زمان رو به تکامل می‌نهاد و دشوارتر می‌گردید. در مرحله مقدماتی، صرف و نحو عربی، لغت، معانی و بیان و منطق تدریس می‌شد و همین که طالب علم زبان عربی را می‌آموخت، وارد مرحله بعد می‌شد و به فراگرفتن علوم چون تفسیر قرآن، علم کلام، رجال، فقه و حدیث می‌پرداخت (صدیق، ۱۳۵۴: ۳۷۰). در این میان فقه و احکام دینی بسیار مورد توجه بود و در سطوح مختلف تحصیلی تدریس می‌شد. اهمیت فقه چنان بود که نویسندۀ خلاصه‌التواریخ نیز به مطالعه فقه به‌وسیله

آثار خواجه نصیرالدین که بیش از چهارصد سال پیش مقالات فاضلانه‌ای دربارهٔ ریاضیات نوشته، درس می‌گویند» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۰). به رغم گفته‌های سفرنامه‌نویسان خارجی، به نظر می‌رسد، مدارس به علوم دینی اختصاص داشت و معمولاً علوم غیردینی در آن تدریس نمی‌شد یا به‌عنوان یک درس جنبی و کمکی و در حد برآوردن نیازهای دینی مورد توجه بود. فراگیری این علوم بیشتر در خارج از مدرسه رواج داشت. البته این امر در دهه‌های پایانی عصر صفویه شدت یافت و حتی در بعضی از مدارس مثل «مدرسهٔ سلطانی» در اصفهان یا «مدرسهٔ شیخ‌علیخان زنگنه» در همدان تدریس علوم غیردینی به ویژه فلسفه، به‌عنوان یک دستور، ممنوع گردید (اشکوری، ۱۳۷۸، ج ۳: ۵۷).

میزان‌های انتخاب متون درسی

در نگاه کلان، مذهب تشیع نقش مهمی در تعیین محتوای متون داشت. در دروسی مانند فقه و حدیث، متونی تدریس می‌شد که موافق با مذهب

البته مدرس همیشه آزادی عمل نداشت و تنگناهایی در این خصوص برای او وجود داشت؛ از جمله اینکه نمی‌توانست متون مخالف با اعتقادات شیعی را تدریس کند. **گاهی تدریس برخی از کتب از سوی واقف مدرسه، ممنوع شده بود و چون رعایت دستورات واقف از نظر عرفی و شرعی لازم بود، این امر لازم‌الاجرا می‌شد.** برای نمونه، در وقف‌نامه‌های مدارس مریم‌بیگم و سلطانی در اصفهان، تدریس علوم عقلی قدغن و حتی بر نام بعضی از کتب ممنوع‌التدریس مانند *شفا و اشارات* تصریح شده بود (اشکوری، ۱۳۸۷، ج ۳: ۹۵). **گاهی عکس این جریان نیز وجود داشت، یعنی براساس وقف‌نامه، کتاب خاصی باید تدریس می‌شد، مانند مدرسهٔ سلطانی که در آن تدریس یکی از کتب مشهور حدیثی به وسیلهٔ مدرس مدرسه ضروری بود (همان).** بنابراین یکی دیگر از میزان‌های انتخاب کتب درسی، نظر واقف مدرسه بود. ممنوعیت



موقوفات شاه عباس اول، که بزرگ‌ترین موقوفات عصر صفوی را تشکیل می‌داد، چنان چشمگیر و فراوان بود که در ساختار دیوانی صفویان، منصبی ویژه برای ادارهٔ آن به‌وجود آمد که «وزیر موقوفات» نام داشت

یا لزوم تدریس متونی خاص در وقف‌نامه از ویژگی‌های مدارس اواخر عصر صفوی، یعنی دورهٔ رونق یافتن اخباری‌گری و اهمیت یافتن اخبار و روایات ائمه اطهار (ع) در آن عصر است. اگرچه معمول بود که سلاطین صفوی و رجال درباری در انتخاب متون و کتب درسی دخالتی نداشتند، ولی این قاعده همیشه رعایت نمی‌شد. گزارش‌هایی وجود دارد که از دخالت شاه‌عباس دوم (حک: ۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ق.) در انتخاب کتب درسی آن دوره حکایت می‌کند. نویسندهٔ *محافل المؤمنین* در شرح حال ملاخلیل قزوینی (۱۰۸۹ ق.)، از مدرسان مشهور اواخر عصر صفوی، آورده است که شاه عباس دوم به او دستور داد، کتاب *حاشیهٔ عمدهٔ الاصول* آقا حسین خوانساری (د. ۱۰۹۹ ق.) را به عنوان کتاب درسی،

رسمی کشور باشد؛ خاصه اینکه بسیاری از مدارس این دوره وقف بر مذهب تشیع بود.

مدرس، خود، معمولاً مهم‌ترین نقش را در انتخاب متون درسی داشت و اساساً متون موردنظر را خودش برای طلاب انتخاب می‌کرد. تخصص علمی مدرس در این زمینه حائز اهمیت بود؛ زیرا معمولاً مدرسان در حوزهٔ تخصصی خویش و متونی که در آن مهارت داشتند تدریس می‌کردند. برای نمونه می‌توان به حضور **شیخ ماجد بحرانی** در مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز اشاره کرد که مهارت او در علم حدیث باعث رونق این علم در این مدرسه شد. همچنین می‌توان به حضور **ملاصدرا** در مدرسهٔ «خان» شیراز و تدریس کتب فلسفی از جمله *اسفار اربعه* اشاره کرد.

تدریس کند اما این موضوع با اعتراض مدرسان بزرگ آن دوره روبه‌رو شد. (حسینی عاملی، ۱۳۸۳: ۲۵۹). اعتراض مدرسان به دخالت شاه در تعیین کتب درسی، نشان‌دهنده این مطلب است که مدرسان دخالت صاحب‌منصبان حکومتی، حتی شخص شاه را در انتخاب کتب درسی بر نمی‌تافتند. کتب اربعه شیعه، یعنی کتاب‌های اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، من لا یحضره الفقیه، از ابن بابویه (صدوق) / استبصار و تهذیب الاحکام، از محمد بن حسن طوسی، جزو مهم‌ترین متون درسی عصر صفوی به‌شمار می‌آمدند و تعلیم و تعلم آن‌ها در آن دوره بسیار رایج بود. همچنین وسائل‌الشیعه، از محمد بن حر عاملی (د. ۱۱۰۴ ق.) و بحار‌الانوار، از ملا محمد باقر مجلسی از مهم‌ترین متون درسی اواخر عصر صفویه بودند^۲ (درانی، ۱۳۷۶: ۱۰۳).



سازمان اداری مدارس

مدارس عصر صفویه تشکیلات و سازماندهی منظم‌تری نسبت به مدارس پیش از خود پیدا کرد. در فاصله زمانی تأسیس مدارس نظامیه در عصر سلجوقیان تا اواسط عصر صفوی، مدارس مهم یا به دربار پادشاه وقت منضم بودند و یا از نظر انسجام در سازمان در سطح بسیار نازلی قرار داشتند، اما از دوره شاه عباس اول به بعد مدارس بار دیگر اهمیت سیاسی و اجتماعی خود را بازیافتند و با حمایت مالی حکومت، سازمان‌یافته‌تر از قبل گردیدند. دلایل این امر را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. مدارس عصر صفوی تحت‌نظر نهادهای شیعی که منبع مشروعیت سیاسی و مذهبی سلطنت محسوب می‌گردیدند اداره می‌شدند؛ از این رو آن مدارس به لحاظ سیاسی با قدرت حاکم پیوند داشتند و نقش مهمی در مشروعیت بخشیدن به حکومت ایفا می‌کردند. این ارتباط بین مدرسه و نهادهای سیاسی در شهرهای بزرگ مانند اصفهان یا مشهد، نیرومندتر بود (صفت گل، ۱۳۸۱: ۲۰۴). صفویان، به کمک مدارس، موفق به ایجاد محیط فکری و اجتماعی لازم برای تجدید حیات فرهنگی مذهبی ایرانیان شدند؛ بدین جهت پادشاهان و بزرگان صفوی به مدارس اهمیت فراوان می‌دادند. نویسنده فرائد / الفوائد، در احوال مدارس و مساجد، به توجه پادشاهان صفوی به موقوفات مدارس اشاره کرده و آنان را بسیار ستوده است (تبریزی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۹۰).

۲. حمایت‌های مالی منظم از مدارس: یکی از عوامل مهم اداره شدن بهتر مدارس در این عصر، سنت وقف و حمایت‌های مالی پادشاهان و بزرگان صفوی از دانشمندان و مراکز آموزشی بود.^۳ بی‌گمان وقف مهم‌ترین منبع مشارکت جامعه در حیات فرهنگی این دوره به‌شمار می‌رفت. در واقع سرمایه‌گذاری دولت‌ها در امور اجتماعی به‌عنوان یک الزام قانونی تا انقلاب مشروطیت پیشینه‌ای نداشت و لذا نهاد وقف بود که هزینه‌های شمار فراوان مدارس و مساجد، دارالشفاه و کاروان‌سراها، خانقاه‌ها و سایر مؤسسات عام‌المنفعه را تأمین می‌کرد (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۸). در دوره صفویه اوقاف در اشکال مختلف گسترش چشمگیری داشت و روند رو به رشدی طی کرد، چنان‌که بعضی از نویسندگان این دوره را «عصر وقف» نامیده‌اند (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۲: ۹۱۳). بخش اعظم این موقوفات، صرف حوزه تعلیم و تربیت و هزینه‌های مربوط به آن، از قبیل ساخت مدارس و مساجد می‌گردید. هر مدرسه، بنا به بانی آن، موقوفاتی داشت که گاه بسیار زیاد بود (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۱۸). اوج این موقوفات در دوره حکومت شاه عباس اول مشاهده می‌شد، او در سال ۱۰۱۵ قمری تمام املاک و دارایی‌های خود، حتی انگشتری را که در دست داشت، به نام چهارده معصوم وقف کرد (اسکندریگ، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۹۲). موقوفات شاه عباس اول، که بزرگ‌ترین موقوفات عصر صفوی را تشکیل می‌داد، چنان چشمگیر و فراوان بود که در ساختار دیوانی صفویان، منصبی ویژه برای اداره آن به‌وجود آمد که «وزیر موقوفات» نام داشت (صفت گل، همان). این عمل شاه‌عباس در تعلیم و تربیت این دوره، نقطه عطفی محسوب می‌شد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین مصارف این موقوفات، تأمین هزینه‌های مراکز آموزشی و از آن جمله مدارس بود. بنابراین امور مربوط به مدارس منظم‌تر و سازمان‌یافته‌تر گردید و ساخت‌وساز و دخل و خرج و اداره مدارس تحت کنترل بیشتر دولت قرار گرفت و مدرسان و طلاب از حمایت بیشتر حکومت برخوردار شدند و پرداخت حقوق و شهریه اساتید و دانشجویان ثبات بیشتری یافت (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۱). صرف‌نظر از انگیزه‌های شاه عباس اول در این کار، که در این مقاله فرصت پرداختن به آن نیست، این اقدام او نوعی حمایت رسمی از مراکز و نهادهای آموزشی بود که اگر خواجه‌نظام‌الملک مستثنی شود، امری بی‌سابقه بود که سبب رونق

بی‌گمان وقف مهم‌ترین منبع مشارکت جامعه در حیات فرهنگی این دوره به‌شمار می‌رفت

هرچه بیشتر تعلیم و تربیت و از آن جمله مدارس گردید. علاوه بر این بسیاری از بزرگان و درباریان و رجال دیگر نیز به پیروی از شاه عباس موقوفاتی ایجاد کردند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۳۲۴).

شاردن در گزارش خود درباره نحوه احداث موقوفه برای مدارس چنین می نویسد: «اولین قدم معمولاً احداث یک کاروان سرا بود که خود درآمد قابل توجهی را عاید مدرسه می ساخت، سپس یک حمام، قهوه خانه و باغ، بدان افزون می گردید و نهایتاً مدرسه ای بنا شده و از محل درآمدهای این موقوفات هزینه های آن تأمین می شد» (شاردن، ۱۳۳۶: ۴۵).

اداره کنندگان مدرسه صدر

«صدر» بالاترین مقام مذهبی در دربار صفوی به شمار می رفت و با توجه به سیاست مذهبی شاهان صفوی، از احترام و نفوذ زیادی برخوردار بود. **کمپفر صدر** را به عنوان «رئیس علمای دینی» معرفی می کند و می گوید او بر تمام مساجد، موقوفات و اماکن متبرکه ریاست فائده دارد (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۲۱). صدر را از این جهت می توان در رأس هرم سازمان اداری مدارس این دوره قرار داد؛ زیرا یکی از وظایف او انتخاب متولیان و مدرسان مدارس بود که با موقوفات حکومتی اداره می شد. نویسنده تذکره الملوک در این باره می نویسد: «مجملاً، لازمه منصب صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی و ریش سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش نمازان، قضات و سایر خدمه مزارات، مدارس، مساجد، بقاع خیر و... است» (میرزا سمیع، ۱۳۷۸: ۲). شاردن هم صدر را مقامی می داند که معمولاً عهده دار ریاست طالبان علم است (شاردن، ۱۳۳۶: ۴۸). مدرسان موقوفه دولتی پایتخت با نظر مستقیم صدر و با موافقت شاه تعیین می شدند، گاهی شاه وقت خود مدرس را تعیین می کرد، مانند مدرسه سلطانی، یا چهارباغ، اصفهان که شخص شاه [سلطان حسین] مدرس مدرسه را تعیین می کرد (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۴). بر مدارس سایر شهرها که با موقوفات دولتی اداره می شدند صدر با تعیین متولی و مدرس، غیرمستقیم در اداره مدرسه نظارت داشت. در مورد مدارس دیگر که با وقف شخصی تأسیس و اداره می شد، واقف مدرسه، مدرسان و دیگر کارکنان مدرسه را تعیین می کرد (میرزا سمیع، ۱۳۷۸: ۳). اگر مدرسه پس از مرگ واقف،

بدون متولی می ماند یا اموال و دارایی های بانی به نفع شاه مصادره می شد، در حکم مدارس موقوفه دولتی محسوب می شد» (شاردن، ۱۳۳۶: ۴۶). پُر واضح است که مدرسی که با وقف غیردولتی اداره می شدند از آزادی عمل بیشتری البته در چارچوب مذهب شیعه برخوردار بودند.

مدرس

مدرس در واقع، رئیس یا مدیر مدرسه بود که به وسیله بانی یا متولی مدرسه انتخاب می شد (احمدی، ۱۳۸۱: ۴). او باید به امور جاری مدرسه، مانند وضعیت طلاب، حجره ها و همچنین رفاه و احتیاجات اولیه طلاب، مانند تأمین روشنایی حجره ها رسیدگی کند (همان). در مدرسی که با موقوفات شاهی اداره می شد، مدرس از طرف صدر تعیین می شد. گزینش رئیس مدرسه کمتر صیغه سیاسی داشت و بیشتر به اقتضای مدارج علمی و فقهی مدرس بود (سمیع آذر، ۱۳۷۶: ۱۲۸). در مدارس مهم معمولاً انتخاب رئیس مدرسه یا مدرس اصلی توسط شاه صورت می گرفت، مانند مدرسه سلطانی در اصفهان که سلطان حسین، **ملا محمدباقر** را به این سمت انتخاب نمود (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۴). بنابرشواهد تاریخی در این صورت نیز نظر شاه خارج از توافقی ضمنی قاطبه علما نبود.

مدرس مهم ترین رکن آموزش بود. اعتبار هر مدرسه تا حد زیادی بسته به در اختیار داشتن مدرسان عالم و آگاه بود. مدرسه ای با این ویژگی جاذبه بسیار برای محصلان مستعد داشت. برخی از واقفان که به کیفیت کار مدرسه خود اهمیت زیادی می دادند، شروط خاصی را برای پذیرش مدرس در نظر می گرفتند. مدرسان معمولاً از دانشمندان باتقوا و مشهور انتخاب می شدند و در جامعه مقامی والا داشتند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۱).

در مواردی که واقف به طور مستقیم برای مدرس شرطی ذکر نکرده بود، شروطی برای احراز آن در عرف وجود داشت. پابندی به تشیع اثنی عشری، با توجه به فضایی که در عصر صفویه حاکم بود، از شروط اصلی مدرس محسوب می شد و اگر در وقف نامه ها نیز قید نمی شد نه به خاطر کم اهمیتی آن بلکه به این دلیل بود که امری بدیهی محسوب می شد (احمدی، ۱۳۸۱: ۳). تسلط به علوم دینی،



پی‌نوشت‌ها

۱. مدرسه در عصر صفویه مهم‌ترین مرکز نهاد آموزش و به مثابه آموزش عالی آن دوره به‌شمار می‌آمد. طلاب پس از کسب تحصیلات مقدماتی که معمولاً در مکتب‌خانه‌ها صورت می‌گرفت به مدارس وارد می‌شدند.
۲. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ متون درسی در مدارس عصر صفوی در رشته‌های مختلف رجوع شود به: (بخشی، ۱۳۹۰، ۱۵۶-۱۱۶).
۳. برای نمونه، شاه اسماعیل یکم هرساله مبلغ هفتاد هزار دینار شرعی برای محقق کرکی می‌فرستاد تا به مصرف تحصیلی او و گروهی از طلاب و مشغلان برسد (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۳۱۰).

منابع

۱. اسکندربیک ترکمان؛ **عالم آرای عباسی**، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۰ش.
۲. اشکوری، سیدصادق؛ **اسناد موقوفات اصفهان**، زیر نظر اداره کل اوقاف و امور خیریه اصفهان، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۳. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله؛ **ریاض الفضلاء و حیا فی الفضلاء**، ترجمه محمدباقر ساعدی، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۳۶۹ش.
۴. اولناریوس، آدام؛ **سفرنامه اولناریوس**، ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات فرهنگی اینکار، ۱۳۶۳ش.
۵. بخشی استاد، موسی‌الرضا؛ **«مدرسه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن در عصر صفویه»**، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ش.
۶. تاورنیه، ژان باتیست؛ **سفرنامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، اصفهان، ۱۳۳۶ش.
۷. تبریزی، محمدبن‌زمان؛ **فرائد الفوائد در احوال مساجد و مدارس**، به کوشش رسول جعفریان، تهران: انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۷۲ش.
۸. جزایری، سید نعمت‌الله؛ **الانوار النعمانیة**؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بی‌تا.
۹. جعفریان، رسول؛ **صفویان در عرصه دین، فرهنگ و سیاست**، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.
۱۰. حسینی عاملی، محمدشفیع؛ **محافل المؤمنین**؛ تصحیح محمد نصیری، تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۳ش.
۱۱. خاتون‌آبادی، عبدالحسین؛ **وقایع السنین و الاعوام**، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲ش.
۱۲. درانی، کمال؛ **تاریخ آموزش و پرورش ایران قبل و بعد از اسلام**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۶ش.
۱۳. سپینتا، عبدالحسین؛ **تاریخچه اوقاف در اصفهان**، اصفهان: اداره کل اوقاف، ۱۳۴۶ش.
۱۴. سمیع‌آذر، علیرضا؛ **تاریخ تحولات مدارس در ایران**، تهران: انتشارات سازمان توسازی، توسعه و تجهیز مدارس، ۱۳۷۶ش.
۱۵. سیوری، راجر؛ **ایران عصر صفوی**، ترجمه احمد صبا، تهران: انتشارات کتاب تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۱۶. شاردن، ژان؛ **سیاحتنامه شاردن**، ترجمه محمد عباسی، جلد ۴، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶ش.
۱۷. صفت‌گل، منصور؛ **ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی**، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱ش.
۱۸. قمی، شرف‌الدین الحسین احمد؛ **خلاصة التواریخ**، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.
۱۹. کمپفر، انگلبرت؛ **در دربار پادشاهان ایران**، ترجمه کیکاوس جهانگیری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۵۰ش.
۲۰. گلشنی، عبدالکریم؛ **تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه**، خرد و کوشش، دوره سوم، دفتر اول، بهار ۱۳۵۰ش.
۲۱. میرزا سمیعاً. **تذکره الملوك**؛ به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ش.
۲۲. وکیلان، منوچهر؛ **تاریخ آموزش و پرورش در اسلام و ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۸۱ش.
۲۳. احمدی، نزهت؛ **شیوه اداره مدارس بر اساس وقف‌نامه‌ها در دوره صفوی**، نشریه وقف، میراث جاویدان، سال دهم، شماره ۳۷، بهار ۱۳۸۱.
۲۴. وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین؛ **عباسنامه**، به تصحیح ابراهیم دهگان، تهران: کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹ش.



«صدر» بالاترین مقام مذهبی در دربار صفوی به‌شمار می‌رفت و با توجه به سیاست مذهبی شاهان صفوی از احترام و نفوذ زیادی برخوردار بود

حضور به موقع در مدرسه و عدم آلودگی به مفاسد اخلاقی و اجتماعی از سایر شروط مدرس بود (همان: ۴).

دستمزد مدرسان معمولاً به‌صورت ماهانه و در بعضی مدارس به‌صورت سالانه پرداخت می‌شد. کمپفر از میزان مبلغی که به مدرسان بدون کم و کاست و در موعد مقرر پرداخت می‌شد، دچار تعجب شده و آرزو کرده است، که ای کاش در کشورش (آلمان) نیز وضعیت استادان چنین می‌بود (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۴۰).

سایر کارکنان

مدرسه علاوه بر سمت‌های فوق، کارکنانی ثابت و غیر ثابت داشت که به انجام امور مختلف مدرسه می‌پرداختند. تعداد کارکنان مدرسه به وسعت مدرسه، میزان موقوفات، تعداد محصلین، لیاقت و کاردانی متولیان‌ش بستگی داشت. کتابدار، قاری، واعظ، پیشنهاد، مؤذن، خادم و دربان، از جمله کارکنانی هستند که معمولاً در وقف‌نامه‌های مدارس به آن‌ها اشاره شده است. برای نمونه، در وقف‌نامه مدرسه سلطانی اصفهان شرح مفصلی از کارکنان مدرسه و حق‌الزحمه آنان آورده شده است (سپینتا، ۱۳۴۶: ۱۶۲).

مقدمه

در جامعه معاصر، آموزش تاریخ نه تنها باید شامل ارائه اطلاعات باشد بلکه این آموزش باید مخاطب را به اندیشیدن درباره مسائل مهم وادارد. اگر آموزش تاریخ، فقط به روخوانی از کتاب درسی و شرح و توضیح معلم صورت گیرد، خصوصاً برای دانش آموزان دبستانی، شیوه‌ای خسته کننده و دلگیر خواهد بود و کودکان توجه بسیار کمی به آن معطوف می کنند. برای حل این مشکل، نمایش فیلم می تواند به عنوان ابزار آموزشی مهمی برای جلب توجه دانش آموزان به این درس مهم به کار آید.

هدف اصلی آموزش تاریخ باید فراتر از هدایت دانش آموزان به خواندن و به خاطر سپردن رویدادها، پرورش اندیشه انتقادی در آنها باشد و نمایش فیلم یکی از روش های مؤثر در این زمینه است. اگر بپذیریم که به طور متوسط یک فرد بالغ روزانه بیش از سه ساعت صرف تماشای تلویزیون و ویدئو و ابزارهای مشابه می کند، معلمان هم می توانند از فیلم به عنوان یک ابزار آموزشی مؤثر در آموزش تاریخ به هدف این درس بیش از پیش تحقق بخشند.

درواقع دیدن فیلم های تاریخی این امکان را برای دانش آموزان فراهم می کند که نظریه ها و مفاهیم را از طریق مشاهده درک کنند و به عبارت دیگر رویدادها و مفاهیم تاریخی را از منظری روشن و واضح دریابند.

کلیدواژه ها: فیلم های تاریخی، آموزش تاریخ، دانش آموزان

نقش فیلم در آموزش تاریخ

چالش ها و راهکارها

فاطمه جهانگردی

دبیر علوم اجتماعی، باخرز



ضرورت نگاه نو به فیلم های تاریخی روشن است که استفاده از فیلم به عنوان ابزار آموزش، در انواع درس ها و رشته ها، روش جدیدی نیست اما چنان که باید و شاید تاکنون قابلیت اجرای این ایده در عمل مورد توجه قرار نگرفته است. اما با پیشرفت های فناوری در رسانه های دیداری در قرن ۲۱، از این حیث، چشم انداز تازه ای در افق این امر پدید آمده است.

هر فیلم تاریخی، بسته به موضوع و ماهیت خود می تواند دیدگاهی گسترده به بیننده خود بدهد. برای مثال، فیلم هایی که در کشورهای مختلف ساخته شده اند، دیدگاهی مقایسه ای از فرهنگ های متفاوت ارائه می دهند.

باید دانست که فیلم های تاریخی، به نحوی فیلم هستند هستند، پس نویسندگان و کارگردانان بر واقعیت زمانی و مکانی فیلم ها اشراف دارند. در نمایش این فیلم ها معمولاً دانش آموزان ترغیب نمی شوند که به محتوای پیام صحنه ها توجه کنند. اما از آنجا که فیلم ها مورد توجه دانش آموزان هستند به آنها این امکان را می دهند تا با عصر تاریخی که فیلم در آن روی می دهد ارتباط برقرار کنند و به جای به خاطر سپردن مطالب ایده های خود را پرورش دهند.

در آموزش تاریخ، معلم باید به دانش آموزان تفهیم کند که تماشای یک فیلم خوب در ساعت کلاسی، شبیه خواندن کتاب تاریخ درباره موضوع درس است.

هنگامی که استفاده از فیلم به عنوان ابزار آموزشی با روش سنتی مقایسه می شود، آموزشی معنادار به حساب می آید. زیرا دانش آموزان به جای حفظ کردن یک مشت اطلاعات، فکر می کنند خودشان به موضوع شکل می دهند یا مسئله ای را حل و فصل می کنند. معلمی که از فیلم، صرفاً برای انتقال اطلاعات یا بیان حقایق تاریخی استفاده کند، به جای اینکه دانش آموزان را به تفکر منتقدانه درباره مضمون فیلم تشویق کند، کاری بیش از سایر معلمان انجام نمی دهد. بنابراین معلمان تاریخ باید در همه تلاش های آموزشی از جمله استفاده از فیلم در کلاس درس، اهدافی در سطح بالا برای دانش آموزان در نظر بگیرند.

نکاتی که باید به‌هنگام استفاده از فیلم برای آموزش تاریخ مدنظر قرار داد. در زمینه نمایش فیلم‌های آموزشی به دانش‌آموزان، برای فراگیری مهارت‌های تفکر منتقدانه، به معلمانی احتیاج دارند که بتوانند فیلم‌ها را تحلیل کنند. دانش‌آموزانی که مهارت‌های انتقادی را فراگیرند، قادر خواهند بود در آینده تصمیماتی آگاهانه و منطقی برای اصلاح جامعه خود اتخاذ کنند. آنان ضمن اینکه درک تاریخی خود را نیز افزایش می‌دهند، مهارت تفسیر انتقادی فیلم‌ها را نیز کسب می‌کنند. این مهارت سواد فیلم تاریخی نام دارد. بدون مهارت سواد فیلم تاریخی، ممکن است دانش‌آموزان فکر کنند که صحنه‌ها، تصاویر و گفت‌وگوهایی که در حین فیلم می‌بینند واقعیت دارد. برای مثال، بدون داشتن سواد فیلم ممکن است جداسازی واقعیت از داستان فیلم برای دانش‌آموزان مشکل باشد. فیلم باید به‌عنوان ابزاری مورد استفاده قرار گیرد که دانش‌آموزان را با مهارت پرس‌وجو آشنا سازد تا توسط آن، تفسیرهای مختلف درباره رویدادهای تاریخی را مورد بررسی قرار دهند.

با پرس‌وجوی تاریخی است که دانش‌آموزان می‌توانند دانش تاریخی شخصی خود را شکل دهند. این پرس‌وجو مبتنی بر استنباط، گمانه‌زنی و نتیجه‌گیری حاصل از شواهد است نه صرفاً حاصل از هر منبع دیگری مانند معلم، کتاب یا اطلاعات و تصاویر فیلم. به‌علاوه با تفسیر منتقدانه تاریخ این فرصت برای دانش‌آموزان فراهم می‌شود تا دریابند که تاریخ‌نگاران، فیلم‌سازان، ناشران و مؤلفان چگونه درک خود را از گذشته ارائه می‌دهند. معلم باید قبل از نمایش دادن فیلم، به دانش‌آموزان بگوید که در فیلم به دنبال چه باشند. در طول نمایش نیز او باید لحظات مهم فیلم را متوقف کرده و در رابطه با اهداف آموزش درس برای آن‌ها توضیح دهد؛ و از آن‌ها بازخورد بگیرد. معلمان مجبور نیستند که از فیلم به‌طور کلی استفاده کنند، بلکه باید از آن به‌عنوان منبعی جایگزین برای اهداف آموزشی بهره ببرند.

چالش‌ها و راهکارها

امروزه دستیابی به اطلاعات تاریخی از طریق هرگونه رسانه‌ای امکان‌پذیر است. اما آنچه بسیار مهم است این است که ما دانش‌آموزان را با دانش و مهارت تفکر منتقدانه درباره مسائل تاریخی مجهز کنیم. در امر استفاده مؤثر از فیلم در آموزش تاریخ، برای جلوگیری از تأثیرات زیان‌آور احتمالی آن بر دانش‌آموزان، معلمان را هم باید آموزش داد. در این چارچوب، معلمان باید بتوانند علاوه بر تقویت فعالیت‌های آموزشی، از طریق فعالیت‌های آموزشی فوق برنامه که پیش و پس از استفاده از فیلم انجام می‌گیرد مهارت‌های منتقدانه اندیشیدن را نیز در دانش‌آموزان افزایش دهند. بدین‌منظور باید دانش‌آموزان را تشویق کنند تا پیش از استفاده از فیلم در مورد موضوع موردنظر اطلاعات جمع‌آوری کنند. سپس آن اطلاعات را در کلاس مورد بحث و بررسی قرار دهند.

در صورت دسترسی به یک فیلم در موضوع دلخواه، معلم باید منابعی دیگر را نیز که رویکردهای متفاوتی دارند برای دانش‌آموزان تهیه کند و دانش‌آموزان هم باید پس از نمایش فیلم به مقایسه دیدگاه‌ها به‌صورت منتقدانه تشویق شوند. در این‌صورت می‌توان انتظار داشت که دانش‌آموزان، مهارت یادگیری مؤثر و بازبینی منتقدانه فیلم‌های تاریخی را کسب کنند. هنگامی که یک مهارت به‌دست آمد، می‌تواند برای موقعیت‌های مشابه به‌کار رود. استفاده از فیلم به‌عنوان ابزار آموزشی تنها منحصر به دروس تاریخی نیست. در سایر حوزه‌های آموزشی، از جمله آموزش زبان، آموزش علوم، آموزش ریاضی و غیره نیز می‌توان فیلم‌هایی را انتخاب کرد که شامل مسائل رایج آن درس باشد، به‌علاوه، برای دانش‌آموزان ممکن خواهد شد تا روابط بین حوزه‌های مختلف آموزشی را به‌صورت کلی همانند خود زندگی، درک کنند.

باید دانست که نمایش دادن فیلم برای آموزش تاریخ، مسئله‌ای فراتر از صرفاً نمایش یک فیلم است. وقتی معلمان تاریخ برنامه آموزشی عملی و جامعی را اجرا کنند دانش‌آموزان دیدگاهی منتقدانه حاصل می‌نمایند و آن را در تمامی جنبه‌های زندگی به‌کار می‌گیرند.



القاب و عناوین دوره قاجار

حسین احمدزاده
دبیر تاریخ، خداآفرین
شهین عباسزاده
دبیر تاریخ، خداآفرین

اشاره

یکی از موضوع‌های جالب در دوره قاجاریه ماجرای القاب و عناوینی است که از طرف شاه، به شاهزادگان، مقامات دولتی و افراد خاص داده می‌شد. در نوشتار حاضر ابتدا در مورد نحوه اعطای این عنوان‌ها در مقاطع مختلف سلسله قاجار به ویژه زمان ناصرالدین شاه، ماجرای حذف آن توسط امیرکبیر و سرانجام ممنوع شدن تمامی آن القاب توسط رضاشاه پهلوی مطالبی ذکر می‌شود و در آخر تعدادی از مهم‌ترین لقب‌های موجود در کتاب **تاریخ معاصر ایران**، بررسی و معرفی می‌گردد. از جمله منابع مهم و معتبر در این باره، کتاب «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» است. میرزا علی خان امین‌الدوله زمانی وزارت و ظایف، وزارت اوقاف، ریاست اداره کل پست و مدیریت دارالشورای دولتی را برعهده داشت و از نزدیکان و محارم ناصرالدین شاه به‌شمار می‌رفت.

کلیدواژه‌ها: القاب، عناوین، دوره قاجار، تاریخ معاصر ایران

ناصرالدین شاه



مهم ترین القاب و عناوین و نحوه اعطای آنها

اعتمادالدوله، امین السلطان، امین لشکر، امین الدوله، امین الشریعه، امین الملک، آصف الدوله، حشمت الدوله، مستوفی الممالک، معیر الممالک، قوام الدوله و قوام السلطنه از جمله لقب های دوره قاجار بود که شاه یا «ذات ملوکانه» به هر کسی که صلاح می دانست اعطا می کرد.

در دوره قاجار، شخص شاه دارای القاب و عناوین متعددی بود. از جمله آنها می توان به شاهنشاه، ظل الله فی الارض، رعیت پناه، مالک الرقاب و قبله عالم اشاره کرد. قآن افخم، خاقان اعظم، نواب همایون، کامکار معظم، اولی الامر محترم، نواب مالک الرقاب، خدیو صاحب قران، شاه شاهان، ابوالخواقین، بدرالسلطین، شمس الملوک، سلطان یوز اوغلان، نواب اقدس والا و شهنشاه عالم، مهم ترین لقب های فتحعلی شاه قاجار بود (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۲۳). سلطنت در ایران از قید و بند قانون و ضوابط نظارت رها بود و یکی از مستبدانه ترین سلطنت ها در دنیا محسوب می شد (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۴۳). در چنین حکومت بی قاعده و قانون، طبیعی بود که مقوله دادن و گرفتن لقب و عنوان نیز بدون مقررات خاص و یا با در نظر گرفتن شایستگی افراد صورت گیرد. برای نمونه، ناصرالدین شاه به معشوق خود جیران تجریشی که «در نزد مادر شاه در سلک مغنیات و رامشگران بود و پادشاه به او مهری داشت» لقب «فروغ السلطنه» اعطا نمود. وی هر چه از شاه می خواست برآورده می شد و با وجود آنکه از طبقه پایین و دهقان زادگان شمیران بود؛ سایر زنان شاه، شاهزادگان و نجبا، تحت الشعاع او بودند (امین الدوله، ۱۳۷۰: ۱۱). شاهزادگان و فرزندان نابالغ «اعلی حضرت» نیز از القاب و عناوین ملوکانه و مزایای قانونی آن بهره مند می شدند.

برخی از حاکمان ایالت ها که اغلب از شاهزادگان درجه اول بودند، می توانستند برای فرد مورد نظر خود از شاه درخواست لقب کنند. برای نمونه، مسعود میرزا ظل السلطان، حاکم فارس و سپس اصفهان، طی نامه ای با برشمردن خدمات و ویژگی های امام جمعه فارس، از شاه می خواهد به وی لقب «خاقان العلمایی» اعطا شود: «امام جمعه فارس که یکی از دعاگویان مخصوص و

در دوره قاجار،
شخص شاه دارای
القاب و عناوین
متعددی بود. از
جمله آنها می توان
به شاهنشاه،
ظل الله فی الارض،
رعیت پناه، مالک
الرقاب و قبله عالم
اشاره کرد

بی ریای وجود مبارک است و اشهد بالله به نمک قبله عالم قسم به جز اینکه دائم در بطون مساجد و رئوس منابر دعاگویی وجود مبارک نماید، کاری ندارد... استدعا دارد او را به لقب خاقان العلمایی مملکت فارس ملقب بفرمایید.» ناصرالدین شاه در ذیل نامه نوشته است: خاقان العلمایی لقب قلمبه ای است. به صدر اعظم بگویید اگر صلاح بدانند چیز مناسبی پیدا شود (مجله وحید، سال هفتم، شماره ۷). از این جواب ناصرالدین شاه به درخواست پسرش ظل السلطان، معلوم می شود برای لقب و عنوان نیز اعتباری نمانده بوده و گر نه شاه تصمیم گیری در این مورد را به صدر اعظم نمی سپرد و خودش با شکوه و مراسم خاصی آن را اعطا می کرد.

مشاغل و مناصب نیز در عصر قاجار، به ویژه از دوره سلطنت محمدشاه به بعد، به مزایده و حراج گذاشته می شد و هر کس با تهیه مقدمات لازم و دادن مبلغی به عنوان «پیشکش» به صدر اعظم و یا به وسیله او و یا سایر درباریان به شخص شاه، به شغل مورد نظر خود دست می یافت. البته چنین افرادی برای حفظ حکومت و شغل خود مجبور بودند پیوسته رسم هدیه و پیشکش دادن را مراعات نمایند و گر نه از امتیازی که در مزایده برنده شده بودند محروم می گشتند

(شمیم، ۱۳۷۹: ۳۴۰).

سخت‌گیری عباس‌میرزا در دادن نشان‌های دولتی

در دوره ولیعهدی عباس‌میرزا، دادن لقب و نشان دولتی متناسب با خدمات مورد انتظار افراد بود. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود آورده است که «حسین‌خان سرتیپ مراغه‌ای» از امرای ایران در جنگ با روسیه در محاصره قلعه امیرآباد زخمی شده بود. عباس‌میرزا ضمن بازدید از اردو و خیمه‌های سربازان و فرماندهان جنگی به سرتیپ یادشده هزار تومان پاداش نقدی می‌دهد و یکی از روستاهای مهم مراغه را به‌عنوان «تیول» به او واگذار می‌کند تا با مالیات آنجا امرای معاش نماید. سرتیپ حسین‌خان از ولیعهد می‌خواهد به جای این دو پاداش (پول نقد و روستا) به او نشانی هدیه کند. ولی عباس‌میرزا قبول نمی‌کند. وی خطاب به ولیعهد می‌گوید: «اگر به جای دو احسان، یک پاره نقره (نشان) بدهید که در سینه‌ام بدرخشد به من گوارتر است.» ولیعهد جواب داد: «اگر زخم تو از پشت نبود، مضایقه نمی‌کردم. خدمت امروزی تو همین جایزه را داشت که دادم» (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۱۲ و ۱۳). به نظر می‌رسد مزایای نشان نقره‌ای بیش از ارزش یک روستای مهم و مبلغ هزار تومان پول نقد آن زمان بوده است و گرنه سرتیپ مراغه‌ای بایستی از گرفتن آن خیلی خوشحال می‌شد چون با وجود مشکلات اقتصادی ایران در جنگ با روسیه، هزار تومان در آن زمان مبلغ کمی نبوده است. البته سرتیپ یاد شده از «پشت» زخمی شده بود، یعنی شاید در حین فرار از جبهه جنگ زخمی شده بود و عباس‌میرزا با تیزبینی به این نکته مهم پی برد.

بی‌رویه شدن اعطای القاب و عناوین در دوره ناصرالدین شاه

در دوره ناصرالدین شاه، گاهی نشان افتخار قبل از انجام خدمت مورد نظر نیز به افراد داده می‌شد. آقا ابراهیم آبدارباشی (پدر امین‌السلطان، صدر اعظم معروف) که از شغل رده پایین آبدارچی تا منصب وزارت دربار ارتقا یافت، موقع سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا،

مأمور مواظبت از حرم‌خانه شاه بود و قبل از رسیدن به مسکو (انجام مأموریت) به یک قطعه «نشان تمثال همايون» سرافراز شد (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۳۸).

این سخنان امین‌الدوله تصویر روشنی از بی‌رویه شدن اعطای عناوین دولتی دارد و نشان می‌دهد که خود شاه مهم‌ترین عامل در لوٹ شدن این مسئله بوده است: «پادشاه مکرر با دستخط خود احکام مؤکد صادر می‌کرد که القاب و نشان‌ها و دیگر امتیازات دولتی منسوخ است یا جز به شرط استحقاق و لیاقت داده نمی‌شود و در روزنامه دولتی تصویر حکم پادشاه منتشر می‌شد. پس از چند روزی پسران شاه ممنوعیت فرمان پدر را می‌شکستند و برای هر بی‌سروپا امتیازات و شئون را خوار و خفیف می‌کردند. وزرا و ارکان خلوت هم از شاهزادگان باز نمی‌ماندند و به اصرار بیشتر القاب و امتیازات داده می‌شد و شاه از حکم خود که در روزنامه چاپ شده و به اطراف فرستاده شده بود، شرم نداشت و بی‌خجالت می‌گفت که الحاح و ابرام مردم نمی‌گذارد یک حکم جاری و یک قاعده برقرار بماند» (همان: ۸۱).

متنفذان محلی هم به خرید لقب، منصب و تیول اقدام می‌کردند (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۳۹)، به نوشته عبدالله مستوفی: «هرکس که سرش به تنش می‌ارزید، مدعی یک لقب بود.» (مستوفی، ۱۳۲۲، ج ۱: ۲۵۹).

امیرکبیر و القاب و عناوین

میرزا تقی‌خان امیرکبیر لقب‌های پرطمطراق و ساختگی را که شاعران و تاریخ‌نویسان در طی صدها سال پرورانده بودند، لغو و فرمانی صادر کرد که در عریضه‌ها و نامه‌های رسمی که خطاب به وی می‌نویسند، جز یک عنوان ساده «جناب» به کار نبرند (آدمیت، ۱۳۷۸: ۳۲۹). اما بعد از امیرکبیر دادن القاب نیز مثل سایر امور حکومتی و اجتماعی دچار نابسامانی شد. امین‌الدوله اذعان می‌کند که اعطای امتیازات و القاب دولتی در دوره ناصرالدین شاه ارزش و اعتبار خود را از دست داده است: «امتیازات دولتی که برای

میرزا تقی‌خان
امیرکبیر لقب‌های
پرطمطراق و ساختگی
را که شاعران و
تاریخ‌نویسان در طی
صدها سال پرورانده
بودند، لغو و فرمانی
صادر کرد که در
عریضه‌ها و نامه‌های
رسمی که خطاب به وی
می‌نویسند، جز یک
عنوان ساده «جناب»
به کار نبرند

اعضای دولت، عوض عمر و جان است و باید محترم بماند (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۱۳).

سرانجام القاب و عنوان‌های دولتی

در دوره نخست‌وزیری رضاخان (اواخر حکومت قاجار) القاب اشرافی مثل الدوله، السلطنه و الممالک لغو شد و تمامی مردم ایران ملزم شدند شناسنامه بگیرند و نام خانوادگی برگزینند. خود رضاخان برای خانواده‌اش نام ایرانی باستانی «پهلوی» را انتخاب کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۱۲۱). سرانجام در سال ۱۳۰۷ ش. رژیم پهلوی برای تضعیف امتیازات اجتماعی بقیه عناوین افتخاری مانند میرزا، خان، بیگ، امیر، شیخ، سردار و غیره را هم لغو نمود. (همان: ۱۳۰).

مهم‌ترین القاب و عنوان‌های مندرج

در کتاب تاریخ معاصر ایران

نایب‌السلطنه: لقب نایب‌السلطنه در دوره قاجار در موارد زیر به کار رفته است:

الف: لقب عباس میرزا به‌عنوان حاکم آذربایجان.

فتحعلی شاه، پسر ارشد خود عباس میرزا را به‌عنوان نایب‌السلطنه و والی آذربایجان به آن دیار اعزام نمود، بنابراین در دوره قاجار نخستین شخصی که به این عنوان مهم نایل شد، عباس میرزا بود. پس از جنگ‌های ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه، آذربایجان مقر ولیعهد گردید و تبریز به نام «دارالسلطنه» معروف شد و این رسم حتی پس از استقرار مشروطه نیز ادامه یافت (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۴۱) و این به سبب نزدیکی آذربایجان به دو دولت همسایه، یعنی روس و عثمانی بود.

ب: نایب‌السلطنه همچنین مقامی بود که در دوره قاجار به بعضی از «رجال دربار» می‌دادند تا آن‌ها در غیاب شاه، یا اگر شاه کودک بود، امور سلطنت را اداره کند. در مورد احمد شاه این قضیه اتفاق افتاد. پس از خلع محمدعلی شاه و جانشینی احمدشاه ۱۲ ساله در سال ۱۲۸۸ ش، عضدالملک رییس ایل قاجار «نایب‌السلطنه» شد. وی در دربار چندتن از شاهان قاجار خدمت کرده بود و در اواخر عمر او را «ایلخان» یا رئیس ایل می‌شمردند. عضدالملک در حدود نود سال

عمر کرد و در دوره مجلس دوم مشروطه وفات یافت. پس از فوت عضدالملک، مجلس، به انتخاب ناصرالملک به‌عنوان نایب‌السلطنه رأی داد و او جمعا ۴۶ ماه نایب‌السلطنه ایران بود. ناصرالملک بعد از تاج‌گذاری احمدشاه، چند روز قبل از آغاز جنگ جهانی اول، با وصول مطالبات گذشته خود به انگلستان رفت و در سال ۱۳۰۶ ش. فوت کرد (لغت‌نامه دهخدا). شایان ذکر است که در اواخر دوره پهلوی نیز، محمدرضا شاه مقامی شبیه به این برای همسر خود فرح در نظر گرفت تا اگر فرزندان «رضا پهلوی» که هنوز به سن قانونی نرسیده بود، به سلطنت برسند مشکلی در اداره کشور پیش نیاید.

ج: گاهی نایب‌السلطنه به حاکم تهران نیز گفته می‌شد. مثل زمان ناصرالدین شاه که با وجود ولیعهدی مظفردین میرزا، کامران میرزا نایب‌السلطنه در تهران حکومت می‌کرد (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۴۸). البته کامران میرزا، به سبب اینکه مادرش از قبیله قاجار نبود، به ولیعهدی نرسید.

د: عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه.

عباس میرزا فرزند محمد شاه بود در واقع محمد شاه نام عباس میرزا (پدرش) را بر او گذاشته بود. وی از ناصرالدین میرزا کوچک‌تر بود و محمد شاه او را از سایر فرزندان بیشتر دوست می‌داشت و لقب «نایب‌السلطنه» را به وی اعطا کرد. ناصرالدین شاه در دوران سلطنت پیوسته به او سوءظن داشت بنابراین مدتی را در تبعید گذراند تا اینکه از طرف شاه به لقب «ملک‌آرا» مفتخر گردید و حکومت زنجان به وی تعلق گرفت (لغت‌نامه دهخدا).

مستوفی‌الممالک (وزیر مالیه)

در تاریخ ایران بعد از اسلام **مستوفی** کسی بود که مسئولیت سرپرستی امور دولتی و حسابداری مملکت را به عهده داشت. به عبارت دیگر مستوفی نقش حسابدار کل را ایفا می‌کرد. خود واژه مستوفی - از ریشه استیفاء- کسی است که «حق خود را به‌طور واقعی و کافی بگیرد.» (لغت‌نامه دهخدا).

در دوره صفوی صاحب این شغل فردی مهم و از «امرای عظام» شمرده می‌شد که

در دوره قاجار،
مستوفی به کسی گفته
می‌شد که حساب
درآمدها و هزینه‌های
دولت را بررسی می‌کرد
و مسئول جمع‌آوری
مالیات بود



وظیفه داشت به مالیات دیوانی «کل ممالک محروسة» رسیدگی نماید. بررسی حقوق مقامات کشوری و لشکری از دیگر اختیارات وی بود و «وزرای دیوان اعلی، بدون تصدیق مشارالیه از مالیات دیوانی چیزی دادوستد نمی نمایند» (تذکره الملوك، ۱۳۷۸: ۱۶).

در دوره قاجار، **مستوفی** به کسی گفته می شد که حساب درآمدها و هزینه های دولت را بررسی می کرد و مسئول جمع آوری مالیات بود. سابقه این شغل به قبل از دوره صفوی برمی گردد. این شغل مثل سایر مشاغل دوره قاجار، موروثی بود و از پدر به پسر می رسید.

به نظر می رسد در این دوره، گاهی صاحب این عنوان، علاوه بر مستوفی گری، شغل دیگری نیز برعهده می گرفت؛ چنان که پس از قتل قائم مقام فراهانی، حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم) با موافقت محمدشاه، میرزا حسن آشتیانی را با لقب مستوفی الممالک به ریاست دیوان انشا که در واقع به منزله وزارت دربار بود، منصوب نمود (شمیم، ۱۳۷۹: ۱۲۹).

امین السلطان

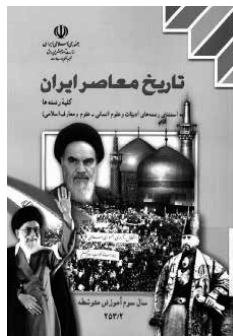
در تاریخ دوره قاجار دو نفر به عنوان امین السلطان ملقب شده اند که پدر و پسرند. ابراهیم خان از رجال معروف عصر ناصرالدین شاه که به منصب وزارت داخله و وزارت دربار ارتقا یافت و شاه به او لقب «امین السلطان» اعطا نمود. پس از مرگ او این لقب به فرزندش میرزا علی اصغر خان داده شد که قبل از آن دارای لقب صاحب جمع (از افراد مهم در خزانه) بود. مظفرالدین شاه به او به خاطر فراهم کردن مقدمات سفر به اروپا لقب «اتابک اعظم» داد (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۴؛ امین الدوله، ۱۳۷۰: ۳۸). و همچنین او را «جناب اشرف» خطاب می کرد. وی در دوره ناصرالدین شاه به خاطر اعطای امتیازات به بیگانگان شهرت داشت. در دوره مظفرالدین شاه دو بار بر مسند صدارت تکیه زد و آخرین صدارت وی در دوره استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس اول توسط محمدعلی شاه بود که توسط عباس آقا صراف تبریزی به قتل رسید. در واقع امین السلطان صدر اعظم سه پادشاه قاجار بوده است. در تاریخ معاصر ایران از اتابک امین السلطان به عنوان «رکن اساسی استبداد» یاد می شود. امین السلطان در

سیاست خارجی طرفدار دولت روسیه تزاری بود که نمونه آن گرفتن قرض (وام) از آن دولت و فراهم کردن زمینه سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا می باشد (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۱۶).

عین الدوله

شاهزاده عبدالمجید میرزا، معروف به عین الدوله، پسر سلطان احمد میرزا عضدالدوله و نوه فتحعلی شاه بود. ناصرالدین شاه وی را به نزد ولیعهدش مظفرالدین میرزا به تبریز فرستاد که مورد توجه قرار گرفت و با دختر ولیعهد به نام مهدعلیا (انیس الدوله) ازدواج کرد و پیشکار ولیعهد شد. ناصرالدین شاه نیز به او لقب «عین الدوله» یعنی چشم دولت داد. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و آغاز پادشاهی مظفرالدین شاه، عین الدوله سلسله مراتب ترقی را طی کرد و ابتدا حاکم تهران و سپس وزیر داخله شد. (داودی، ۱۳۴۱: ۱۳)

در سال ۱۲۸۲ ش. به دنبال برکناری اتابک امین السلطان، عین الدوله با عنوان «وزیر اعظم» زمام امور را به دست گرفت (کسروی، ۱۳۸۱: ۳۲). جنبش انقلاب مشروطه ایران در زمان صدر اعظمی وی آغاز شد که در کتاب های تاریخی به تفصیل بررسی شده است. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی میرزا از سلطنت، عین الدوله در مبارک آباد می زیست. وی به هیچ سفارتخانه ای پناه نبرد و پرچم هیچ مملکتی را بر بالای منزل خود نصب نکرد و به هیچ وجه زیر بار ذلت نرفت و عصر همان روز فتح تهران، بدون محافظ به سمت بهارستان رفت. پس از ورود بدانجا به ملاقات سردار اسعد بختیاری و محمدولی خان سپهدار اعظم رفت و خود را در اختیار آن دو قرار داد تا هر عقوبتی را که صلاح بدانند درباره اش اجرا کنند؛ ولی دو سردار فاتح، مقدم او را گرامی داشتند و از وی خواستند که در منزل خود به راحتی زندگی کند. عین الدوله برای کمک به دولت ملی، املاک خود در قره داغ را به دولت واگذار نمود و علاوه بر آن یکصد هزار تومان نیز پول نقد به سران حکومت پرداخت کرد و جان خود را به این وسیله خرید. سران فاتح نیز به وی قول والی گری فارس را دادند. ولی پس از افتتاح مجلس دوم و با سروصدای سیدحسن تقی زاده، این موضوع منتفی گردید. عین الدوله در سال ۱۲۹۲ ش. در کابینه میرزا محمدعلی خان



**در تاریخ ایران
بعد از اسلام
مستوفی کسی
بود که مسئولیت
سرپرستی امور
دولتی و حسابداری
مملکت را به عهده
داشت. به عبارت
دیگر مستوفی نقش
حسابدار کل را ایفا
می کرد. خود واژه
مستوفی - از ریشه
استیفاء - کسی
است که حق خود
را به طور وافی و
کافی بگیرد**



علاءالسلطنة وزیر کشور و در سال ۱۲۹۴ ش. نخست‌وزیر شد، اما بعد از حدود ۳ ماه دولت او سقوط کرد و دوباره بعد از مدتی نخست‌وزیر شد و از این تاریخ به بعد دیگر روی کار نیامد تا اینکه در سال ۱۳۰۶ ه.ش. در سن متجاوز از هشتاد سال درگذشت (بامداد، ۱۳۵۷: ۹۹).

امیر نظام

امیر نظام به معنای فرمانده قوا و فرمانده سپاه بود. به فرمانده ده‌هزار نفر، «امیر تومان» و به فرمانده یک صد هزار نفر، «امیر نویان» گفته می‌شد که بالاترین منصب سپاهی در دوره قاجار و در واقع معادل ارتشبد امروزی بود. این دو واژه از واژه‌های مغولی است. میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسنعلی خان گروسی از کسانی هستند که لقب امیر نظام داشتند.

فرمانفرما

فرمانفرما در حقیقت حاکم ایالت بود (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۳۵). و از جمله افرادی که به این لقب نامیده شده‌اند، عبارت‌اند از:

- حسین‌علی میرزا فرمانفرما؛ وی حاکم ایالت فارس بود که پس از فوت فتحعلی شاه، به کمک برادرش حسنعلی میرزا شجاعالسلطنة حکمران کرمان، شورش کرد. البته تمامی این شورش‌ها را قائم‌مقام فراهانی فرونشاند و زمینه حکومت را برای محمدشاه فراهم نمود. (شمیم، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

- حسام‌السلطنة فرمانفرما؛ پسر فتحعلی شاه و والی کرمانشاه.

- عبدالحسین میرزا فرمانفرما؛ والی کرمان و بلوچستان و رئیس‌الوزرای احمدشاه.

- عبدالحمید میرزا فرمانفرما؛ والی کرمان که باغ شاهزاده (ماهان) به دستور وی ساخته شد.

- عبدالمجید میرزا فرمانفرما.

- فیروز میرزا فرمانفرما برادر کوچک‌تر محمدشاه و پسر عباس میرزا.

چنان‌که ملاحظه می‌شود این لقب مثل اکثر سایر القاب، اولین بار در عصر فتحعلی شاه رواج یافته است.

خان

واژه خان (صورت قدیم خاقان) واژه‌ای ترکی و

مغولی به معنای رئیس قوم است که به سران قبایل ترک و مغول گفته می‌شود و بعدها در ایران نیز کاربرد پیدا کرد. این عنوان به برخی از مالکان بزرگ و اربابان که دارای موقعیت خاصی بودند اطلاق می‌شد.

نتیجه‌گیری

– لقب‌ها و عناوین بنابر میل و اراده شخص پادشاه و بدون هرگونه قاعده و قانون به افراد و صاحب‌منصبان داده می‌شد.

– لقب‌ها از تنوع بیشتری برخوردار بودند.

– بسیاری از لقب‌ها و عناوین، فراتر از شایستگی افراد بوده است.

– برخی از حاکمان ایالت‌ها می‌توانستند برای افراد موردنظر خود درخواست لقب کنند.

– تمامی لقب‌ها برای صاحبانشان، امتیازآور بود.

– بسیاری از القاب، عناوین و شغل‌ها، موروثی بودند.

– زمان ناصرالدین شاه، دوره‌ای ارزش‌شدن القاب و عناوین دولتی بود و شخص شاه مهم‌ترین عامل این امر به‌شمار می‌رفت.

– عباس میرزا و امیر کبیر تنها افرادی بودند که به نشان و لقب سر و سامان دادند.

منابع

۱. آبراهامیان، پروانه؛ **ایران بین دو انقلاب** (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، ترجمه مدیر شانه‌چی و دیگران، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۲. آبراهامیان، پروانه؛ **تاریخ ایران مدرن**، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، چاپ هفتم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.
۳. آدمیت، فریدون؛ **امیرکبیر و ایران**، چاپ هشتم، تهران: مؤسسه انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۸.
۴. امین‌الدوله، میرزا علی‌خان؛ **خاطرات سیاسی امین‌الدوله**، به کوشش حافظ فرمانفرمایان و زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۵. بامداد، مهدی؛ **شرح حال رجال ایران**، ج ۲، چاپ اول، تهران: نشر زوار، ۱۳۵۷.
۶. داودی، مهدی؛ **عین‌الدوله و رژیم مشروطه**، چاپ اول، تهران: چاپ سپهر، ۱۳۴۱.
۷. رستم‌الحکما (محمدهاشم آصف)؛ **رستم‌التواریخ**، به اهتمام عزیزالله علی‌زاده، تهران: انتشارات فردوس، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۸. شمیم، علی‌اصغر؛ **ایران در دوره سلطنت قاجار**، چاپ نهم، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۷۹.
۹. کسروی، احمد؛ **تاریخ مشروطه ایران**، چاپ بیستم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۰. مستوفی، عبدالله؛ **شرح زندگانی من یا تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه**، جلد ۱، تهران: ۱۳۲۲.
۱۱. میرزا سمیعا، محمدسمیع؛ **تذکره الملوک**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۱۲. **مجله وحید**، سال هفتم، شماره ۷.
۱۳. **لغت‌نامه دهخدا**.

علل گرایش قاجار و پهلوی اول

به نیروی سوم

احترام شکریان

دبیر تاریخ، بوشهر
freshshaker@yahoo.com

الف. قاجارها و گرایش به نیروی سوم

بریتانیا. تا پایان دوران کریم خان زند، روابط ایران و بریتانیا بیشتر تجاری بود، اما در سال‌های پایانی سده ۱۸، یک‌باره ایران از دید استراتژیک برای انگلستان اهمیت بنیادی یافت و ایران و خلیج فارس همچون دژی برای پاسداری از هندوستان مطرح شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۱۹۱). بدین ترتیب نفوذ ویرانگر بریتانیا در دستگاه حکومتی ایران آغاز شد. در دوران حکومت قاجار این نفوذ رفته‌رفته گسترش یافت و به‌ویژه ضعف درونی دودمان قاجار راه را بیش از پیش برای بریتانیا در ایران گشود. نفوذ روس و انگلیس در دربار قاجار به اندازه‌ای بود که شاهان قاجار اجازه نزدیک شدن به قدرت دیگری را نداشتند و برای به‌کار گرفتن هر نیروی بیگانه، ناگزیر از به‌دست آوردن دل این دو کشور استعمارگر بودند. برای نمونه، ناصرالدین‌شاه در سفر دوم خود به اروپا، با **بیسمارک** صدراعظم آلمان درباره کشیدن راه‌آهن و دادن امتیاز کشتیرانی به آلمان گفت‌وگو کرد که با اعتراض سخت روس و بریتانیا روبه‌رو شد. در پی آن ناصرالدین‌شاه به وزیر خارجه‌اش به طعنه نوشت: «با سفارت روس و انگلیس صحبت کنید تا تکلیف ما روشن شود ببینیم استقلال داریم یا نه؟» (همان: ۳۰۲) بدین سان، بریتانیا قدرتی استعمارگر شد که آثار نفوذ شومش از تاریخ ایران زدودنی نیست.

فرانسه. فرانسه نیز در سلطنت فتحعلی‌شاه به‌عنوان یک قدرت نوپا و نیکخواه برای دربار قاجار مطرح شد. در دوره فتحعلی‌شاه، خاک

مقدمه

در گذر سده‌ها، موقعیت ممتاز ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ایران، همواره این کشور را در کانون توجه بین‌المللی و به‌ویژه مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار داده است. کشیده شدن آتش دو جنگ جهانی به خاک ایران، با وجود اعلام سیاست بی‌طرفی از سوی دولت‌های وقت، نشانه‌ای از این واقعیت است. قدرت‌های بزرگ در این سده‌ها همواره ایران را دستمایه پیشبرد سیاست‌ها و بهبود جایگاه بین‌المللی خود قرار داده و در این راه از قربانی کردن منافع ملی ایران پروا نکرده‌اند. در دوره‌هایی دولتمردان ایران نیز هرگاه از رویارویی مستقیم با قدرت‌های بزرگ ناتوان بوده‌اند، به سراغ قدرتی تازه‌نفس، خوش‌پیشینه و نیکخواه در پهنه بین‌المللی رفته‌اند تا با نزدیک شدن به آن و قراردادنش در برابر نیروهای استعمارگر، از تهدیدها و فشارها بکاهند و استقلال سیاسی کشور را تضمین و از منافع ملی پاسداری کنند. ما این قدرت تازه‌نفس و خوش‌پیشینه را، که نقش توازن‌بخش در برابر نیروهای استعمارگر دارد، **نیروی سوم** می‌نامیم. دولتمردان ایرانی بارها، آشکار و پنهان در روابط خارجی چشم امید به نیروی سوم دوخته‌اند و ورود آن را به حوزه روابط خارجی کشور پذیرفته‌اند. بریتانیا در دوران صفویه، فرانسه و آلمان در دوران قاجاریه و آلمان و حضور آمریکا در پایان حاکمیت پهلوی اول و آغاز سلطنت پهلوی دوم از برجسته‌ترین و اثرگذارترین نیروهای سوم در پهنه روابط خارجی ایران بوده‌اند. ولی آیا نیروهای سوم هیچ‌گاه توانسته‌اند نقشی سودمند و رهایی‌بخش برای ایران بازی کنند و ایران را از دام‌ها و بندهای پیدا و ناپیدای استعمار برهانند؟ و آیا نیروی سوم در حافظه تاریخی ایرانیان، به‌عنوان نیرویی نیکخواه ثبت شده است؟ این تحقیق بر آن است با بررسی روابط ایران - در دوره قاجار و پهلوی اول - با کشورهای خارجی تحت عنوان نیروی سوم مشخص نماید که چه علل و عواملی باعث می‌شده ایران به نیروهای سوم گرایش یابد و آیا درگیر کردن یک نیروی سوم در سیاست خارجی ایران در این زمینه مؤثر بوده است یا نه؟

کلیدواژه‌ها: نیروی سوم، بریتانیا، فرانسه، آلمان، آمریکا، قاجار، پهلوی اول

ایران پی‌درپی مورد تجاوز نیروهای روسی قرار می‌گرفت و چگونگی رویارویی با روسیه مهم‌ترین مسئله روابط خارجی ایران بود. پس از آنکه بریتانیا پیشنهاد ایران را مبنی بر اتحاد بر ضد روس نپذیرفت، پادشاه قاجار به سراغ فرانسه رفت. ناپلئون در نامه‌ای به فتحعلی‌شاه از اتحاد با ایران استقبال کرد و به شاه درباره خطر روسیه و طمع‌ورزی‌ها و توسعه‌طلبی‌های بریتانیا هشدار داد و افزود که ایران برای حفظ منافع خود باید با کمک فرانسه ارتشی منظم در برابر این تهدیدها ایجاد کند (همان: ۲۰۹). در پی آن، فتحعلی‌شاه در ۱۸۰۷ هیئتی را با هدایایی به ارزش پانصد هزار تومان نزد ناپلئون فرستاد که در آن هنگام در اردوگاه فین‌کن اشتاین در لهستان به سر می‌برد. در آنجا پیمان مشهور فین‌کن اشتاین میان ایران و فرانسه بسته شد و برپایه آن مقرر شد که فرانسه گذشته از به رسمیت شناختن استقلال ایران، گرجستان را از آن ایران بداند و بیرون رفتن نیروهای روسی را از آنجا خواستار شود؛ همچنین با فرستادن توپ‌های صحرایی و تفنگ به تجهیز منظم ارتش ایران بپردازد. در برابر، ایران پذیرفت به رابطه خود با بریتانیا نقطه پایان گذارد و با آن کشور اعلام جنگ کند و نیز اهالی قندهار و افغان‌ها را بر انگلیس بشوراند. همچنین ایران پذیرفت که به هنگام حمله فرانسه به هند، به ارتش ناپلئون اجازه گذشتن از خاک خود را بدهد. در واقع فرانسه منافع خود را در نیرومند کردن ارتش ایران دیده بود و به سازمان دادن ارتش ایران که از زمان شاه‌عباس صفوی چندان تغییر نکرده بود و به‌صورت سواران عشایری بود کمک کرد. برپا کردن یک کارخانه توپ‌سازی در اصفهان و یک زرادخانه در تهران، دو اقدام مهم فرانسه در مجهز کردن ارتش ایران به ابزارهای جنگی بود. درباره قاجار، دلگرم از پشتیبانی ناپلئون، شرط آغاز گفت‌وگوهای صلح با روسیه را بیرون رفتن نیروهای روسی از همه نواحی اشغال‌شده ایران قرار داده بود که یکباره با پیمان‌شکنی فرانسه روبه‌رو شد و خود را در برابر روسیه و بریتانیا تنها دید.

ناپلئون پس از شکست سختی که در فریلند به روسیه وارد کرد، تغییر سیاست داد و بی‌توجه به پیمانش با ایران، تصمیم گرفت برای تضعیف بریتانیا با روسیه

متحد شود. ارتش روسیه نیز که خیال خود را از جبهه اروپا آسوده می‌دید، با شدت بیشتر جنگ با ایران را ادامه داد (همان: ۲۱۵-۲۱۰). تجاوز روس‌ها به ایران بار دیگر آغاز شد و به جنگ‌های دامنه‌دار ایران و روسیه انجامید. پیامد این جنگ‌ها، عهدنامه‌های کمرشکن گلستان و ترکمن‌چای بود که برپایه آن‌ها، جدا شدن بخش‌های بزرگی از خاک ایران رقم خورد (همان: ۲۳۷-۲۳۰). بدین‌سان، تجربه اتکا به نیروی سومی دیگر و تنهایی دوباره در برابر دولت‌های استعمارگر روسیه و بریتانیا، دامن دولتمردان ایران را گرفت. با نگاهی به پیمان‌شکنی فرانسه می‌توان به نقش ویرانگر و پنهان آن کشور در دو پیمان خفت‌بار گلستان و ترکمن‌چای پی برد.

آلمان. پیشینه روابط ایران و آلمان به سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا باز می‌گردد. شاه و صدراعظم دورانیش او، میرزا حسین‌خان سپهسالار، در سفر دوم خود به اروپا کوشیدند پای آلمان را به‌عنوان بازیگر سوم و متوازن‌کننده در برابر روسیه و انگلیس به معادلات سیاسی ایران باز کنند.

پس از برقراری روابط بین دو کشور ناصرالدین‌شاه یک کشتی ۶۰۰ تنی به نام **پرسپولیس** و یک کشتی ۲۵۰ تنی به نام **شوش** برای خدمت در خلیج‌فارس از دولت

**روسیه و بریتانیا
نیز در راه گسترش
روابط ایران با دیگر
کشورهای نیرومند
سنگ‌اندازی
می‌کردند. قرارداد
روسیه و انگلیس در
سال ۱۹۰۷، رقابت
بین این دو کشور بر
سر ایران را به‌طور
موقت مرتفع ساخت
و نفوذ آلمان را در
ایران دشوار کرد**

جنگ جهانی اول



آلمان خرید و سفارش چند فروند کشتی دیگر را هم به کارخانه‌های کشتی‌سازی آلمان داد. در همین موقع یک مدرسه آلمانی هم در تهران تأسیس شد و تدریس زبان آلمانی در دارالفنون معمول گردید و مذاکراتی هم به‌طور محرمانه درباره ایجاد راه‌آهن در شمال ایران به‌وسیله آلمان‌ها آغاز گردید. بدیهی است که این اقدامات نمی‌توانست مورد موافقت انگلیس و روسیه واقع شود (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۲۳).

از سوی دیگر، روسیه و بریتانیا نیز در راه گسترش روابط ایران با دیگر کشورهای نیرومند سنگ‌اندازی می‌کردند. قرارداد

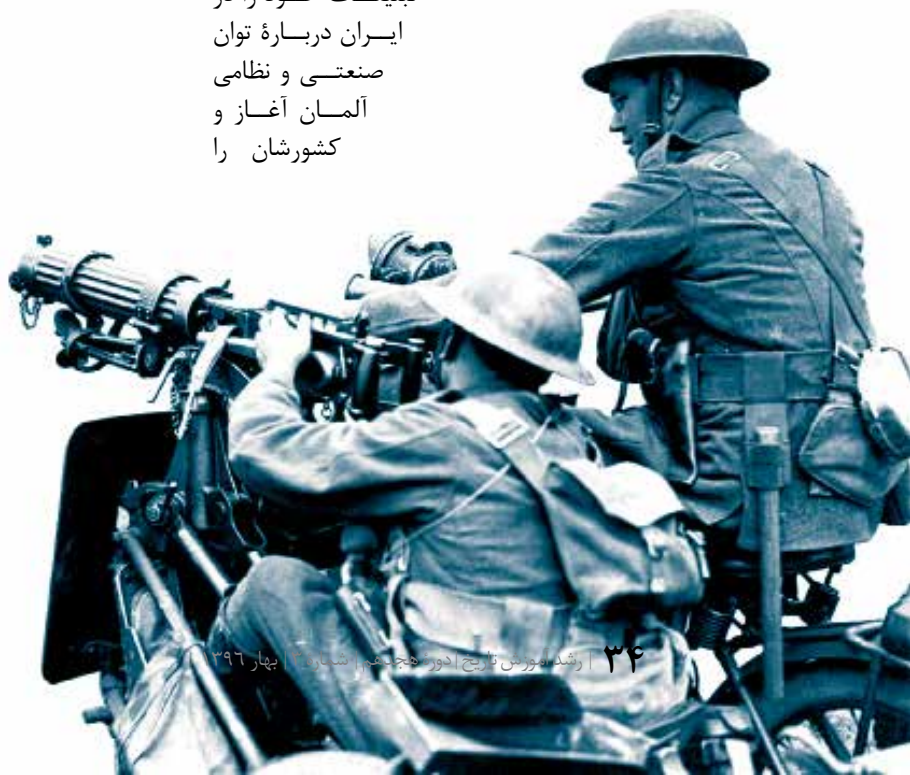
روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷، رقابت بین این دو کشور بر سر ایران را به‌طور موقت مرتفع ساخت و نفوذ آلمان را در ایران دشوار کرد.

به هر رو پس از چندی زمینه ایجاد رابطه میان دو کشور فراهم آمد و هر دو سو خواستار مناسبات استراتژیک با یکدیگر شدند. همزمان با جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، آلمان که تبدیل به رقیبی برای روسیه و بریتانیا شده بود، بر آن بود تا توازن موجود در نظام بین‌الملل را به سود خود به هم زند و از راه‌های گوناگون قدرت‌های رقیب خود را تضعیف کند. آگاهی آلمانی‌ها از بیزاری ایرانیان از روسیه و انگلیس و همسایگی ایران با هند سبب شد که این کشور مورد توجه جدی دولتمردان آلمانی قرار گیرد. آنان تبلیغات خود را در ایران درباره توان صنعتی و نظامی آلمان آغاز و کشورشان را

با آغاز نخستین جنگ جهانی اول، دولت آلمان بر آن شد تا مناطق گوناگون پیرامون هند را بر پادشاهی بریتانیا بشوراند و دولت‌های ایران و عثمانی را به‌عنوان دو دولت بزرگ مسلمان به جنگ با بریتانیا بکشاند

نیرویی خیرخواه و با صداقت در روابط خارجی معرفی کردند. دولتمردان ایرانی نیز با توجه به اینکه آلمانی‌ها پیشینه استعمارگری نداشتند و نیز توان صنعتی آن‌ها که مورد نیاز ایران بود، از دید صنعتی و نظامی، چشم‌امید به آلمان دوختند (نوابی، ۱۳۷۵: ۴۸). همکاری و میانجیگری دیپلماتیک آلمانی‌ها در درگیری‌های مرزی ایران و عثمانی، تلاششان برای تأسیس بانک آلمان در تهران و طرح احداث راه‌آهن بغداد - تهران، از آن‌ها چهره‌ای محبوب در میان دولتمردان ایرانی ساخته بود. ملیون مشروطه‌خواه نیز که به رها شدن از فشار دو قدرت استعمارگر روسیه و انگلیس می‌اندیشیدند، سیاست گرایش به شرق آلمان را فرصتی برای آزادی ایران از بندهای پنهان استعمار دانستند (پیرا، ۱۳۷۹: ۲۵۸ و ۲۵۹). زیرا به هر رو، آلمانی‌ها دشمن دشمنان ایران شناخته می‌شدند. آلمانی‌ها هم در جای خود از این احساسات ایرانیان بهره می‌گرفتند و خود را پشتیبان مسلمانان و هم‌پیمان آنان وانمود می‌کردند. آنان در ایران در جلسات روضه‌خوانی و تعزیه شرکت می‌کردند و این کار چندان بر دولتمردان ایرانی اثر گذاشته بود که روزی احمدشاه از منشی سفارت آلمان پرسیده بود: «آیا راست است که کاردار سفارت آلمان در مجلس تعزیه بسیار گریه کرده است؟» یک‌بار هم رویترا از سر طعنه و طنز خبری منتشر کرد مبنی بر اینکه آلمانی‌ها مسلمان شده‌اند و بر بازوی خود شهادتین مسلمانان را نوشته‌اند! این خبر به اندازه‌ای بر ایرانیان اثر کرده بود که در بازار تهران، تجار و کسبه پس از نماز، برای سلامت امپراتور آلمان دعا می‌کردند و او را بزرگ‌ترین پادشاه جهان اسلام می‌خواندند (نوابی، ۱۳۷۵: ۳۰۶).

ظهور آلمان‌ها در عرصه سیاست ایران ناگهان در دل‌های سرد و تاریک ایرانیان امیدی تازه پدید آورد و مردم ایران نه به‌خاطر دوستی با آلمان بلکه به علت دشمنی با روس و انگلستان با این پهلوان تازه‌وارد در میدان سیاست بین‌الملل گرم می‌گرفتند. اما بدبختانه مثل همیشه باز به افراط گراییدند و البته این افراط در دوستی و تظاهر به محبت بیشتر برای سوزاندن دل حریف و تحقیر و توهین به دو ابرقدرت روزگار بود. کما اینکه دیدیم شمس‌الذاکرین، روضه‌خوان مشهور،



پرچمی را با عقاب آلمان و تاج امپراطوری، مزین و موشح به آیات قرآن و احادیث فراوان برای امپراطور آلمان تهیه کرده بود تا در هنگام امضای پیمان صلح ایران را از یاد نبرد؛ یا در روز ورود سفیر آلمان به ایران آن قدر بر سر او گل ریختند که نمی توانست سر خود را بلند کند... (همان: ۳۳۸).

با آغاز نخستین جنگ جهانی اول، دولت آلمان بر آن شد تا مناطق گوناگون پیرامون هند را بر پادشاهی بریتانیا بشوRAND و دولت های ایران و عثمانی را به عنوان دو دولت بزرگ مسلمان به جنگ با بریتانیا بکشاند. از این رو آلمانی ها کمک های تسلیحاتی و مالی خود را به سوی عشایر و ایل های ضدانگلیسی سرازیر کردند. «واسموس» که با ایران آشنایی داشت به فارس رفت و توانست در سراسر دوران جنگ مردمان آن منطقه را بر انگلیسی ها بشوRAND (همان: ۳۱۷).

در ۱۹۱۱، ایرانیان بار دیگر با پیمان شکنی نیروی سوم روبه رو شدند. آلمانی ها در «کنفرانس پوتسدام» در ۱۹۱۱ (دیدار نیکلای دوم و ویلهلم دوم) با روس ها هم پیمان شدند و دست از پشتیبانی ایران برداشتند، هر چند خود را همچنان یار ایران وانمود می کردند. در آن کنفرانس، آلمان استقلال و یکپارچگی سرزمین ایران را به رسمیت شناخت، ولی در زمینه کشیدن راه آهن و دیگر ابعاد روابط خود با ایران بیشتر در پی تأمین منافع روسیه بود. در پیمان «سنت پترزبورگ» (۱۹ اوت ۱۹۱۱) که برپایه توافق ها در کنفرانس پوتسدام بسته شد، آلمانی ها با به رسمیت شناختن شمال ایران به عنوان منطقه نفوذ روسیه، تعهد کردند که بی هماهنگی با روسیه هیچ کاری در زمینه کشیدن راه آهن انجام ندهند و بدین سان قرارداد ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلیس درباره ایران را به رسمیت شناختند (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۳ و ۱۴). با این همه، دولتمردان ایرانی از خواب بیدار نشدند و همچنان بر گسترش روابط استراتژیک با آلمان پای فشرده تا اینکه حاصل کار خود را در نخستین جنگ جهانی به گونه اشغال شدن خاک ایران درو کردند. روسیه و بریتانیا که در ۱۹۰۷ ایران را به طور غیررسمی به سه منطقه جنوب، شمال و حایل یا بی طرف تقسیم کرده و کنترل منطقه میانی را به دولت مرکزی ایران سپرده بودند، به بهانه هواداری برخی از دولتمردان ایرانی از آلمان در جنگ جهانی، در پیمانی میان خود در ۱۹۱۵،

منطقه حایل را نیز در پوشش مبارزه با هواداران آلمان و جاسوسان آلمانی به انگلیس واگذار کردند (نویسی، ۱۳۷۵: ۳۳۹). البته آلمانی ها از پای ننشستند و کوشیدند از راه های گوناگون ایران را به هواداری از آلمان وارد جنگ کنند.

آمریکا. در زمان ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان امیرکبیر که به زیر و بم سیاست ایران آشنا بود و سفرهای وی به روسیه و عثمانی و نشست و برخاست با رجال سیاسی داخلی و خارجی و اقدامات پنهان و آشکار دولت های اروپایی او را معتقد ساخته بود که کشور ضعیف و فقیر ایران در میان دو قدرت عظیم روزگار یعنی روسیه و انگلیس جان سالم به در نخواهد برد مگر اینکه در برابر سیاست روس و انگلیس، ملل اروپایی دیگری نیز وارد عرصه سیاست ایران شوند. از این رو تلاش بسیاری کرد که با دولت های اتریش و پروس (آلمان) نیز روابط سیاسی برقرار کند؛ اما در برابر انگلیسی ها که یکه تازان خلیج فارس بودند به فکر افتاد با دولتی رابطه سیاسی برقرار کند که دارای نیروی دریایی نیرومندی باشد؛ بنابراین

متوجه امریکا شد

می دانیم که **مورگان شوستر** پس از پیروزی مشروطه خواهان و با رضایت آنان به ایران آمده بود، اقداماتی یکسره مثبت در راستای



رئیس علی دلواری

به بازگشت، با توجه به تجربه‌های ناخوشایندش در گذشته، سبب شد تا قوام‌السلطنه دکتر آرتور میلسپو را در رأس هیئتی یازده نفره به‌عنوان مدیر کل مالیه ایران استخدام کند. ولی او نیز با سنگ‌اندازی‌های روسیه و انگلیس روبه‌رو شد (همان: ۳۷۸).

در ۱۹۲۱ قوام‌السلطنه برای سامان بخشیدن به وضع خراب مالی کشور، در جست‌وجوی منبع درآمد و آمادۀ دادن امتیاز به یک دولت بی‌طرف شد و چون آمریکا به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در میان ایرانیان محبوبیت یافته بود، پیمانی برای بهره‌برداری از نفت شمال ایران به مدت ۵ سال با آمریکا امضا کرد که بی‌درنگ به تصویب مجلس رسید. اما این پیمان نیز با مخالفت سخت روسیه و انگلیس روبه‌رو شد. این ناکامی هم بر محبوبیت آمریکاییان در ایران افزود (همان: ۳۳۷).

ب. پهلوی اول و گرایش به نیروی سوم

پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضاشاه، اوضاع داخلی ایران دگرگون شد، ضمن اینکه در سطح نظام بین‌الملل نیز با پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و خم شدن کمر بریتانیا زیر هزینه‌های سنگین جنگ، موازنۀ قدرت برهم خورده بود. انقلابیون به قدرت رسیده در روسیه با سیاست‌های استعماری تزارهای روس مخالف بودند و طبعاً تمایل ایرانیان را به خود جلب می‌کردند. لذا بریتانیا خواهان برپا شدن حکومتی نیرومند در ایران بود تا در برابر امواج انقلابی شوروی ایستادگی کند. در بعد داخلی نیز نگرانی فردفرد ایرانیان، امنیت بود. مردمانی که بیش از یک سده زیر خودکامگی و بی‌کفایتی پادشاهان قاجار کمر خم کرده بودند و دارایی‌های خود را به‌دست قدرت‌های استعمارگر بیگانه به تاراج رفته می‌دیدند، پس از تحمل آسیب‌های کشنده جنگ جهانی اول، خواهان حکومتی نیرومند بودند تا با برقراری امنیت، زندگی بهتری برایشان فراهم آورد.

آمریکا. در میان کشورهای بزرگ، تنها آمریکا نیرومند باقی مانده بود. ایرانیان از آمریکا، به‌ویژه

منافع ملی ایران و کوتاه‌کردن دست استعمارگران انجام داد، ولی با تهدیدها و سنگ‌اندازی‌های روسیه و بریتانیا نتوانست به کار خود ادامه دهد. شوستر بر پایه قوانین تازه‌ای که مجلس شورای ملی تصویب کرده بود دستور داد درآمد گمرکات نخست به خزانه دولت وازیر شود و سپس سهم دولت‌های خارجی از آن پرداخت گردد. روس‌ها به این دستور واکنش سخت نشان دادند و اعلام کردند که آمریکایی‌ها در گمرک ایران حق اجرای آن را ندارند. با ایستادگی شوستر در برابر روس‌ها، روسیه در اولتیماتومی ۴۸ ساعته به دولت ایران برای اخراج شوشتر از کشور، هشدار داد که اگر چنین نشود، نیروهای روسی پایتخت را اشغال خواهند کرد. دولت ایران نیز از ترس اشغال شدن تهران، همکاری خود را با شوستر قطع کرد. پس از آن مقرر شد که دولت ایران با هیچ مستشار خارجی بی‌موافقت روسیه و انگلیس وارد گفت‌وگو نشود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۳۴۱). سرانجام قیام‌هایی در گوشه و کنار کشور رخ داد که سرانجام این قیام‌ها، به توپ بسته شدن صحن حرم مطهر رضوی (ع) بود که آزادی‌خواهان در آن پناه گرفته بودند. پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضاشاه، دولت‌مردان ایرانی در پی بازگرداندن شوستر بودند، اما بی‌میلی او

جنگ جهانی اول



از اقدامات مثبت مورگان شوستر، خاطره‌ای خوش داشتند و مشتاقانه خواهان حضور آمریکا در معادلات ایران بودند تا در کنار کمک به بازسازی و پیشرفت کشور، در برابر دولت‌های انگلیس و شوروی نقشی متوازن‌کننده به سود ایران بازی کند.

رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت بر همان سیاست خارجی مشروطه‌خواهان تکیه نمود: «روابط خوب با روسیه و بریتانیا، بی‌طرفی در سیاست جهانی و رابطه دوستانه نزدیک با یک نیروی سوم جهت برقراری موازنه بین روسیه و انگلیس.» بر این اساس رضاشاه در ابتدای امر متوجه آمریکا شد. او نیز مانند بسیاری از هم‌میهنانش بر این عقیده بود که ایجاد پیوندهای نزدیک با یک قدرت ثالث، امری در اختیار ایران قرار خواهد داد که می‌تواند از آن برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال خود استفاده کند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۱۷۲). لذا پیوسته تلاش می‌کرد با ایالات متحده پیوندهای نزدیکی برقرار نماید و این کشور را نسبت به ارزش دوستی با ایران متقاعد سازد. به دنبال دعوت تهران از یک مشاور مالی آمریکا به نام **آ.سی. میلسیپو** برای تجدید سازمان امور مالی ایران در سال ۱۳۰۱، ش و واگذاری امتیازات نفتی به کمپانی‌های آمریکایی در آغاز روابط دو کشور، رضاشاه امیدوار بود که مناسبات نزدیکی با ایالات متحده آمریکا برقرار کند، اما خیلی زود دریافت که واشنگتن کمتر از او به ایجاد چنین مناسباتی علاقه دارد؛ زیرا **دولت آمریکا در تحلیل نهایی، آنقدر به ایران بها نمی‌داد که خود را در تعارض با انگلستان قرار دهد**، از طرف دیگر هم سیاست انزواطلبی آن کشور مانعی بر سر این راه بود. در نهایت می‌توان گفت که رضاشاه سرانجام به چیزی بیش از مناسبات دیپلماتیک و پیوندهای تجاری محدود با آمریکا دست نیافت.

با این همه، انزوگرایی آمریکا پس از جنگ، مانع از همکاری‌های چشمگیر آن کشور با ایران می‌شد. ناکامی دولت‌مردان ایرانی در ایجاد روابط گسترده با آمریکا، سبب شد که آلمان بار دیگر به تنها گزینه برای ایران تبدیل شود.

آلمان، دومین نیروی سوم یا «قدرت ثالثی» که رضاشاه به آن روی آورد آلمان بود این رویکرد ناشی از ناکامی روابط با آمریکا بود،

علاوه بر اینکه آلمان در خلال جنگ جهانی اول با گنجاندن ماده ۷ در قرارداد برست لیتوفسک ۱۹۱۸. م، مبنی بر تضمین استقلال و حاکمیت ایران و تخلیه قوای خارجی از این کشور، محبوبیت بسیاری در جامعه ایرانی کسب کرده بود و همین امر، نفوذ سهل و آسان آلمان در ایران و گسترش روابط با این کشور را موجب شد تا جایی که ایرانیان، «آلمان را به‌عنوان نیروی سوم می‌نگریستند و به آن چشم یاری دوخته بودند.» (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۸۸) در مورد روابط ایران با آلمان باید به این امر توجه کرد که آلمان سابقه مداخله استعماری در خاورمیانه نداشت که موجب شود احساسات ایرانیان را علیه خود برانگیزد ضمن اینکه یکی از کشورهای پیشرفته جهان در زمینه علم و تکنولوژی نیز بود



از چپ به راست نصرت الدوله، صارم الدوله و وثوق الدوله، سه نفری که در قرارداد ۱۹۱۹ شرکت داشتند

و به خوبی می‌توانست به کشور توسعه نیافته‌ای مانند ایران کمک کند و سرمایه، مشاوران فنی، واحدهای صنعت و ماشین‌آلات آماده در اختیار ایران بگذارد.

البته گرایش ایران به آلمان در دوره جمهوری وایمار، به شدت دوران هیتلری نبود؛ چرا که فعالیت کمونیست‌های ایران در آلمان، در آن دوره ایران را نگران ساخته بود، اما با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان که ضدکمونیست بود و با افکار ناسیونالیستی، قدرت‌طلبی و دیکتاتوری رضاشاه بیشتر هماهنگ بود این روابط سرعت بیشتری گرفت. در این زمان آلمان به قدرت بزرگی تبدیل شده بود و هیتلر هم به هیچ گروه و حزبی اجازه برهم زدن روابط با ایران را نمی‌داد. درواقع دو دیکتاتور زبان همدیگر را بهتر می‌فهمیدند.

با نگاهی به بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ جهان

شعار مردمی «یا مرگ یا استقلال» در پی اولتیماتوم روسیه به دولت ایران بود که سر داده شد. سرانجام این قیام‌ها، به توپ بسته شدن صحن حرم مطهر رضوی (ع) بود که آزادی خواهان در آن پناه گرفته بودند



مورگان شوستر

با اتحاد شوروی بود و داد و ستد این امر اتخاذ شیوه‌ای مبتنی بر معادلات تجاری دوجانبه را ایجاب می‌کرد؛

۳. سیاست حمایت از صنایع داخلی بسیاری از کشورهای اروپایی در سال‌های پس از بحران این شیوه را، به‌ویژه در بخش کشاورزی، اتخاذ کرده بودند. دولت ایران که برای کالاهای کشاورزی خود بازاری نمی‌یافت، چاره‌ای جز انعقاد معاهدات تجاری دوجانبه با شرکای تجاری خود نداشت. لهذا به‌رغم ریال متورم شده صادرات و واردات حجم معینی از کالا از این کشورها تضمین می‌شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۴۷).

یک دلیل دیگر هم که باید به آن اشاره نمود این است که رضاشاه به تجهیزات نظامی آلمان برای ایجاد یک ارتش قدرتمند و بازسازی صنایع نظامی کشور - آنچه دولت‌های روس و انگلیس نمی‌خواستند - نیاز داشت؛ به‌ویژه که این تسلیحات در سرکوبی شورش‌ها و جنبش‌های داخلی به‌خصوص عشایر نشان کارآمدی خود را داده بود. در مجموع، براساس این خط‌مشی بود که دولت ایران گرایش و نزدیکی روزافزونی نسبت به آلمان نازی پیدا کرد.

با به قدرت رسیدن هیتلر، در آلمان روابط دو کشور بهبود یافت. ایران برای تحقق یافتن سیاست‌های توسعه طلبانه هیتلر ارزش راهبردی داشت. لذا آلمانی‌ها را به گسترش دادن روابط سیاسی و اقتصادی با ایران ترغیب می‌کرد. رضاشاه نیز که شیفته برخی شعارهای تبلیغاتی (از جمله در مورد نژاد آریایی مشترک ایران و آلمان) و سیاست‌های ضدکمونستی هیتلر شده بود، در دام جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی افتاد؛ روابط سیاسی با آلمان را گسترش داد و روابط اقتصادی دو کشور را نیز ژرف‌تر کرد (پیرا، ۱۳۷۹: ۳۳۰-۳۲۸). نکته قابل توجه این است که بریتانیا که کمونیسم و نازیسم را در برابر هم می‌دید، از درگیری این دو ایدئولوژی با یکدیگر و فرسایش آن‌ها خرسند بود و از این‌رو با ورود آلمان به حریم ایران مخالفت نورزید. به گفته محمدعلی کاتوزیان «رضاشاه... به رغم اینکه پیشرفت اولیه‌اش را مدیون آبرونساد و احتمالاً عوامل انگلیسی در ایران بود، نه انگلستان و نه نقش آن‌ها را در ایران می‌پسندید. بنابراین خطاست اگر او را عامل یا جاسوس انگلستان بدانیم. او نفوذ انگلیس را تا آن حد می‌پسندید

در آن دوره و مسئله تجارت خارجی ایران می‌توان به دلایل دیگری نیز در مورد گرایش ایران به آلمان دست یافت. ایران در تجارت خارجی خود گرایش نوینی در جهت روابط تجاری دوجانبه از خود نشان داد. سه عامل زیر در این گرایش دخیل بودند:

۱. سیاست مداخله دولت در تجارت خارجی. دولت از طریق انعقاد معاهدات تجاری دوجانبه راحت‌تر می‌توانست کنترل خود را بر این بخش از تجارت اعمال کند. این اقدامات مالی و اقتصادی برای دفاع از پول متورم شده ایران و به منظور کم کردن کسری تراز تجاری پیش گرفته شده بود. البته این کار از قدرت صادرات ایران به کشورهایی با اقتصاد آزاد کاست و ایران ناچار به انعقاد معاهدات تجاری دوجانبه با سیستم‌های پولی ضعیف و کنترل شده‌ای چون آلمان و شوروی کشانده شد؛

۲. بخش عمده مبادلات پولی و تجارت ایران

که برای حفظ موقعیتش لازم بود. زیرا او هم، مانند سایر اهل سیاست، بر این باور بود که انگلیس هر کاری را که بخواهد در ایران انجام می‌دهد و برای این کار لازم است تنها عصای جادویی‌اش را تکان دهد. از همین‌رو نیز به هنگام رشد سریع قدرت نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ پنداشت برای خود و حکومتش خوب است تا به آلمان نزدیک شود. پیش از آن نیز بیشتر و بیشتر برای انجام طرح‌های نظامی و غیرنظامی خود به مستشاران آلمانی روی آورده بود و آلمان به تدریج به مهم‌ترین طرف تجاری ایران تبدیل شد. به هنگام جنگ جهانی دوم ایران رسماً بی‌طرف ماند اما شاه و ارتش او به روشنی آرزوی پیروزی همه‌جانبه آلمان را در سرداشتند و این تمایل اکثر جامعه سیاسی ایران بود.» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۸۰)

بسته شدن پیمان عدم تجاوز میان آلمان و اتحاد جماهیر شوروی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم یادآور یک تجربه تلخ تاریخی برای دولتمردان ایرانی بود. شرایط پیش از نخستین جنگ جهانی، بار دیگر برای ایران تکرار شد و آلمانی‌ها دست دوستی به سوی روسیه دراز کردند. در واقع پیمان

مذکور پیوست محرمانه‌ای درباره ایران داشت که هر چند پس از فاش شدن آن، از سوی مقامات آلمانی تکذیب شد، اما به گفته وزیر خارجه وقت انگلیس نشان از خیانت آشکار آلمان به ایران داشت. در آن سند آمده بود:

«پیشوا اکنون معتقد شده که اصولاً بسیار عاقلانه و مفید خواهد بود که [ایجاد] مناطق نفوذ بین آلمان، شوروی و ایتالیا مورد توافق قرار گیرد. سپس متذکر می‌شود آیا طبیعی نیست که روسیه شوروی هدف دستیابی به دریای آزاد [خلیج فارس] را که برای وی جنبه حیاتی دارد، در سرزمین خود به مرحله اجرا درآورد (همان: ۳۰۰). با آغاز جنگ جهانی دوم، دولت ایران بار دیگر، همچون در جنگ اول، خود را بی‌طرف اعلام کرد. اهمیت استراتژیک ایران برای طرف‌های درگیر در جنگ از یک‌سو و نزدیکی ایران و آلمان از سوی دیگر، خاک این کشور را بار دیگر طعمه متفقین به رهبری انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی کرد. با اینکه رضاشاه اعلام کرد که بر فعالیت آلمانی‌ها کنترل دارد و بیرون راندن آن‌ها ممکن است به نقض بی‌طرفی تفسیر شود، نیروهای اتحاد جماهیر

چرچیل، روزولت و استالین در کنفرانس تهران



با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان که ضد کمونیست بود و با افکار ناسیونالیستی، قدرت طلبی و دیکتاتوری رضاشاه بیشتر هماهنگ بود این روابط سرعت بیشتری گرفت. در این زمان آلمان به قدرت بزرگی تبدیل شده بود و هیتلر هم به هیچ گروه و حزبی اجازه برهم زدن روابط با ایران را نمی داد

شوروی به استناد عهدنامه مودت ۱۹۲۱ و به بهانه جلوگیری از فعالیت آلمانی‌ها در ایران، از شمال به خاک ایران گسیل شدند. نیروهای بریتانیا نیز از جنوب به همین بهانه وارد کشور شدند و دو قدرت استعماری بار دیگر تا دروازه‌های پایتخت نفوذ کردند و ایران باز به گودال فلاکت و ناامنی افتاد. هزینه‌های اشغال شدن خاک ایران در دو جنگ جهانی به بهانه فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران، به اندازه‌ای کمرشکن بود که سود اقتصادی رابطه با آلمان در برابر آن ناچیز جلوه می‌کند. نتیجه اینکه رضاشاه بعد از اینکه در سال ۱۳۱۴، قدرت فراوانی گرفت، حاکمی بسیار مطلقه گردید. شعائر مذهبی سرکوب شد و با حجاب و رفتارهای دینی برخورد صورت گرفت. رضاشاه فکر می‌کرد هر اقدامی در داخل انجام داده است می‌تواند در سیاست خارجی نیز انجام دهد. برای این منظور، سیاست تقلید و سرسپردگی از انگلیس و غرب را کنار گذاشت و سعی کرد با اندیشه‌های ملی‌گرایانه به سمت کسب حمایت از یک نیروی سوم حرکت کند و آن آلمان بود. لذا سیاست خارجی ایران به ناگاه به سمت آلمان حرکت کرد. نیروی سوم در ایران احیا شد و رضاشاه قصد داشت با آلمان‌ها و

بحث نژاد آریایی آن‌ها شکست تاریخی و حقارت ایران را، که در نتیجه سیاست‌های استعماری غرب به خصوص انگلیس رقم خورده بود، جبران کند. از سوی دیگر، با آنکه وزیر امور خارجه و تشکیلات وزارت امور خارجه حرفه‌ای شده بود، اما سفیران و شخص وزیر جرئت نداشتند واقعیات محیط بین‌الملل را به گوش رضاشاه برسانند؛ تا جایی که نیروی متفقین وارد ایران شده و ایران تسلیم شده بود، اما هیچ‌کس جرئت نداشت این شکست را به رضاشاه بگوید.

به هر حال، رضاشاه در یک اقدام استبدادی مطلقه و محاسبه راهبردی بسیار غلط به آلمان نازی گرایش یافت، اما این باعث شد که وقتی آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم شکست خوردند و ارتش متفقین وارد ایران شد، بار دیگر تمامیت ارضی ایران زیر سؤال رفت و ایرانیان یکی از بزرگ‌ترین حقارت‌ها را تجربه کردند.

پی‌نوشت

۱. در این خصوص مقاله «ایران پس از جنگ جهانی اول» را در شماره ۶۴ بخوانید.

منابع

۱. پیرا، فاطمه؛ روابط ایران با آلمان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۲. جمعی از نویسندگان؛ سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.
۳. خورموجی، محمدجعفر؛ حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوهم، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴.
۴. ذوقی، ایرج؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ، تهران: نشر جهان، ۱۳۶۸.
۵. ———؛ ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پژوهشی درباره امپریالیسم، تهران: پازنگ، ۱۳۶۸.
۶. زرگر، علی‌اصغر؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین و معین، ۱۳۷۲.
۷. فرخ، مهدی؛ خاطرات سیاسی فرخ، به کوشش پرویز لوشانی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۸. همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۹. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۱۰. لنجافسکی، ژرژ؛ سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ترجمه حورا یآوری، تهران: سحر، ۱۳۵۱.
۱۱. نوایی، عبدالحسین؛ ایران و جهان، ج ۳، تهران: نشر هما، ۱۳۷۵.
۱۲. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۱۳. افشار یزدی؛ تاریخ سیاست اروپا در ایران، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۳۵۸.



هیتلر

انتقال کمپانی هند شرقی انگلیس از

بندرعباس به بندر بوشهر

محمدرضا علم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

mralam36@yahoo.com

عین الله غریبی، کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

Einolallah.gharibi@gmail.com

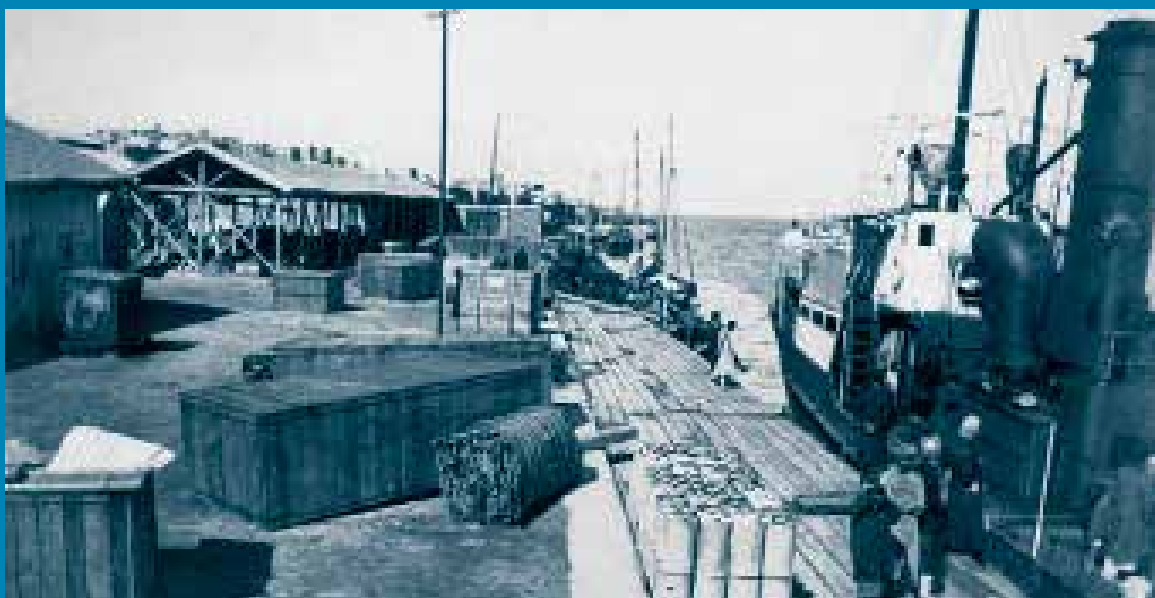
مقدمه

در نیمه اول قرن هفدهم میلادی، اولین بار بریتانیا بود که با اهداف تجاری در خلیج فارس حضور یافت. پس از اینکه شاه عباس توانست با کمک انگلیس، پرتغالی‌ها را در سال ۱۰۳۵ هـ.ق/ ۱۶۲۲ م شکست دهد، کانون تجارت در خلیج فارس از جزیره هرمز به بندرعباس انتقال یافت و از این تاریخ نمایندگان کمپانی هند شرقی در این شهر مستقر شدند. کمپانی در بندرعباس کارخانه‌ای تأسیس کرد و بندرعباس مرکز فعالیت‌های آن در خلیج فارس شد. از این زمان تا سال ۱۱۷۶ هـ.ق/ ۱۷۶۳ م، یعنی به مدت حدود ۱۵۰ سال، نمایندگی کمپانی در بندرعباس باقی ماند و سپس به بندر بوشهر انتقال

اشاره

حوادث سیاسی ایران در قرن ۱۲ هـ.ق/ ۱۸ م به خصوص نیمه دوم این قرن، باعث از بین رفتن امنیت در بسیاری از نقاط کشور ما از جمله در منطقه خلیج فارس و نواحی شمالی آن شد. یکی از مهم‌ترین نقاطی که بیشترین ضربه را در طول این حوادث به خود دید بندرعباس بود که طی یک قرن مهم‌ترین بندر وارداتی و صادراتی ایران به‌شمار می‌رفت. این ضربات مهلک بر پیکره بندر تجاری ایران باعث از بین رفتن رونق و اعتبار اولیه آن شد و این خود سبب گردید بسیاری از تجار و شرکت‌های خارجی مقیم بندرعباس این شهر را ترک کرده و دفاتر تجاری خود را در نقاط دیگری برپا کنند. یکی از این شرکت‌ها شعبه کمپانی هند شرقی انگلیس بود که دفاتر خود را از بندرعباس به بندر بوشهر انتقال داد. در این تحقیق سعی بر آن است تا عوامل اصلی این انتقال مورد بررسی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: بندرعباس، کمپانی انگلیس، نصیرخان لاری، ملاعلی‌شاه، قبیله بنی‌معین، قبیله قواسم



یافت. هدف این مقاله پاسخ به این سؤال است که چه عواملی باعث انتقال کمپانی از بندرعباس به بندر بوشهر گردید؟ فرض ما این است که ناآرامی‌های بندرعباس باعث انتقال کمپانی انگلیس از بندرعباس به بندر بوشهر شده است.

رقابت حاکمان محلی در بندرعباس رویدادهای سیاسی داخلی ایران در قرن ۱۲ هـ.ق / ۱۸ م به هیچ‌وجه در جهت منافع تجاری ایران در خلیج فارس نبود. مشخصه اصلی این دوره گسترش ناامنی در ایران، رشد قدرت رؤسای طوایف و قبایل، به هم خوردن امنیت جاده‌های پس‌کرانه‌ای و افول تبادلات اقتصادی بود. عمده‌ترین

اصلی بین‌المللی ایران بود، به واسطه این درگیری‌ها ناامن و صحنه رقابت چند تن از خوانین قدرتمند منطقه شد. ملاعلی‌شاه، دریاسالار ایرانی نادرشاه، و نصیرخان لاری از فرماندهان و حاکمان محلی لار، که یکی از شهرهای مهم پس‌کرانه‌ای محسوب می‌شد، از بازیگران اصلی حوادث این منطقه به‌شمار می‌آمدند.

ملاعلی‌شاه اگرچه به‌عنوان یک مقام ایرانی مطرح بود ولی کاملاً مستقل عمل می‌کرد. از میان افراد محلی که برای کسب قدرت می‌جنگیدند فقط او دارای ناوگان بود. از این‌رو خود را حاکم بندرعباس می‌خواند و از کشتی‌هایی که از عهد نادرشاه باقی مانده بود برای اهداف شخصی خود سود



می‌برد (امین، ۱۳۷۰: ۴۷)، به عقیده محققان انگلیسی او از جمله تاجرانی به‌شمار می‌آمد که در خرید و فروش برده فعال بودند (ریکس و کلی، ۱۳۸۰: ۲۵). روابط ملاعلی‌شاه با انگلیسی‌ها در اوایل حکومتش خوب بود. او بندرعباس را به‌روی تجار گشود و آنان را تشویق به تجارت نمود. در عین حال به مرور زمان مشکلات زیادی را برای شرکت‌های خارجی مقیم بندرعباس به‌وجود آورد، چنان‌که آنسرگ (Ansorgh) نماینده کمپانی هلند، منشأ ناامنی‌های بندرعباس را دسیسه‌های ملاعلی‌شاه می‌دانست که هر از چندی با یکی از قدرت‌های منطقه علیه کمپانی انگلیسی بیعت می‌کرد (فلور،

مشکل داخلی ایران در این دوران سرکشی قدرت‌های محلی و گسترش ناامنی در شهرها و مسیرهای تجاری بود. این ناامنی‌ها به‌خصوص پس از مرگ نادرشاه شدت بیشتری گرفت. قتل نادر در سال ۱۱۶۰ هـ.ق / ۱۷۴۷ م ایران و سراسر منطقه را در ناامنی فرو برد و جنگ‌هایی را در میان رؤسای قبایل به همراه آورد (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۳۴). مؤلف کتاب «مجم‌التواریخ» می‌نویسد: «سرکردگان و نامداران عظیم‌الشأن چون تخت سلطنت را از وجود پادشاهی خالی دیده شروع به فساد کردند» (گلستانه، ۱۳۴۴: ۱۳۰). در این میان بندرعباس که به مدت بیش از یک صد و پنجاه سال بندر

۱۳۷۱:۱۹۸). در دوره اغتشاشات پس از مرگ نادر به علت اینکه ثبات سیاسی در منطقه از بین رفته بود، تعرفه یکسان و یکنواختی جهت دریافت عوارض گمرگی وجود نداشت و حاکمان محلی بنادر می‌توانستند به دلخواه خود بیشترین عوارض گمرگی ممکن را مطالبه کنند (استفان رای، ۱۳۷۸: ۲۵) که این خود باعث کاهش تجارت می‌گردید.

بندرعباس که به مدت بیش از یک صد و پنجاه سال بندر اصلی بین‌المللی ایران بود، به واسطه این درگیری‌ها ناامن و صحنه رقابت چند تن از خوانین قدرتمند منطقه شد. ملاعلی‌شاه، دریاسالار ایرانی نادرشاه، و نصیرخان لاری از فرماندهان و حاکمان محلی لار، که یکی از شهرهای مهم پس‌کرانه‌ای محسوب می‌شد، از بازیگران اصلی حوادث این منطقه به‌شمار می‌آمدند

هـ. ق/ ۱۷۶۱ م ملاعلی‌شاه مقداری برنج را که از مسقط برای استفاده نمایندگی کمپانی آمده بود و همچنین یکی از کشتی‌های انگلیسی را که حامل پشم برای بندرعباس بود به تصرف درآورد (امین، ۱۳۷۰: ۷۶).

از دیگر حاکمان قدرتمندی که اقداماتش باعث بسیاری از ناآرامی‌ها می‌شد، نصیرخان حاکم قدرتمند لار بود. در آن زمان ناحیه لار مهم‌ترین ایالت پس‌کرانه‌ای بندرعباس به‌شمار می‌آمد و در دوره نادری نیز ناآرام بود، چنان‌که نادرشاه سردار خود محمدحسین خان افشار را برای تنبیه سرکشان آن اعزام نموده بود (مروی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۹۳۸).

پس از نادر این ناآرامی‌ها بیشتر شد. نصیرخان و برادرش حاجی‌خان که از جانب نادرشاه لقب جلیل‌خانی گرفته بودند

همچنین فشارهای مکرر این حاکمان برای ستاندن هدایا باعث به ستوه آمدن تجار داخلی و خارجی می‌گردید. ملاعلی‌شاه برای مأموران کمپانی در بندرعباس روشن ساخته بود که کشور ایران مدت طولانی است پادشاه ندارد، لذا او به‌عنوان مهم‌ترین فرد منطقه، انتظار دارد هدایایی را که قبلاً به پادشاه ایران داده می‌شده به او بدهند (امین، ۱۳۷۰: ۶۹). از دیگر مسائلی که باعث به‌وجود آمدن ناآرامی در طول حکمرانی ملاعلی‌شاه می‌شد این بود که هر از چند گاهی یکی از مخالفان وی برای چپاول و راهزنی به قلمرو او حمله می‌کرد. یک نمونه آن هنگامی بود که ملاحسن نامی که خود را سردار می‌دانست با گروهی راهزن بندرعباس را غارت کرد (فلور، ۱۳۷۱: ۱۹۹). ملاعلی‌شاه نیز برای جبران خسارت وارد شده بر بندرعباس، به افراد بومی و تجار انگلیسی بیشتر فشار می‌آورد که سبب می‌شد بازرگانان کمتری به بندرعباس بیایند. مرکز تجاری بریتانیا درباره ملاعلی‌شاه می‌گوید: «او یک شورشگر نظامی بود که در بین مردم وجهه بدی داشت» (امین، ۱۳۷۰: ۷۱). دریاسالار ایرانی حتی کشتی‌هایی را که از دیگر بنادر خلیج برای داد و ستد وارد بندرعباس می‌شدند توقیف می‌کرد. به‌طور مثال در سال ۱۱۷۴



کریم‌خان زند



دوستانه یاد می‌شد (پری، ۱۳۶۵: ۱۷۳). نصیرخان پس از اینکه بندرعباس را گرفت، ملاعلی‌شاه را به لار انتقال داد و در آنجا زندانی کرد اما بعداً، به علت فقدان اشخاص کاردان، مجدداً ملاعلی‌شاه را به مقام قبلی خود یعنی به‌عنوان حاکم بندرعباس بازگرداند (امین، ۱۳۷۰: ۴۹).

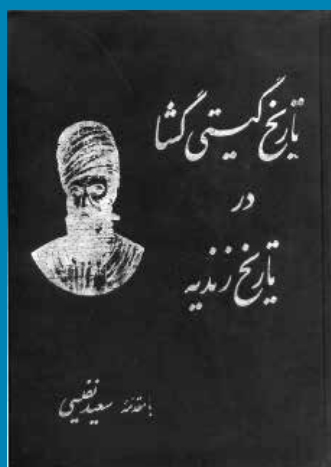
ملاعلی‌شاه با به‌دست گرفتن بندرعباس به‌طور کامل مستقل از نصیرخان عمل می‌کرد و حتی از یاری دادن به او در برابر تازیان هوله بحرین امتناع و قلعه هرمز را در برابر حمله احتمالی نصیرخان مستحکم کرد (فلور، ۱۳۷۱: ۱۹۶) و به این صورت آشکارا علیه خان لار طغیان کرد. به‌خصوص که در این زمان نصیرخان مشغول درگیری با کریم‌خان زند بود. اغتشاشات بندرعباس و ایالت پس‌کرانه‌ای آن، یعنی لار، با حضور کریم‌خان و سردارانش وسعت بیشتری یافت. در سال ۱۱۶۸ هـ. ق/ ۱۷۵۴ م کریم‌خان برای سرکوبی نصیرخان وارد عمل شد اما به علت گرمی هوا و اظهار اطاعت خان لار، به شیراز مراجعت کرد (کبابی، ۱۳۶۸: ۶۷۵). پس از بازگشت کریم‌خان به شیراز، نصیرخان دوباره بر اوضاع مسلط شد و در این موقع سیاست خود را تا حدی در برابر شرکت کمپانی تغییر داد و شروع به اخاذی‌هایی از کمپانی کرد (پری، ۱۳۶۵: ۳۶۳). این اخاذی‌های مکرر از سوی حاکمان محلی شرکت کمپانی را تهدید می‌کرد. در این زمان قدرت نصیرخان لاری رو به فزونی بود چنان‌که شیخ لارک از ترس درگیری و جنگ با او، هنگامی که اموال یک کشتی بنگالی را در ۱۱۷۸ هـ. ق/ ۱۷۶۵ م ضبط کرد، ناگزیر شد آن را با نصیرخان تقسیم کند (نیبور، ۱۳۵۴: ۳۵).

یکی از شهرهایی که وقایع آن بر تجارت کمپانی در بندرعباس تأثیر می‌گذاشت کرمان بود. به علت درگیری‌هایی که در این ناحیه صورت می‌گرفت، از جمله درگیری نصیرخان با شاه‌رخ‌خان حاکم کرمان (فلور، ۱۳۷۱: ۲۰۰)، فعالیت تجاری کمپانی در کرمان تعطیل و نماینده شرکت انگلیسی از آن اخراج شد (امین، ۱۳۷۰: ۷۰). تعطیل‌شدن فعالیت‌های کمپانی در کرمان بر موقعیت

یکی از شهرهایی که وقایع آن بر تجارت کمپانی در بندرعباس تأثیر می‌گذاشت کرمان بود. به علت درگیری‌هایی که در این ناحیه صورت می‌گرفت، از جمله درگیری نصیرخان با شاه‌رخ‌خان حاکم کرمان، فعالیت تجاری کمپانی در کرمان تعطیل و نماینده شرکت انگلیسی از آن اخراج شد

(کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۱۰)، ابتدا بر منطقه محدودی از لار حکومت می‌کردند، اما در سال ۱۱۶۱ هـ. ق/ ۱۷۴۸ م دست به شورش زده و میرزا ابوطالب، کلانتر لار را که در دوره سلطنت عادل‌شاه افشار به‌عنوان حکمران لارستان و بندرعباس تعیین شده بود (پری، ۱۳۶۵: ۱۷۲ و ۷۳)، کشتند و خودشان بر تمام لارستان مستولی شدند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۵۸۸). این دو برادر در دوره جانشینان نادر توانستند قدرت خود را توسعه دهند و حتی در سال ۱۱۶۴ هـ. ق/ ۱۷۵۰ م به قصد تصرف شیراز لشکرکشی کردند، که با مرگ حاجی‌خان این لشکرکشی ناتمام ماند و نصیرخان مجبور به اطاعت شد (کلانتر، ۱۳۶۲: ۴۰). در سال ۱۱۶۴ هـ. ق/ ۱۷۵۱ م نصیرخان ادعای حاکمیت بر بندرعباس را کرد و خواستار تسلیم ملاعلی‌شاه شد. به منظور جلوگیری از بروز جنگ که بیش از حد سبب آشفتگی تجاری بندرعباس می‌شد، انگلیسی‌ها پیشنهاد میانجی‌گری بین دریاسالار ملاعلی‌شاه و نصیرخان کردند؛ اما نصیرخان این پیشنهاد را رد کرد (امین، ۱۳۷۰: ۴۹)، و در ژانویه ۱۷۵۲ م/ ۱۱۶۵ هـ. ق. به بندرعباس آمد و تمام بندرعباس را به‌دست گرفت و ملاعلی‌شاه را نیز دستگیر کرد. طبق سیاست حاکمان قبلی بندرعباس، وی پس از ورود به بندرعباس به دیدار نمایندگان کمپانی رفت و از حسن نیت خود با آن‌ها سخن گفت (فلور، ۱۳۷۱: ۱۹۳) و روابط خوبی با آنان برقرار کرد تا جایی که در کمپانی از او با کلمه «خان‌ما» به‌صورت

یکی از قبایل قدرتمند
عرب که در فاصله
سال‌های پایانی عصر
صفویه و به‌خصوص پس از
مرگ نادرشاه قدرت خود
را در منطقه تثبیت نمود
و در تحولات سیاسی
خلیج فارس نقش مؤثری
ایفا کرد قبیله بنی‌معین
بود. عبدالشیخ یکی از
مشایخ قدرتمند اعراب
و رئیس قبیله بنی‌معین
بود، که نخست در جزیره
هرمز مستقر بود



دخالت‌های بنی‌معین و قواسم در امور بندرعباس

در خلال جنگ‌های داخلی بر سر جانشینی
نادرشاه، بندرعباس بارها مورد تهاجم قبایل
مختلف عرب قرار گرفت. آن‌ها از فروپاشی
قدرت مرکزی در ایران سود جسته و به
راهزنی دریایی در خلیج فارس می‌پرداختند.
یکی از قبایل قدرتمند عرب که در فاصله
سال‌های پایانی عصر صفویه و به‌خصوص
پس از مرگ نادرشاه قدرت خود را در منطقه
تثبیت نمود و در تحولات سیاسی خلیج فارس
نقش مؤثری ایفا کرد قبیله بنی‌معین بود.
عبدالشیخ یکی از مشایخ قدرتمند اعراب
و رئیس قبیله بنی‌معین بود، که نخست در
جزیره هرمز مستقر بود. در سال ۱۱۶۰ هـ.ق /
۱۷۴۷ م میرزا ابوطالب حاکم بندرعباس
برای مقابله با رقیبان خود از عبدالشیخ
بنی‌معین یاری خواست (فلور، ۱۳۷۱: ۱۸۳)،
و این موجب اولین دخالت بنی‌معین در
امور بندرعباس پس از مرگ نادرشاه شد.
عبدالشیخ از این فرصت استفاده نمود و
قشم را تصرف کرد و این جزیره به‌عنوان دژ
اصلی قبیله بنی‌معین قرار گرفت.

اوضاع منطقه با حضور یکی دیگر از قبایل
عرب به نام قواسم پیچیده‌تر شد. این طایفه
یکی از نیرومندترین طوایف عرب ساکن در
شمال و جنوب خلیج فارس در قرن ۱۲ هـ.ق
به‌شمار می‌آمد. طایفه قواسم که آن‌ها را
جواسم هم می‌گویند، ابتدا در عمان اقتدار
داشتند. شیخ سعید ابن‌قضیب، سر سلسله
شیوخ جواسم در بندر لنگه، از بنی‌اعمام
خود رنجیده شد و به بندر کنگ آمد و
بنی‌معین را از آنجا راند (کبابی، ۱۳۶۸: ۶۱۲).
در سال ۱۱۶۰ هـ.ق / ۱۷۴۷ م ملاعلی‌شاه
امیرالبحر ایران برای فشار آوردن بر رقبای
خود ناگزیر گردید از قبایل عرب تقاضای
کمک کند و توانست اتحاد جدیدی با قواسم
علیه شیوخ بنی‌معین که از دشمنان اصلی
ملاعلی‌شاه به‌شمار می‌آمدند، منعقد نماید.
او برای تقویت این اتحاد دختر خود را
به عقد پسر یکی از شیوخ قبیله درآورد
(امین، ۱۳۷۰: ۴۸). چنین تفرقه‌هایی در
صفوف اعراب و ادامه درگیری بین گروه‌های

کمپانی در بندرعباس، که کالاهایی را با
کرمان رد و بدل می‌کرد، تأثیر نامطلوبی
گذاشت.

بندرعباس هنوز از کشمکش‌های
ملاعلی‌شاه و نصیرخان لاری خلاصی نیافته
بود که در سال ۱۱۷۲ هـ.ق / ۱۷۵۸ م با حملات
ویران‌کننده محمدولی‌خان یکی از فرماندهان
کریم‌خان مواجه شد. از دلایلی که کریم‌خان
سردار خود را به منطقه فرستاد، این بود
که در سال ۱۱۷۱ هـ.ق / ۱۷۵۷ م نصیرخان
لاری در جنگ کریم‌خان و محمدحسن‌خان
قاجار، با سواره‌نظام خود به سپاه خان قاجار
پیوسته بود (رجبی، ۱۳۵۲: ۷۲). انگلیسی‌ها
به‌دلیل اینکه روابط خود را تاحدودی با
نصیرخان خوب نگه داشته بودند، از انتقام
ولی‌خان نگران شدند، خاصه اینکه ولی‌خان
کاروانی را که برای انگلیسی‌ها سرب حمل
می‌کرد تاراج کرده بود. بنابراین کمپانی به
دو کشتی خود دستور داد که در آب‌های
ساحلی نزدیک به تجارتخانه در بندرعباس
مستقر شدند تا چنانچه کارکنان تجارتخانه
آماج حمله‌ای قرار گیرند، بتوانند از ساحل
به آن‌ها کمک کنند (فلور، ۱۳۷۱: ۱-۲۰۰).
بعد از اینکه ولی‌خان نتوانست به‌طور کامل
مانع از سرکشی‌های نصیرخان شود، در
اواخر سال ۱۱۷۸ هـ.ق / ۱۷۶۵ م صادق‌خان
برادر کریم‌خان مأمور سرکوبی خان لار
شد (حقایق نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۴۶۵).
سرانجام نصیرخان که چهل تا پنجاه هزار
تفنگچی در تحت امرش داشت و دارای
قلعه‌های مستحکم بود (اصف، ۱۳۴۸: ۳۷۴)
تسلیم گردید و به شیراز کوچانده شد و
حکومت به مسیح‌خان بنی‌عم او سپرده شد
(موسوی نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۵۰).

از سال ۱۱۶۳ هـ.ق / ۱۷۵۰ م به بعد عوامل
تعیین‌کننده سیاسی و اقتصادی جدیدی در
ناحیه مرکزی خلیج فارس و ایالت فارس شکل
گرفت که به تغییر عمده‌ای در مسیرهای
تجاری جنوب ایران انجامید. جاده کاروانی
خوبی که از بندرعباس، از طریق لار به شیراز
و از آنجا به اصفهان می‌رفت (کرزن، ۱۳۵۰،
ج ۲: ۵۱۱)، به‌دلیل این ناآرامی‌ها رونق
پیشین خود را از دست داد و این برخلاف
منافع کمپانی در بندرعباس بود.

با افول بندرعباس در نیمه دوم قرن ۱۲ ه. ق. بخش عمده‌ای از تجارت خلیج فارس به نواحی دیگری از این منطقه منتقل شد. در این میان بندر بوشهر که در دوره نادرشاه یک پایگاه دریایی محسوب می‌شد و حتی نام آن به بندر نادریه تبدیل یافته بود، به تدریج به عنوان کانون اصلی تبادلات در بخش شمالی خلیج فارس مطرح شد

مختلف عرب در منطقه به تجارت بندرعباس و شرکت‌های خارجی در آن لطمه وارد کرد. در هر حال قواسم متحدین غیرقابل اعتمادی برای ملاعلی‌شاه بودند، چنان‌که در سال ۱۱۶۴ ه. ق. / ۱۷۵۱ م. با تعدادی از کشتی‌های خود روانه هرمز شدند و برخی از کشتی‌های ملاعلی‌شاه را به تصرف خود درآوردند (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۳۴). در سال ۱۱۶۸ ه. ق. / ۱۷۵۵ م. ملاعلی‌شاه اتحاد جدیدی با قواسم برای حمله علیه شیوخ بنی‌معین برقرار کرد و این تهاجم با مرگ عبدالشیخ بنی‌معین و پیروزی ملاعلی‌شاه و قواسم به پایان رسید (امین، ۱۳۷۰: ۵۰). نفوذ قواسم در منطقه، به‌خصوص در امور بندرعباس، یک منبع تهدید جدی برای کمپانی انگلیسی محسوب می‌شد. در سال ۱۱۷۲ ه. ق. / ۱۷۵۹ م. نیروهای قواسم در نزاعی با کارکنان نمایندگی انگلیس، گروهی را زخمی کردند و الوار تخته‌ای را که مخصوص ساختن در و پنجره و متعلق به فراشان نمایندگی بود، به غارت بردند (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۳۶).

عاملی که بیشتر باعث تشدید این ناامنی‌ها در منطقه می‌شد، کشمکش‌هایی بود که بین حاکمان محلی بندرعباس با رؤسای قبایل عرب روی می‌داد. به‌طور گسترده در این کشمکش‌ها جدال از یک‌سو میان بنی‌معین و متحدان چارکی او (حارک از توابع بندر لنگه است) بود که از حمایت نصیرخان و برادرش جعفرخان لاری برخوردار بودند و از طرفی جواسم که اصولاً از سوی ملاعلی‌شاه پشتیبانی می‌شدند (پری، ۱۳۶۵: ۲۲۵). با توجه به این کشمکش‌ها جنگ‌های متناوبی در این ایام بین اعراب و نصیرخان به‌وقوع پیوست. از جمله در سال ۱۱۷۳ ه. ق. / ۱۷۶۰ م یک هزار نفر از اعراب رأس‌الخیمه در عمان تحت فرمان شیخ خود به منظور حمایت از ملاعلی‌شاه وارد بندرعباس شدند (هاولی، ۱۳۷۷: ۱۳۶)، هر چند آن‌ها توسط قوای جعفرخان، برادر نصیرخان، موقتاً مجبور به عقب‌نشینی شدند اما این درگیری‌ها باعث رکود تجارت بندرعباس گردید. پس از مرگ عبدالشیخ، شیخ عبدالله ریاست قبیله بنی‌معین را برعهده گرفت

و قشم و جزیره هرمز را به تصرف خود درآورد. هنگامی که کریم‌خان، حاجی آقامحمد نامی را به حکومت بندرعباس فرستاد، شیخ اعتنایی به اوامر حاکم جدید نکرد و به‌همین دلیل دستگیر و به شیراز فرستاده شد (حقایق نگار خورموجی، ۱۳۸۰: ۴۷۰). شیخ علی به رغم اینکه فرزند خود را در دربار کریم‌خان به‌عنوان گروگان گذاشته بود (کبابی، ۱۳۶۸: ۶۱۳)، باز به همراه قبیله خود در آشوب‌هایی که باعث ناامنی در منطقه می‌شد، شرکت می‌کرد چنان‌که در سال ۱۱۷۵ ه. ق. / ۱۷۶۲ م به غارت محموله‌های کشتی‌ها از جمله محموله‌های تجار کرمان، پرداخت (امین، ۱۳۷۰: ۷۵).

به‌طور کلی یکی از انگیزه‌های اصلی تعارضات قبایل عرب در منطقه، تصرف ناوگان ایرانی عهد نادرشاه بود. در سال ۱۱۷۳ ه. ق. / ۱۷۶۰ م نبرد سختی میان قبایل مختلف عرب و اساساً برای تصرف دو کشتی بزرگ «رحمانی» و «فیض ربانی» که تنها کشتی‌های بزرگ به‌جا مانده از ناوگان ایران در زمان نادرشاه بودند، در گرفت (همان: ۷۵-۷۴). اعراب منطقه که در وقایع بندرعباس به دو دسته تقسیم شده بودند، برای رسیدن به اهداف خود با یکدیگر می‌جنگیدند و در هر فرصتی به غارت تجار و کشتی‌های تجاری دست می‌زدند. این رویدادها سبب توقف تجارت بریتانیا در بندرعباس شد.

حمله فرانسوی‌ها به کمپانی هند شرقی در بندرعباس آنچه تاریخ قرن هیجدهم میلادی را برجسته می‌سازد، وجود رقابت دو قدرت جهانی آن روز یعنی انگلیس و فرانسه در اروپا، آمریکا و آسیاست. موقعیت بریتانیا در خلیج فارس از یک‌سو و وقایع بعد از مرگ نادرشاه و از سوی دیگر از اوضاع هندوستان متأثر بود. در خلال جنگ بر سر جانشینی در اتریش (۱۷۴۰م / ۱۱۵۳ ه. ق. - ۱۷۴۸م / ۱۱۶۱ ه. ق.)، جنگ در هندوستان بین دو قدرت آغاز شد (همان: ۴۳). با وجود وضعیت سیاسی آشفته بعد از

مرگ نادرشاه، اقدامات انگلیسی‌ها برای مواجهه با تهدیدهای فرانسوی‌ها در هند، سرعت آزادی عمل آن‌ها در خلیج فارس را کاهش داد. هنوز مدتی از جنگ جانشینی اتریش نگذشته بود که جنگ هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳ م) بین انگلیس و فرانسه در اروپا آغاز و دامنه این درگیری‌ها به هندوستان و خلیج فارس نیز کشیده شد. فرانسه که منافعش در هندوستان ادامه حضورش را در خاور زمین و خلیج فارس را الزامی می‌کرد عمدتاً بر آن بود که مراقب خط سیر مستقیمش به هند باشد (پری، ۱۳۶۵: ۳۷۵). در ۱۷۵۹م/ ۱۱۷۲ هـ. ق چند کشتی فرانسوی با برافراشتن پرچم هلندی به بندرعباس نزدیک شدند فرماندهی این کشتی‌ها برعهده کنت دتن (Doten) (کنت دستنگ) فرانسوی بود (وادالا، ۱۳۵۶: ۴۷). فرانسویان به دستگاه انگلیسی در بندرعباس حمله و آنجا را تصرف کردند. (کرزن، ۱۳۵۰: ۵۰۷). کارخانه (دفتر تجاری) کمپانی که از سوی ملوانان و سیپوس (سرباز و پاسبان)‌های کمپانی حمایت می‌شد، نتوانست در مقابل تهاجم فرانسویان مقاومت کند و فرانسوی‌ها کشتی جنگی انگلیسی‌ها و قسمتی از کارخانه را آتش زدند (امین، ۱۳۷۰: ۷۳-۷۲)، و انگلیسی‌ها تسلیم شدند. ملاعلی‌شاه حاکم بندرعباس، اگرچه به کمپانی انگلیس قول داده بود که از اقدامات فرانسویان برای ورود به خشکی ممانعت به عمل آورد اما این کار را نکرد و از اقدامات فرانسویان طرفداری کرد (پری، ۱۳۶۵: ۳۶۳). این حوادث که به دنبال وقوع جنگ‌های هفت‌ساله انگلیس و فرانسه به وقوع پیوست، موجب شتاب بیشتر انگلیسی‌ها برای ترک بندرعباس شد.

با افول بندرعباس در نیمه دوم قرن ۱۲ هـ. ق. بخش عمده‌ای از تجارت خلیج فارس به نواحی دیگری از این منطقه منتقل شد. در این میان بندر بوشهر که در دوره نادرشاه یک پایگاه دریایی محسوب می‌شد و حتی نام آن به بندر نادریه تبدیل یافته بود (لکه‌پارت، ۱۳۵۷: ۱۳۱)، به تدریج به‌عنوان کانون اصلی تبادلات در بخش شمالی خلیج فارس مطرح شد. چنان‌که در سال ۱۷۶۲ م/ ۱۱۷۵ هـ. ق.

الکساندر دوگلاس (Douglas) نماینده برجسته انگلستان در بندرعباس، در این باره نوشت: «در حال حاضر بوشهر تنها بندری است در کنار خلیج فارس که تجارت چشمگیر در آن انجام می‌گیرد» (استفان رای، ۱۳۷۸: ۴۸ و ۴۹). یک سال بعد در ۱۷۶۳ م/ ۱۱۷۶ هـ. ق شرکت هند شرقی در بوشهر تجارتخانه تأسیس کرد و مستر بنجامین جرویس (Gervis) به‌عنوان نماینده حکومت انگلستان در آنجا اقامت گزید (محمود، ۱۳۶۲، ج ۱: ۶) و بعدها همین محل به مرکز اقامت مأمورین سیاسی انگلیس تبدیل شد.

منابع

۱. آصف، محمدهاشم؛ رستم‌التواریخ، تصحیح محمد مشیری، امیرکبیر، تهران: چاپ اول، ۱۳۴۸.
۲. استفان رای، گرومون؛ چالش برای قدرت و ثروت در جنوب ایران، ترجمه حسن زنگنه، قم: نشر همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۳. امین، عبدالامیر؛ منافع بریتانیا در خلیج فارس، ترجمه علی رجبی یزدی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۴. پری، جان؛ کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: انتشارات فرا، ۱۳۶۵.
۵. حسینی فسائی، میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، ج ۱، تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۶. حقایق نگار خورموجی، جعفرخان؛ نزهت‌الآخبار، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۷. رجبی، پرویز؛ کریم خان زند و زمان او، گروه فرهنگی مرجان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲.
۸. ریکس، توماس و کلی، جی. بی؛ اعراب و تجارت بوده در دریای پارس، ترجمه حسن زنگنه، شیراز: انتشارات نوید، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۹. فلور، ویلم؛ اختلاف تجاری ایران و هلند، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۱۰. کبابی، سدیدالسلطنه؛ بندرعباس و خلیج فارس، تصحیح احمد اقتداری، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۱۱. کرزن، جورج؛ ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
۱۲. کلاتر، میرزا ابراهیم خان؛ روزنامه میرزا ابراهیم، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری و سنایی، ۱۳۶۲.
۱۳. گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین؛ مجمل‌التواریخ، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۴۴.
۱۴. لکه‌پارت؛ نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
۱۵. محمود، محمود؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج ۱، تهران: اقبال، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
۱۶. مروی، محمدکاظم؛ عالم آرای نادری، ج ۳، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: نشر علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۱۷. موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق؛ تاریخ گیتی گشا، تهران: اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۸. نیبور، کارستن؛ سفرنامه نیبور، ترجمه پرویز رجبی، تهران: انتشارات توکا، چاپ اول، ۱۳۵۴.
۱۹. وادالا، ر؛ خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیع جواد، تهران: انتشارات سبحان، چاپ اول، ۱۳۵۶.
۲۰. هاوای، دونالد؛ دریای پارس و سرزمین‌های متصل، ترجمه حسن زنگنه، قم: انتشارات همسایه، چاپ اول، ۱۳۷۷.

سربازان گمنام در جهان

گردآوری و ترجمه: دکتر طوبی فاضلی پور

اشاره

آرامگاه سرباز گمنام به بناهایی تاریخی اشاره دارد که به یاد و خاطره سربازانی که در جنگ جان‌فشانی کرده و کشته شده‌اند احداث شده یا می‌شود. این گونه آرامگاه‌ها را می‌توان در بسیاری از کشورها یافت. در طول تاریخ هر کشوری، بسیاری از سربازان آن بدون آنکه از خود نام و نشانی برجای گذارند کشته شده یا اینکه به کلی مفقودالاثر شده‌اند. این کشته‌شدگان به تدریج به یک نماد و بخشی از هویت آن ملت تبدیل گردیده‌اند.

پس از جنگ جهانی اول، به مناسبت گرامی‌داشت کشته‌شدگان ناشناس، جنبشی به وجود آمد و دولتمردان کشورها ترجیح دادند به جای دفن سربازان گمنام خود در گورستان‌های عادی، با ساختن بناهای یادبود، یاد و خاطره آن‌ها را برای همیشه زنده نگه دارند. از این رو آرامگاه سرباز گمنام به وجود آمد.

در برخی از کشورها مراکز شهرها و یا برخی مراکز آموزشی به این آرامگاه‌ها اختصاص یافت. امروزه اهمیت این بناها تا حدی است که رهبران دیگر کشورها نیز برای ادای احترام به این مکان‌ها می‌روند و حتی برگزاری ایام خاص برای کشته‌شدگان در بسیاری از کشورها به یک سنت تبدیل شده است. این سنت در این کشورها، با دو نماد حضور مردم در آرامگاه در حالی که هر کس یک گل خشخاش سرخی بر سینه خود نصب کرده است، با دو دقیقه سکوت برگزار می‌شود. روز جهانی یادبود سرباز گمنام ۱۱ نوامبر است که به مناسبت ساعت پایان خصومت‌ها در جنگ جهانی اول، یعنی ساعت ۱۱ روز ۱۱ ماه یازدهم سال ۱۹۱۸، مصادف با امضای قرارداد آتش‌بس، قرارداد شده است. در این نوشتار برخی آرامگاه‌ها و بناهای مربوط به سربازان گمنام معرفی شده است.

کلیدواژه‌ها: سربازان گمنام، جنگ جهانی اول، موزه، بمب اتمی،

کارل هورست

موزه بمب اتمی ناگازاکی

«موزه بمب اتمی ناگازاکی» در شهر ناگازاکی ژاپن واقع است. این موزه خاطره‌ای از انفجار عظیم ناشی از بمب اتمی است که در ۹ اوت ۱۹۴۵ ساعت ۱۱:۲۳:۳۵ صبح توسط ایالات متحده آمریکا در ناگازاکی رها شد. موزه، که «یادمان ملی صلح ناگازاکی» نام دارد، به یاد قربانی‌های آن حادثه اتمی در سال ۲۰۰۳ بنا شد تا نشانه‌ای از کانون این فاجعه باشد.

موزه ناگازاکی و موزه یادبود صلح هیروشیما نمادهای عصر سلاح هسته‌ای هستند و بنا شده‌اند تا به بازدیدکنندگان نابودی و مرگ گسترده و بی‌رویه ناشی از سلاح‌های هسته‌ای از یک سو و تعهد انسان‌ها به صلح را از سوی دیگر یادآور شوند. ساخت موزه ناگازاکی در آوریل ۱۹۹۶ به پایان رسید و جایگزین تالار فرهنگ بین‌المللی آن شهر شد. در موزه ناگازاکی عکس، آثار و اسناد مربوط به بمب‌گذاری به نمایش گذاشته شده است.

کانون انفجار

کانون انفجار ناگازاکی در منطقه اوراکامی، یک روستای قدیمی تک افتاده بود. جمعیت آن منطقه بعد از سال ۱۹۲۰ رو به افزایش بود زیرا آنجا را به عنوان سایت برای کارخانه‌های مهمات‌سازی انتخاب کرده بودند و لذا به سرعت در آنجا یک منطقه صنعتی خلق شده بود. علاوه بر آن، آن نقطه مرکز کالج پزشکی ناگازاکی هم بود.

زمانی که بمب در ساعت ۱۱:۲۳:۳۵ صبح در ۹ اوت ۱۹۴۵ بر شهر رها شد، تا شعاع یک کیلومتر از کانون انفجار ۲۰ روستای مجاور در شعله‌های حرارت مهیب و وزش توفانی که انفجار بمب تولید کرد به‌طور کامل نابود و به خاکستر تبدیل شدند. تا شعاع ۲ کیلومتر از کانون رویداد، نیز تقریباً ۸۰ درصد خانه‌ها فرو ریختند و سوختند، در حالی که دود تمامی منطقه را با اجساد پراکنده پوشانده بود.

داخل موزه

مردم ناگازاکی وظیفه خود می‌دانند که از طریق آنچه در این موزه است جهانیان را از وحشتی که خود تجربه کرده‌اند به فکر وادارند. به این دلیل موزه به‌گونه‌ای طراحی شده که مشاهده‌گر بتواند تأثیر فاجعه عظیمی را که در پی افتادن تنها یک بمب اتمی بر این شهر روی

داد را از نزدیک احساس کند.

در قسمت ورودی موزه اتاقی است که در آن تصویر شهر، قبل از نابودی به وسیله بمب را نشان می‌دهد و نیز ساعتی را که بر روی ساعت یازده و دو دقیقه و سی و پنج ثانیه، یعنی زمان دقیق انفجار بمب. هم‌چنین صحنه‌ای که نشان می‌دهد چگونه مردم بسیاری در یک لحظه نابود شدند. در ادامه، بازدیدکننده وارد اتاقی می‌شود که ناگازاکی را بعد از انفجار بمب نشان می‌دهد. در این اتاق یک مخزن آب با پایه‌های کج شده قرار دارد که در مدرسه‌ای حدود ۸۰۰ متر دورتر از کانون انفجار بوده است.

آخرین اتاق در موزه، شامل فیلم‌ها و اسنادی می‌شود که به انفجار ناگازاکی مربوط است، هم‌چنین بازدیدکنندگان می‌توانند پاسخ سوالات خود را بگیرند یا اسنادی مانند اعلامیه صلح ناگازاکی را در آن اتاق بیابند.

نماد یادبود هیروشیما و ناگازاکی

نماد مورد استفاده در یادبود بمباران هیروشیما و ناگازاکی اریگامی‌هایی به شکل درناهای کاغذی است. این نماد به یاد یکی از قربانیان معروف بمباران هسته‌ای به نام «ساداکو ساساکی» انتخاب شده است؛ یعنی کسی که به‌هنگام بمباران دخترکی ۲ ساله بود و در ۱۲ سالگی به سرطان خون مبتلا شد. در هنگامی که او بستری بود دوستی به او گفت اگر ۱۰۰۰ درنای کاغذی بسازد حتماً یکی از آرزوهایش برآورده می‌شود. بزرگ‌ترین آرزوی او بهبود از سرطان بود. ساساکی ۶۴۴ اریگامی* درست کرده بود که در روز ۲۵ اوت ۱۹۵۵ چشم از جهان فرو بست. پس از مرگ ساساکی مجسمه او را درحالی که یک درنای طلائی در دست دارد در پارک صلح به یاد او و هزاران کودک بی‌گناه فاجعه هیروشیما نصب کردند. بر پایه درنا این جمله نوشته شده است: «من صلح را روی بال تو می‌نویسم تا تو به همه جهان پرواز کنی»

موزه یادبود صلح هیروشیما

موزه یادبود صلح هیروشیما در مرکز شهر هیروشیما، در محل انفجار بمب اتمی رها شده در جنگ جهانی دوم ساخته شده است. ساخت موزه در سال ۱۹۵۵ انجام گرفت و تا امروز بازدیدکنندگان بسیاری را به سوی خود جلب نموده است. موزه با عکس‌ها و دیگر متعلقاتی که

اما ساخت نماد در محل واقعی انفجار بمب، در حالی که یک روز شمار روی آن نصب شده، یادآور بغض یک ملت از آن فاجعه است.

نماد دیگر، با فاصله ۱۰۰ متر از کانون فاجعه، گنبدی است که در گذشته جزء ساختمان ارتقای صنعتی استانداری هیروشیما بوده است و هرچند آسیب دیده، هنوز سرپاست و گروه‌های صلح دوست را گرد خود می‌آورد.

یادمان صلح هیروشیما که به گنبد بمب اتمی معروف است در بخشی از پارک صلح هیروشیما قرار دارد و در سال ۱۹۹۶، در یونسکو به‌عنوان میراث جهانی ثبت شده است. این ویرانه به یادبود افرادی است که در ۶ اوت ۱۹۴۵ در بمباران اتمی هیروشیما کشته شدند. کشته‌شدگان بیش از ۷۰۰۰۰ نفر بودند که از تابش مرگبار اشعه اتمی دچار صدمات وخیمی شدند و همگی جان باختند.

یادمان صلح هیروشیما

که به گنبد بمب اتمی معروف است در بخشی از پارک صلح هیروشیما قرار دارد و در سال ۱۹۹۶، در یونسکو به‌عنوان میراث جهانی ثبت شده است. این ویرانه به یادبود افرادی است که در ۶ اوت ۱۹۴۵ در بمباران اتمی هیروشیما کشته شدند

در آن جمع‌آوری و به نمایش گذاشته شده از فاجعه هیروشیما خبر می‌دهد. هر یک از موارد به نمایش گذاشته شده، اندوه، خشم یا درد مردمانی را مجسم می‌کند که در ساعت ۸:۱۵ صبح ۶ اوت ۱۹۴۵ دچار فاجعه شدند.

موزه صلح دارای اتاق‌های متعدد بزرگی است که بازدید از آن دو ساعت به طول می‌انجامد. در سالن اصلی، ماکت عظیمی از شهر هیروشیما قبل و بعد از بمباران به نمایش گذاشته شده است. طبقه بالای موزه نمایانگر بازمانده‌هایی از والدین و فرزندان قربانیان فاجعه است، که یا بر اثر انفجار و آتش بمب کشته شده‌اند و یا آثار مخرب رادیواکتیو سلاح‌های کشتار جمعی را نمایش می‌دهند. کانون واقعی بمب در خیابانی نزدیک به پارک صلح قرار دارد. گرچه موزه صلح مکانی برای گرامی داشت کشته‌شدگان این جنگ است،

بنای یادبود هیروشیما





موزه روز «دی» (D-Day) در پورت اسموت، واقع در همپشایر جنوب بریتانیا، به یاد روز پیاده شدن نیروهای متفقین در ساحل نورماندی به هنگام جنگ جهانی دوم بنا شده است

هاوس در چند کیلومتری شمال پورت اسموت در جلسه‌ای روز و رمز عملیات را مشخص کردند.

موزه در ژوئن ۱۹۸۴ در چهلمین سالگرد D-Day توسط ملکه الیزابت افتتاح شد. در موزه به نمایش وقایعی پرداخته شده که به پیاده شدن متفقین در ساحل نورماندی منتهی شد. مهم‌تر از همه حضور زنده افرادی در موزه است که خودشان در عملیات شرکت داشته‌اند. آن‌ها تلاش می‌کنند چگونگی وقایع را برای نسل جوان بازگو کنند و اینکه چرا این حمله بزرگ‌ترین تهاجم جنگی در تاریخ جنگ‌های نوین بوده است و نباید فراموش شود.

تمام عملیات در تابلویی به طول ۸۳ متر در مدت پنج سال گلدوزی شده است و یکی از آثار چشمگیر موزه می‌باشد. طراح هنرمند این اثر ساندرا لارنس است. در این قسمت تصاویر همراه با تئاتر صوتی

ساختمان نمایشگاه یا سالن اصلی توسط معمار چک به نام لتزل طراحی شده و از جمله شامل یک گنبد در مرتفع‌ترین بخش ساختمان است. این بنا در آوریل ۱۹۵۱ به نام نمایشگاه مرکز تجاری استان هیروشیما نامگذاری و در اوت همان سال به‌طور رسمی افتتاح گردید. در سال ۱۹۲۱ نام آن به نمایشگاه محصولات استان هیروشیما تغییر کرد و باز در سال ۱۹۳۳ به نام تالار ترویج صنایع استان هیروشیما تغییر نام داد. این ساختمان در منطقه تجاری وسیعی در کنار پل آیوئی واقع شده و برای هنرها و نمایشگاه‌های علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ساختمان تنها بنای استوار در سمت چپ کانون رویداد بمب اتمی بود که به‌زودی به نام گنبد بمب یا گن باکو (genbaku) نام‌گذاری شد. با توجه به بدنه فلزی رأس گنبد، برنامه‌ریزی برای ساختمان با توجه به تخریب با تأخیر صورت گرفت، اما بخش اعظم ساختمان دست نخورده باقی مانده است. گنبد موضوع مشاجره برخی از مردم محلی، (که تمایل داشتند آنجا را تخریب کنند)، با کسانی شد که می‌خواستند آن را به عنوان بنای یادبود و نماد صلح حفظ کنند. در نهایت زمانی که بازسازی هیروشیما آغاز شد، بقایای اسکلت ساختمان نیز حفظ گردید. طی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۴ پارک یادبود صلح هیروشیما در اطراف گنبد تأسیس شد و شورای شهر در سال ۱۹۶۶ قطعنامه‌ای را مبنی بر حفظ دائم گنبد گن باکو (genbaku) با عنوان رسمی «یادمان صلح هیروشیما» به تصویب رساند؛ لذا این بنا امروز به عنوان پارک یادمان صلح نگاه‌دارنده بخش کوچکی از فاجعه انفجار بمب اتمی در هیروشیماست.

موزه D-Day

موزه D-Day در پورت اسموت، واقع در همپشایر جنوب بریتانیا، به یاد روز پیاده شدن نیروهای متفقین در ساحل نورماندی به هنگام جنگ جهانی دوم بنا شده است. این تنها موزه‌ای است که برای گرامی‌داشت کشته‌شدگان، از همه ملیت‌های شرکت کننده در عملیات فرود قوای متفقین از هوا و ورود آن‌ها از دریا ایجاد شده است. **عملیات نورماندی به آزاد شدن فرانسه از قوای آلمان نازی منجر شد.**

انتخاب محل موزه به دلیل گردآمدن بخش عظیمی از نیروهای متفقین در این ناحیه بود. فرماندهان چندروز قبل از عملیات در محلی به نام ساوث ویک

و تصویری چند زبانه و کلمات کسانی که در فضای جنگ جهانی دوم به متفقین کمک کرده‌اند به گوش می‌رسد.

نمایشگاه موزه با نقشه‌ها، لباس‌های نظامی، وسائل نقلیه و آثاری که خاطرات شخصی افراد را دربردارد در معرض دید بازدیدکنندگان قرار می‌گیرد.

نمایش عملیات فرود نیروهای متفقین جلوه‌ دیگری از فعالیت موزه است. نام آن عملیات اورلرد بود و مقرر شده بود که از ابتدای روز [یعنی ژوئن] از طریق جزیره وایت کلیه کشتی‌های جنگی در حالی که بالن‌های دفاع هوایی بالای سر آن‌ها بود به سمت سواحل نرماندی حرکت کنند. این حمله در بامداد ۶ ژوئن ۱۹۴۴ در هوای مه‌آلود صورت گرفت تا امکان دید نیروها در دریا برای آلمان‌ها مقدور نباشد.

تصویر نهائی نمایشگاه عکسی از سنگ قبرهای گورستان جنگ رانویل نرماندی و یادآور ارزش آن پیروزی فراموش ناشدنی است.

موزه یادبود کارل هورست

این موزه، یادبود پایان جنگ آلمان و اتحاد جماهیر شوروی، در ماه مه ۱۹۴۵ است. محل موزه در واقع محل تسلیم بی‌قید و شرط آلمان است. با امضای سند تسلیم بی‌قید و شرط نیروهای نظامی آلمان در اروپا جنگ به پایان رسید. بین سال‌های ۳۸-۱۹۳۶ ارتش آلمان در منطقه کارل هورست برلین برای یک مدرسه مهندسی که در جنگ آسیب ندیده بود یک سالن غذاخوری ساخت. چند سال بعد، ارتش سرخ، در آوریل ۱۹۴۵، پایگاه خود را در این منطقه مستقر ساخت و تدارک گرفتن مرکز برلین را طراحی کرد که هنوز در دست ارتش آلمان بود. سرانجام برلین توسط ارتش سرخ و سربازان لهستانی فتح شد و ارتش آلمان در شب ۸ مه ۱۹۴۵، با اعلام افسران عالی‌رتبه ارتش آلمان در نهارخوری بزرگ کارل هورست، تسلیم بی‌قید و شرط را پذیرفت. در سال ۱۹۴۹، پس از تقسیم آلمان، این ساختمان به قسمت اداری جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی و اگذار گردید و طی سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۶۷ نیز بخشی از موزه مرکزی نیروهای مسلح مسکو محسوب می‌شد. پس از اتحاد آلمان و خروج آخرین نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی از آلمان شرقی در سال ۱۹۹۴ دو کشور آلمان و اتحاد شوروی تصمیم گرفتند به‌طور مشترک آثار اقدامات آلمان نازی را در یک موزه تاریخی جمع‌آوری کنند، لذا در ۱۰ مه ۱۹۹۵،

در پنجاهمین روز سالگرد پایان جنگ، موزه مشترکی به‌عنوان «بنای یادبود جنگ شوروی و آلمان» در این مکان تأسیس شد. قلب موزه اتاقی است که در آن فیلمی از لحظه تسلیم آلمان به‌طور مداوم پخش می‌شود. علاوه بر قسمت‌های مدرن موزه که چندین بار طراحی شده است، بخش‌هایی نیز برای سربازان اتحاد جماهیر شوروی مستقر در برلین طراحی شده است. این بنای یادبود تعداد بسیاری از تجهیزات نظامی شوروی در زمان جنگ جهانی دوم و پس از آن را در خود جای داده است.

سالی دو الی سه بار در فضای موزه نمایشگاه‌های ویژه برگزار می‌شود که شامل خاطرات جنگ و مطالبی مربوط به روابط شوروی و آلمان می‌باشد. مسئولان اداره کننده موزه به‌طور مساوی از دو کشور انتخاب می‌شوند و کارکنان موزه در ارائه و نمایش اسناد و مدارک دو کشور تبعیض قائل نمی‌شوند. علاوه بر آن برای هر نمایشگاه کاتالوگی ویژه به دو زبان آلمانی و روسی آماده می‌شود و در دسترس همگان قرار می‌گیرد. سایر فعالیت‌های موزه شامل کنفرانس‌های علمی، تورهای بازدید از موزه برای دانش‌آموزان مدارس و تورهای مطالعه موضوعی است تا در فضای آن به تجزیه و تحلیل انتقادی از تاریخ در نظام آموزش و پرورش بپردازند.

هر ساله در روز ۸، ماه مه، مراسم سالگرد پایان جنگ در این مکان برگزار می‌شود. این بنا یک نهاد ملی دوجانبه و منحصر بفرد است که توسط هیئت امنائی از جمهوری فدرال آلمان و فدراسیون روسیه اداره می‌شود، علاوه بر هیئت امنایمندگانی از موزه جنگ بزرگ میهنی در مینسک و کیف نیز از اعضای موزه می‌باشند.

در این مکان علاوه بر اشیای موزه مرکزی نیروهای مسلح مسکو، مجموعه‌های دیگری هم، که از موزه‌های آلمان و شرق اروپا به عاریت گرفته می‌شود به نمایش در می‌آید. اسناد، پوسترها و اشیاء داخل موزه روند زندگی نظامیان در طول جنگ جهانی دوم را نشان می‌دهد. از دیگر آثار عکس‌های گرفته شده در زمان جنگ، اسناد روابط بین شوروی و آلمان است. این موزه به منظور ایجاد فضائی برای یادگیری بیشتر در مورد تاریخ روابط دو کشور در قرن بیستم احداث شده است.

موزه یادبود جنگ چین و ژاپن

رویداد ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ در تاریخ چین

سرانجام برلین
توسط ارتش سرخ
و سربازان لهستانی
فتح شد و ارتش
آلمان در شب ۸
مه ۱۹۴۵، با اعلام
افسران عالی‌رتبه
ارتش آلمان در
نهارخوری بزرگ
کارل هورست،
تسلیم بی‌قید و
شرط را پذیرفت

برنامه‌ریزی کرد. از آن‌جا که چینی‌ها ۱۴ سال در برابر تجاوزات ژاپن ایستادگی کردند، موزه با ۱۴ متر پرچم بر روی سنگ مرمر سفید در قسمت شمال غربی و دیوار بیرونی با مرمر کرم‌رنگ و دروازه برنز جلا داده شده است. فضای جنگ با دود، باروت و آتش برای بازدیدکنندگان تجربه واقعی جنگی را که چین در آن ۲۰ میلیون از مردم خود را از دست داده به تصویر کشیده است.

برج سربازان کاریلون

«برج سربازان» بنای یادبودی است به یاد ۱۱۸۱ نفر از دانشجویان، کارکنان و استادان دانشگاه «تورنتو»ی کانادا که جان خود را در جنگ‌های جهانی اول و دوم از دست داده‌اند. برج بیش از ۴ متر ارتفاع دارد و اتاق یادبودی نیز که داخل آن مدال‌ها، عکس‌ها و یادگاری‌های جانبازان در آن نگهداری می‌شود، در ضلع جنوبی طبقه دوم برج قرار دارد. سنگ یادبودی هم که اسامی کشته‌شدگان و نقش فداکاری‌های آنان بر آن حک شده است در همان محل نصب است. در سال ۱۹۵۲ دانشگاه تورنتو ۱۹ زنگ دیگر به یاد کشته‌شدگان این دانشگاه در جنگ جهانی دوم اهداء کرد.

یادبود کشته‌شدگان در ساحل نرماندی



**در سال ۲۰۰۵
حکومت چین
فعالیت‌های
یادبود را
برنامه‌ریزی کرد.
از آن‌جا که
چینی‌ها ۱۴ سال
در برابر تجاوزات
ژاپن ایستادگی
کردند، موزه با ۱۴
متر پرچم بر روی
سنگ مرمر سفید
در قسمت
شمال غربی و
دیوار بیرونی با
مرمر کرم‌رنگ و
دروازه برنز جلا
داده شده است**

به‌عنوان «حادثه منچوری» شناخته شده است و آن حمله نیروهای ژاپن به بخشی از راه‌آهن چین در نزدیکی موکدن، یا ایالت کنونی شن‌یانگ، بود. در پی آن واقعه، ژاپن سربازان چینی را مقصر قلمداد کرد و به این بهانه ایالت موکدن را اشغال کرد و دولت دست‌نشانده منچوگو را تشکیل داد. به‌طور کلی، تلاش ژاپن از سال ۱۹۳۰ برای کنترل بیشتر بر شمال شرق چین، سرانجام به جنگ تمام‌عیاری بین دو کشور در سال ۱۹۳۷ انجامید و حادثه پل مارکوپولو را به وجود آورد. به یاد این حادثه چینی‌ها «موزه مقاومت مردم چین در مقابل تهاجم ژاپن» را در داخل قلعه وان‌پینگ در نزدیک پل مارکوپولو در فنگ‌اتی در منطقه پکن احداث کرده‌اند.

بخش اول این بنای یادبود که در سال ۱۹۸۴ بنا شده بود در ۷ جولای ۱۹۸۷، یک‌روز قبل از پنجاهمین سالگرد حادثه پل، تکمیل و افتتاح شد. فاز دوم پروژه نیز در ۷ جولای ۱۹۹۷ تکمیل و به روی مردم بازگردید. از آن سال تا سال ۲۰۰۵ موزه دستخوش تغییراتی شد، مانند ایجاد صفحه نمایش چندرسانه‌ای و ویدئو و تعداد قابل توجهی از امکانات علمی و فنی که به تدریج به موزه اضافه شد. این موزه توسط حزب کمونیست چین پشتیبانی شد و در آن نمایشگاهی در مقیاس بزرگ‌تر به‌نام «پیروزی بزرگ» توسط ژنرال‌های چین برپا گردید. در طبقه اول تالار موزه مجسمه‌ای با بیش از ۲ متر بلندی به‌نام «شیر بیدار» نماد انگیزش مردم چین قرار دارد.

نمای سردر با برجسته‌کاری‌هایی در مقیاس بزرگ، قلعه نفوذناپذیری را متجلی می‌سازد که نیروی نظامی و مردم چین برای ساختن یک دیوار غیرقابل نفوذ با گوشت و خون خود بنا کرده‌اند. در سالن‌های شرقی و غربی بسیاری از آثار فرهنگی، تاریخی، اسناد ارزشمند، عکس‌هایی از خیل عظیم مردم چین و یک تابلوی نقاشی از ارتش کومین تانگ و فرماندگان وطن‌دوست آن‌ها به نمایش درآمده است.

این نقاشی ۴۰ در ۲۰ متر همچون یک صحنه واقعی از جنگ است که با نورپردازی و صدا، فیلم و نمایش اسلاید واقعیت زندگی مردمی را که مورد هجوم نیروهای ژاپن در آن واقعه قرار گرفته‌اند به نمایش گذاشته است. تالار لوگوچیانو نخستین تالار هنری است که با تکنیک‌های جدیدی از مجسمه‌سازی، چراغ‌های رنگارنگ و اکوستیک مبارزات چینی‌ها علیه ژاپن را نمایش می‌دهد. در سال ۲۰۰۵ حکومت چین فعالیت‌های یادبود را



بنای یادبود سرباز گمنام قاهره

**آرامگاه سرباز
گمنام به بناهایی
تاریخی اشاره دارد
که به یاد و خاطره
سربازانی که در
جنگ جان فشانی
کرده و کشته
شده اند احداث
شده یا می شود**

یک ساعت بزرگ و تعداد ۵۱ عدد ناقوس یا زنگ نیز در بنا تعبیه شده و سایت دانشگاه یکی از بهترین رسانه‌هایی است که روز یادبود را یادآوری می‌کند. زنگ‌ها از جنس برنز هستند و به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که می‌توانند نواهایی خلق کنند تا یاد سربازان از خاطرها نرود. هر ساله مراسم مهمی برای حفظ خاطره این افراد در همین مکان برپا می‌شود. از ویژگی‌های دیگر در بخش ورودی اتاق یادبود پنجره شیشه‌ای بزرگی است که بنا به سفارش برج‌سازان، در ۶ نوامبر ۱۹۹۵ با تصاویری از فداکاری‌های زنان و مردان صلح‌جو طراحی شده است. ضمناً نام بناهای یادبود به خاطر تعدد زنگ‌ها (Carillon) به نام برج سربازان کاریلون نام‌گذاری شده است.

بنای یادبود سربازان گمنام کانادا

این بنا یک سازه بلند با طاق قوسی و درواقع بنای یادبود جنگ ملی در اتاوا، انتاریوی کانادا به شمار می‌رود. معمار آن به نام ورنون مارس، بنا را از سنگ گرانیت مرمر در سال ۱۹۳۹ به مناسبت



بنای یادبود سربازان گمنام در کانادا

گرامی‌داشت کشته‌شدگان کانادا در جنگ جهانی اول، به دستور جرج ششم، پادشاه انگلستان، ساخت. در سال ۱۹۸۲ کشته‌شدگان جنگ جهانی دوم و نیز جنگ کره به این مکان اضافه شدند. مجدداً در سال ۲۰۱۴ کشته‌شدگان جنگ دوم بوئرها و جنگ افغانستان هم به این مکان منتقل شدند؛ لذا در حال حاضر این بنا برای تمام کاندائیهایی که با فداکاری خود در گذشته و آینده در راه کشور جان باخته‌اند یا جان می‌بازند استفاده می‌شود.

بنای یادبود سرباز گمنام قاهره

«بنای سرباز گمنام» در قاهره یک بنای تاریخی به شکل هرم است که در شهر نصر واقع شده است. دستور ساخت آن را انور سادات رئیس‌جمهور وقت مصر، در سال ۱۹۷۴، به افتخار مصری‌ها و اعرابی



آرامگاه سربازان گمنام بلژیک



آن‌هایی که نوعی گور نظامی هستند احتیاج به مرمت دارند.

که جان خود را در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ از دست دادند صادر کرد.

بلژیک

آرامگاه سرباز گمنام بلژیک در پای ستون کنگره بلژیک واقع شده، یعنی جایی که پیکر پنج سرباز ناشناخته در آنجا به خاک سپرده شده است. از این اثر تاریخی در ۱۱ نوامبر ۱۹۲۲ پرده‌برداری شد.

پی‌نوشت

* آریگامی: ارائه و تهیه شکل‌های مختلف با کاغذ

منابع

1. www1.city.nagasaki.nagasaki.jp/bomb/museum
2. www.teribon.ir/archive
3. www.gensuikin.org
4. nagasakipeace.jp/index_e-htm
5. www1.city.nagasaki.nagasaki.jp/na-bomb/museum
6. museum atomicbombmuseum.org/
7. www.rozaneh on line.com
8. persian.euronews.com
9. wikipedia.org
10. www.ddaymuseum.co.uk
11. www.arromaches museum.com
12. wiki/National-D-Day-memorial
13. wikipedia.org/wiki/German-Russian_Museum
14. liberationroute.com/Germany
15. www.visitberlin.de/en
16. www.memorialmuseums.org
17. en.wikipedia.org
18. www.tripadvisor.com
19. www.china.org.cn
20. my.alumni.utoronto.ca
21. en.wikipedia.org
22. www.hawza
23. www.google.com.ua
24. wikipedia.org/wiki/Tomb_of_the_Unknown_Soldier
25. http://www.cwgc.org
26. geekstroke.com

سایگون

«بی‌ین‌هائو» گورستان جنگ مردمی است که در جنگ ویتنام به نمایندگی ویتنام جنوبی می‌جنگیدند. این گورستان در سال ۱۹۹۶ افتتاح شد. حدود ۲۰۰۰۰ نفر از کسانی که در آن سال در گذشته‌اند در این مکان به خاک سپرده شده‌اند. دولت ویتنام چند سال قبل نام گورستان را به «بین‌آن» تغییر داد. بنای یادبود جنگ ویتنام، در این گورستان، یک ستون سنگی و هرمی شکل بزرگ است که با حلقه‌ای از بتن احاطه شده است. هیچ‌گونه مدرک یا کتیبه‌ای در این مکان یافت نمی‌شود. بسیاری از گورها به شیوه‌ای طراحی شده‌اند که نشان می‌دهد ساخت‌وساز در آن خصوصی انجام گرفته است؛ یعنی بودجه آن را خانواده‌های سربازان تأمین کرده‌اند. گورهایی که از سطح زمین بالاتر ساخته شده و پوشش کاشی دارند، به‌نظر می‌رسد به‌خوبی حفظ می‌شوند و شرایط بهتری دارند، اما

سفر به قله حضرت آدم (ع)

سکینه سلیقه‌دار
دبیر تاریخ، شهر تهران

مقدمه

کوه، به عنوان نماد بزرگی و مقاومت، نه تنها در ادبیات و افسانه‌ها و فرهنگ عامه مردم، بلکه در ادیان توحیدی و حتی آئین‌های غیرتوحیدی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. انسان‌ها از روزگاران کهن با کوه‌ها ارتباط داشته‌اند و برای در امان ماندن از باد، باران، گرما، سرما و حمله حیوانات به غارهای کوه‌ها پناه برده‌اند. به عبارت دیگر کوه‌ها اولین مأمن و سکونتگاه‌های بشر محسوب می‌شوند. از طرفی کوه از اولین پدیده‌های طبیعت است که با پژواک خود به ندای انسان جواب داده و به صورت ویژه‌ای با وی تکلم نموده است. قله هر کوه مرتفع‌ترین نقطه در پیرامون آن و محل تلاقی آسمان و زمین است و صعود به آن همواره وسوسه‌انگیز است. از نظر معماری هم که بنگریم اهرام، مقابر بزرگ، بناهای برجی شکل، گنبدها و معابد بلند چندین طبقه، در همه جای جهان به نحوی نمادی از بلندی کوه هستند که رو به آسمان دارند و این موضوع در سرزمین‌هایی که به طور طبیعی فاقد کوه هستند بیشتر مشهود است: بین‌النهرین، مصر، جنگل‌های مکزیک و پرو. در بین‌النهرین باستان، سومریان و بابلیان چون کوه مهمی نداشتند، زیگورات‌ها عبادتگاه‌های خود را شبیه کوه می‌ساختند و با این کار وجود کوه را تداعی می‌کردند. اصلاً «زیگورات» واژه‌ای سومری و به معنای کوه است. این شیوه معماری مذهبی نه تنها در آسیای غربی، بلکه در آمریکای مرکزی و جنوبی و در سایر نقاط دنیا هم رواج داشته است.

کلیدواژه‌ها: قله حضرت آدم (ع)، سربلانکا (سرانندیپ)، زیارت



**بوداییان این کوه
را به عنوان سری
پادا، یعنی جای
پای بودا، ستایش
می کنند و معتقدند
که بودا در سومین
و آخرین دیدارش
از سریلانکا به این
نقطه آمده است**



کلمبو (COLOMBO) یکی از شهرهای توریستی سریلانکا

متر در دو متر است و از روزگاران کهن این محل به عنوان زیارتگاه مردم محلی به شمار می رفته است و امروز هم، همه ساله، ده ها هزار نفر از اقشار مختلف مردم با اعتقادات گوناگون به دور از اختلاف های عقیدتی، با قلبی آکنده از عشق و ایمان و محبت، ذکرگویان از دامنه کوه به سمت قله ره می پیمایند.

یک کوهپیمایی مذهبی!

به علت کوهستانی و جنگلی بودن مسیر حرکت و مه غلیظ و باران های شدید موسمی، ایام زیارتی قله آدم (ع) فقط فصل خاصی از سال است که معمولاً از ماه دسامبر (آذرماه) آغاز و تا اوایل آوریل (فروردین ماه) ادامه می یابد.

می گویند در ابتدا راه رسیدن به قله خیلی

احترام و قدرشناسی انسان نسبت به کوه تا جایی پیش رفته که برخی کوه ها نامی مقدس و برخی دیگر جایگاهی مقدس پیدا کردند. حضور برخی پیامبران الهی در پاره ای از کوه ها نیز جنبه مقدس گونه ای به آن کوه داده است.

قله آدم (Adam's peak) در کوه ۲۳۰۰ متری راهون واقع در جنوب سریلانکا، یا همان سرانندیپ که در قصه ها گفته شده، از کوه های مقدسی است که بین پیروان مذاهب مختلف جایگاه ویژه ای دارد.

سریلانکا خود جزیره ای است با مساحت ۶۵۶۱۰ کیلومتر مربع در اقیانوس هند و در جنوب شبه قاره هند در منتهی الیه آسیای جنوبی، که تنگه پالک (palak) آن را از شبه قاره جدا می سازد. به گفته بسیاری از جغرافی دانان، این جزیره زیبا و با شکوه گوشواره اقیانوس هند است.

سریلانکا بین ۵/۵ و ۹/۵ درجه عرض شمالی و ۷۹/۴۲ و ۸۱/۵۲ درجه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است. سریلانکا کشوری مستقل و پایتخت آن کلمبو است.

اعتقاد چهار گروه مذهبی نسبت به قله آدم (ع)

بوداییان این کوه را به عنوان سری پادا، یعنی جای پای بودا، ستایش می کنند و معتقدند که بودا در سومین و آخرین دیدارش از سریلانکا به این نقطه آمده است. هندوها نیز معتقدند که این محل جای پای شیوا، یکی از خدایان مهم آن ها است و لذا به آن احترام می گذارند. مسیحیان آن را جای پای یکی از حواریون حضرت عیسی (ع) به نام توماس قدیس (Thomas) می دانند. بالاخره مسلمانان محلی سریلانکا اعتقاد دارند که خداوند حضرت آدم (ع) را پس از رانده شدن از بهشت و هبوط به زمین در این مکان بر روی یک پا ایستاند تا توبه اش پذیرفته شود، لذا این اثر جای پای حضرت آدم (ع) است. ظاهراً در همه قصه های عوامانه حضرت آدم به تبعید او و همسرش حوا به سرانندیپ اشاره شده است. حقیقت اعتقادات این ادیان چهارگانه، که هر کدام نیز در سریلانکا پیروانی دارند، هر چه باشد، این کوه محل تلاقی اعتقاد مشترک آنان مبنی بر قداست این محل است. فرورفتگی صخره در قله آن، نمایانگر جای پای بزرگی به ابعاد حدود یک

ناهموار بوده، ولی در اثر رفت و آمدهای بسیار مسیرهای بهتری نیز شناخته شده است.

بهترین راهی که در حال حاضر اغلب زائرین از آن استفاده می کنند مسیری است که عموماً از میان باغ های چای و جنگل های سبز عبور می کند و قسمتی از آن نیز از کنار «جنگل باران» (virgin Rain) می گذرد که معروفیت خاص دارد. این راه اگر چه دارای استراحتگاه های متعدد است ولی راه دشواری است. طبیعت سبز و جادویی منطقه، موسیقی افسونگر آبشارها و جویبارها، نغمات آسمانی و گوش نواز پرندگان، هر زائر و مسافری را مسحور می کند.

زائرانی که از این مسیر صعود می کنند، در مسیر خود از کنار معبدی ژاپنی، به نام «معبد صلح»

عبور می‌کنند که هر روز صبح با طلوع خورشید، یک روحانی ژاپنی همراه با خواندن سرودهای مذهبی طبل بزرگ خود را به‌صدا در می‌آورد و در کنار او روحانی دیگری با کوبیدن طبل‌های کوچک‌تر او را همراهی می‌کند.

صدای طبل از پایین کوه و صدای زنگ معبد قلعه آدم (ع) از بالای کوه، درهم می‌آمیزد و در کوهستان‌های اطراف می‌پیچد و پژواک آن هارمونی شنیدنی و زیبایی را به‌وجود می‌آورد که هر شنونده‌ای را میبهوت می‌سازد.

امروزه زائرها با استفاده از وسیله نقلیه، خود را به معبد صلح می‌رسانند، ولی از آنجا به بعد مجبورند با پای پیاده عازم قله شوند و در طول مسیر، پله‌های متعددی را طی کنند که در دل سنگ‌ها و صخره‌ها کنده شده‌اند. تعداد پله‌ها را از چهار تا هشت‌هزار ذکر کرده‌اند. در بین راه گروهی از مردم بومی در قسمت‌های مختلف مسیر به فروختن غذاهای تند با رایحه ادویه‌های گوناگون مشغول بودند.

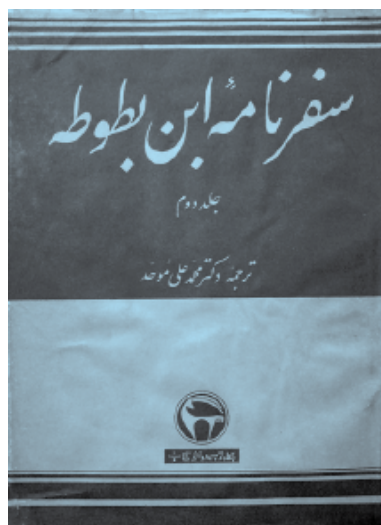
جایگاه بعدی محلی به نام سیتاگانگولا (Seetha Gangula) است که در آن چشمه آب زلال و سردی وجود دارد که زایرین در آن شست‌وشو می‌نمایند. لباس پاکیزه و سفید می‌پوشند و سکه‌هایی را که برای نذر آورده‌اند در آب چشمه می‌شویند و آماده زیارت جای پای حضرت آدم (ع) می‌شوند. در ادامه، پس از طی مسافتی به محل باریک و شکاف

مانندی می‌رسند که فقط یک نفر می‌تواند از آن عبور کند. بعد از آن شیب تند و وجود دارد که بالا رفتن از آن کار سخت و طاقت‌فرسایی است. طول مسیر پیاده‌روی حدود ۶/۵ کیلومتر است و زائران هر چه به مکان مقدس نزدیک‌تر می‌شوند حالت معنوی بیشتری به خود می‌گیرند.

در آخرین نقطه مسیر و در نوک قله یک سکوی بزرگ و هموار وجود دارد. در یک طرف سکوی چراغی است که در تمام طول سال با استفاده از روغن نارگیل روشن می‌شود. روغن این چراغ از محل نذر و نیازهای زائرین تأمین می‌شود. اغلب مردم برای ادای مناسک مخصوص گرد این چراغ جمع می‌شوند و پس از پایان زیارت با به صدا در آوردن زنگ بزرگی پایان مراسم را اعلام می‌کنند.

زیارت‌کنندگان، برای در امان بودن از گرمادگی، اغلب شبانه به سمت قله صعود می‌کنند و پس از زیارت نیز حدود دو ساعت در بالای کوه به انتظار طلوع خورشید که منظره‌ای بدیع، زیبا و وصف‌ناپذیر دارد می‌نشینند.

باد شمال شرقی - که در این فصل می‌وزد - منظره زیبایی از حرکت ابرهای سفید را در پایین قله به‌وجود می‌آورد. به هنگام تابش اولین اشعه خورشید ابرها به‌صورت مثلثی شکل مشاهده می‌شوند. این منظره زیبا در سه مرحله تکامل یافته و تا حدود نیم‌ساعت در افق نمایان است به‌طوری‌که هر بیننده‌ای تصور می‌کند خورشید سه بار طلوع می‌کند. چون ابتدا خورشید به رنگ صورتی کم‌رنگ است و پس از چند دقیقه به‌صورت یک گوی آتشین قرمز رنگ در می‌آید و در نهایت به رنگ طلایی تبدیل می‌شود. پس از طلوع کامل خورشید سایه آبی رنگ کوه مقدس بر روی کوه‌های مجاور می‌افتد. مردم عادی این پرتوافکنی و تشعشعات زیبا را ناشی از سنگ‌های گران‌بهای زیادی می‌دانند که در دل این کوه نهفته است.



قلعه حضرت آدم (ع) در روایات و کتب تاریخی

همان‌گونه که اشاره شد اکثر مسلمانان محلی نسبت به این کوه احترام خاصی قائلند و در فصل زیارت همراه با پیروان ادیان دیگر برای زیارت جای پای حضرت آدم (ع) راهی این قله می‌گردند. در بسیاری از روایات کوه سران‌دیب (سیلان یا سری‌لانکا) در جنوب هندوستان به‌عنوان محل هبوط و اقامتگاه اولیه آدم (ع) ذکر شده است. (ابن بطوطه، ج ۴: ۱۸۱ و ۱۸۲) در این جزیره کوهی است که پرتغالی‌ها آن را کوه آدم نامیده‌اند و گفته می‌شود در آن کوه جای پای آدم است. (مجله الهالاف، ۱۳۵۲، شماره ۷: ۹۶۴) ارتفاع این کوه ۷۴۲۰ است. می‌گویند گیاهی که در این جزیره می‌روید از برگ‌هایی است که آدم با خود از بهشت حمل کرد. (تاریخ طبری، ج ۱: ۱۲۱ - ۱۲۵، ۱۲۶) مسلمانان، مسیحیان و بودائی‌ان به زیارت جای پای آدم که بر روی سنگی بر فراز کوه



قلعه صخره‌ای سیجریا

آدم حک شده، می‌روند. (ابن بطوطه، ج ۴: ۱۸۱ و ۱۸۲).

آنان با استناد به روایات و کتب تاریخی بر صحیح بودن جای پای حضرت آدم تأکید می‌ورزند. مرحوم سید اختر امام، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه «پرونی» در مقاله‌ای تحت عنوان «روابط تاریخی بین ایران و سیلان» با استناد به روایتی از تاریخ ابن‌اثیر نقل می‌کند که حضرت علی (ع) فرمودند: حضرت آدم (ع) در قلعه سیلان فرود آمد. مسعودی نیز در مروج‌الذهب نقل می‌کند که: آدم ابوالبشر در کوه راهون در جزیره سراندیب هند فرود آمد.

خاقانی شاعر معروف فارسی زبان در مدح پیغمبر اسلام (ص) می‌گوید:

گر مدحتش به خاک سراندیب ادا کنم
گوهر ز خاک آدم و حوا برآورم

در جای دیگر سروده است که:
آنجا که دم گشاد اسرافیل دعوتش
جان بازیافت پیر سراندیب در زمان

در لغت‌نامه برهان قاطع شرح سراندیب را این چنین می‌خوانیم:

«نام کوهی است مشهور که حضرت آدم علیه‌السلام از بهشت بدانجا فرود آمد و مقام کرد و نقش قدم او در آنجا هست، و بعضی گویند نام شهری است بزرگ بر لب دریا و آن کوه منسوب به آن شهر است، و گویند قبر ابوالبشر در آنجا است.»
نظامی هم از آن این‌گونه یاد می‌کند:

سراندیب را کار بر هم زدم

قدم بر قدمگاه آدم زدم

ابن‌سینا نیز در کتاب «جواهرنامه» خود در

خلال تشریح کیفیت سنگ‌های قیمتی موجود در سریلانکا به مسئله جای پای حضرت آدم (ع) در آنجا اشاره کرده است.

ابن‌بطوطه در کتاب خود شرح مفصّلی از زیارت جای پای حضرت آدم (ع) در کوه راهون آورده و در پاسخ پادشاه سیلان که هدف از سفر وی به سیلان را سؤال کرده بود، جواب می‌دهد که برای زیارت جای پای حضرت آدم (ع) آمده‌ام، لذا پادشاه سیلان مقدمات سفر وی به قله را فراهم می‌سازد. همچنین مارکوپولوی ونیزی و صدها ماجراجوی دیگر در طول قرن‌ها از این قله دیدن کرده‌اند این درحالی است که هزاران سریلانکایی حداقل یک بار در عمرشان به این کوهستان مقدس می‌آیند.

براساس اعتقاد برخی مسلمانان و روایت‌های اسلامی سریلانکایی سنگ‌های گران‌بهای یاقوت، زمرد، زبرجد و... موجود در سریلانکا که اغلب در دامنه‌های کوه راهون یافت می‌شوند. از قطره‌های اشک چشم حضرت آدم علیه‌السلام است که جهت قبولی توبه‌اش به درگاه خداوند متعال افشانده است. قله آدم از سال ۱۰۴ قبل از میلاد به دستور شاه والاگام‌باهو (ValaGambahu) محافظت و نگه‌داری شد.

به هر حال بنای این اعتقادات هر چه باشد، در حال حاضر قله حضرت آدم (ع) به‌عنوان یکی از اماکن زیارتی نه‌تنها برای مردم سریلانکا قابل احترام است، بلکه یکی از جاذبه‌های توریستی این کشور محسوب می‌شوند که با وجود دشواری راه، سالانه هزاران جهانگرد و مسافر از این مکان مقدس بازدید می‌کنند.^۱

پی‌نوشت

۱. مقاله فوق براساس تجربه سفر به کلمبو پایتخت کشور سریلانکا در سال ۱۳۷۸ و اقامت سه ساله در این کشور به نگارش در آمده است.

منابع

۱. کتاب سبز سریلانکا: تهران، انتشارات وزارت امور خارجه: ۱۳۷۵.
۲. ابن‌بطوطه؛ سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
۳. نظامی گنجه‌ای؛ مخزن‌الاسرار، وحید دستگردی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶.
4. Sunday Observer news 2000
۵. بهره‌گیری از ویلاک آقای سیدجعفر میرحلیلی مسئول آموزش سازمان میراث فرهنگی و صنایع‌دستی و گردشگری استان یزد
۶. سیداحترامام؛ مقاله فرهنگ ایران و زبان فارسی در سریلانکا، مجله نامه پارسی، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۵.
۷. درفولیان، کاظم؛ اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷.

اشاره

از یک نگاه، تاریخ، شرح جنگ‌هاست و به تعبیر ویل دورانت صلح‌ها، همواره فاصله زمانی کوتاهی بین دو جنگ بودند. در واقع، بیشتر خاطرات ثبت‌شده در فرهنگ ملت‌ها، خاطرات دلهره‌آور مربوط به جنگ‌هاست. از زمانی که گزنفون کتاب **آناباسیس** یا بازگشت ده هزار نفر را نوشت و خاطرات خود را از یک لشکرکشی و نبرد به یادگار گذاشت، الگویی شد تا شرکت‌کنندگان در جنگ‌ها خاطرات خود را به‌عنوان منابع منحصربه‌فرد و زنده برای نگارش تاریخ در اختیار آیندگان قرار دهند. با این بیان می‌توان گفت حتی خاطرات سربازان و شرکت‌کنندگان عادی جنگ‌ها هم مهم است و می‌تواند ابعاد و زوایای مختلف اجتماعی و فرهنگی این رویدادها را روشن کند. به همین خاطر به درخواست سردبیر محترم، این مطلب به نگارش درآمده تا نگاه یک دانش‌آموز دیروزی حاضر در صحنه جنگ بیان شود.

کلیدواژه‌ها: جبهه جنگ، بهبهان، فاو، کربلای ۵

پیش‌خاطره

در روز چهارم آبان ۱۳۶۲، زمانی که هنوز مدارس نوبت عصر تعطیل نشده بود، ناگهان صدای انفجار مهیبی شهر بهبهان را به لرزه درآورد و در پی آن از دو نقطه شهر با فاصله نه‌چندان زیاد دود غلیظی به هوا برخاست. اندکی بعد معلوم شد که این انفجار ناشی از اصابت دو فروند موشک ۱۲ متری زمین به زمین است که عراق به شهر بهبهان زده است. از این دو موشک یکی خانه‌های مسکونی و دیگری مدرسه راهنمایی شهید پیروز این شهر را هدف قرار داده بود. در انفجار مدرسه بیش از ۷۰ تن دانش‌آموزان و کارکنان جان باختند، در محله مسکونی نیز تعدادی شهید شدند. هر چند شهر بهبهان که در جنوب شرقی استان زرخیز خوزستان واقع شده از همان روز اول جنگ، در ۳۱ شهریور ۵۹، آثار و شواهد جنگ را به‌طور غیرمستقیم، با حضور هم‌وطنان جنگ‌زده هم‌استانی و نیز با اعزام‌های پرشور جوانان خود

از کلاس درس تا جبهه جنگ

رحیم شبانه

دبیر تاریخ، بهبهان

خاطرات روزهای جبهه



و یا تشییع اجساد شهدای جنگ، احساس کرده بود ولی اینک با اصابت موشک‌های صدام به‌طور مستقیم جنگ را تجربه می‌کرد. این تجربه عزم نوجوانی چون من را که در سال اول دبیرستان بودم برای حضور در جبهه بیشتر و بیشتر کرد. لذا هفده روز پس از این تاریخ با راضی کردن خانواده کلاس درس و دبیرستان را علی‌رغم شوق فراوان برای تحصیل ترک کردم و جهت آموزش نظامی عازم پادگانی در حومه بهبهان شدم و سپس در روز ۲۰ آذر به جبهه جنگ اعزام شدم. جنگ برای یک نوجوان دبیرستانی تجربه آسانی نیست. تجربه‌ای است پر از دلهره و اضطراب، با این حال حضور من در جنگ از آن تاریخ به‌طور متناوب تا پایان جنگ (۱۳۶۷) که سال اول دانشگاه را می‌گذراندم ادامه یافت. در همان زمان شروع به نگارش خاطرات خود در این ارتباط کردم. هر چند قلم استواری نداشتم اما حاصل آن یک دفترچه یادداشت بود که سعی کردم با عکس‌های هم‌زمان شهید آن را پر کنم. در پایان دفترچه، متن نامه‌های موجود از زمان جنگ را که به خانواده یا دوستان نوشته بودم یا آن‌ها به من نوشته بودند و همچنین هر یادداشت برجای مانده از آن روزها را اضافه کردم. اما هیچگاه آن را در جایی منتشر نکردم. اکنون، این اولین بار است که بخش‌هایی از آن را در اینجا می‌آورم.

عملیات خیبر

..... شنبه ششم اسفند ۱۳۶۲ بود. گردان ما در سه کیلومتری هورالهوریزه مستقر بود. حدوداً ساعت ۱۱ صبح به ما خبر دادند که آماده حرکت باشیم. ۱۱ سی دقیقه ماشین‌ها آمدند، ماشین ما مینی‌بوس بود و پس از چند دقیقه حرکت کرد. پس از ربع ساعت به محل فرود هلیکوپترهای هوانیروز رسیدیم. از ماشین‌ها پیاده شدیم. تجهیزاتمان را از خود جدا کردیم و نماز ظهر و عصر را به‌جا آورده و ناهار خوردیم. در همان حال دوستم مهدی بخردی نسب را دیدم او مرا صدا زد و تعارف به غذا نمود اما فرصت نبود. گفتند گروهان القاره سوار هلیکوپتر شود. این آخرین دیدار ما بود. سوار هلیکوپتر شدیم. من و حبیب‌الله غلامزاده روی جعبه مهمات نشستیم. هلیکوپتر کوچک بود و ما ۱۵ نفر با چند فرمانده بودیم. اولین بار بود که سوار بر این پرند می‌شدم. هلیکوپتر از فراز نیزارها و باتلاق‌ها گذشت. به علت وجود رادارها و پرواز

میگ‌های دشمن خیلی پایین پرواز می‌کرد. از بالا جاده‌ای طولانی که انتهای آن معلوم نبود نمایان شد. وقتی هلیکوپتر بر زمین نشست، همه پیاده شدیم و من و حبیب‌الله مهمات‌ها را پیاده کردیم. در این وقت متوجه شدم که کلاه خود آهنی‌ام را در هلیکوپتر جا گذاشته‌ام. مسافت زیادی را پیمودیم و سپس کنار جاده‌ای که دو طرف آن باتلاقی بود به حالت نیم‌خیز نشستیم.

به گفته فرماندهان تیمم کردیم و با پوتین نماز خواندیم. در این هنگام که صدای جابر خندانی، از بچه‌های هم‌محله‌ای خود را شنیدم که می‌گفت گروهان القاره اینجااست. فهمیدم آن‌ها به ما رسیده‌اند. ساعت حدوداً ۸ و نیم شب بود و این آخرین نماز حبیب‌الله غلامزاده بود که در دو متری من نشسته بود..... بعد از چند دقیقه فرمانده گروهان ما داود دانائی گفت بچه‌ها! اسلحه‌ها را مسلح کنید و روی ضامن قرار دهید. سپس حرکت کردیم. گاه‌گاهی صدای شلیک خمپاره و آر.پی. جی که در اطراف ما به زمین می‌خورد شنیده می‌شد، اما خوشبختانه هیچ‌کس آسیبی ندید. همچنان به راه خود ادامه دادیم. در ساعت ۱۲ شب بود که عراقی‌ها ما را دیدند و ناگهان صحرا مانند روز روشن شد. در این هنگام صدای صوت خمپاره‌ای را شنیدم و خود را به زمین انداختم. خمپاره در دو متری من و نزدیک حبیب‌الله منفجر و باعث شهادت او و زخمی شدن چند نفر دیگر شد. بلافاصله دستور پیشروی دادند، دشمن

**ساعت ۱۲ شب
بود که عراقی‌ها ما
را دیدند و ناگهان
صحرا مانند روز
روشن شد. در
این هنگام صدای
صوت خمپاره‌ای را
شنیدم و خود را
به زمین انداختم.
خمپاره در دو
متری من و نزدیک
حبیب‌الله منفجر و
باعث شهادت او و
زخمی شدن چند
نفر دیگر شد**



عقب کشید. ما که چنین دیدیم دوباره به سنگرهای قبلی خود برگشتیم.

جا می مانم!

ساعت ۹ شب بود که محمد رحیم زاده ساعت خود را به من داد و گفت: از حالا تا ساعت یازده تو نگهبانی بده و بعد از آن بیا مرا بیدار کن، چون احتمال حمله دشمن زیاد است، من مثل کسی که در خواب و بیداری است گفتم: باشد، ساعت را گرفتم و زیر پایم گذاشتم و دیگر هیچ خوابم گرفت!

نزدیک صبح بود که کسی مرا صدا زد برادر برادر دیدم شخص ناشناسی است. گفت نیروهای شما به عقب رفته اند شما چرا نرفته اید؟ این شخص از لشکر نصر خراسان بود که به جای

پی در پی خمپاره و منور می زد و ما هر بار خود را به زمین می انداختیم. در ساعت ۱۲ و سی دقیقه خط دشمن شکسته شد و ما آن ها را دور زدیم. آنان مانند موش در سنگرهایشان میخکوب شدند. وقتی در پشت جاده ای که آن طرف آن رود دجله بود رسیدیم به ما گفتند سنگر بکنید. تا صبح به کندن سنگر پرداختیم. دشمن دیگر توان رزمی خود را از دست داده بود، فقط گاه گاهی صدای شلیک گلوله تیربار شنیده می شد. فردا صبح عراقی هایی که پشت سر ما در سنگرها مخفی شده بودند همگی اسیر شدند. تقریباً ساعت ۱۰ صبح بود که پاتک سنگین دشمن شروع شد. بعداً از فرماندهان شنیدیم که در این پاتک پانصد تانک به ما حمله ور شده بود. توپخانه دشمن تمام مناطق را زیر آتش گرفت. خمپاره ها پیایی بر سرمان می بارید، اما



گردان ما آمده بودند، آن روز هشتم اسفند بود، روزی سخت و خونیبار. من و سه نفر دیگر به راه افتادیم. در بین راه اجساد زیادی از نیروهای خودی و دشمن روی زمین ریخته بود؛ جسد های پاره پاره و سوخته، دیدن این همه جسد برای من که فقط چهارده سالم بود بسیار سخت و دردناک بود. در بین راه محمد که گویا کمی هم ترسیده بود زیاد عجله می کرد. برعکس، حسین که آدم بی حال و بی حوصله ای بود. هنوز ده قدم نرفته روی زمین می نشست. در این بین من و رحمان بودیم که حسین را تشویق به حرکت می کردیم و از محمد می خواستیم عجله نکند. وقتی حدود یک ساعت راه رفتیم به یک ماشین لندکروز رسیدیم که گروهی

بچه ها همچنان با عزمی راسخ به پدافند از مواضع آزاد شده مشغول بودند. ساعت ۱۲ ظهر بود که تانک های دشمن محل ما را شناسایی کردند. تا ساعت ۵ بعد از ظهر شلیک گلوله های مستقیم تانک سنگرهای ما را از وسط نصف کرد و تعداد زیادی زخمی شدند و برخی را موج انفجار گرفت. ساعت ۵ عصر بود که خبر شهادت دوستم مهدی بخردی نسب را شنیدم.

هنوز هوا تاریک نشده بود که به علت آتش زیاد دشمن به ما دستور عقب نشینی دادند. سریع خود را به عقب کشیدیم. دشمن که با تانک های خود ما را محاصره کرده بود وقتی عقب نشینی ما را دید خیال کرد به طرف تانک های آن ها حمله می کنیم و لذا

اطراف آن بودند. یکی از آن‌ها را شناختم. **عبدالله رنجبر** بود. آنکه دستش به شدت مجروح شده بود ولی عقب نرفته بود. علت حضور ما را در آنجا جویا شد و ما داستان را از اول برایش تعریف کردیم. گفت: بروید سوار ماشین بشوید. در آن لندکروز چندین جسد از شهدا را قرار داده بودند. در بین راه من کارت شناسایی چند تا از شهدا را نگاه کردم. جوانانی از شهر شوش دانیال بودند. هنوز ماشین مسافتی را طی نکرده بود که به گردان خودمان رسیدیم. آن‌ها دو طرف جاده سنگر گرفته بودند. این همان جاده‌ای بود که عراقی‌ها در وسط هور ایجاد کرده بودند. دو طرف آن‌ها باتلاق و نیزار بود. اندکی بالاتر در سه‌راهی سمت چپ یعنی طرف شمال گردان دو (گردان دوم بهبهان) سنگر گرفته بودند. آن‌ها پشت سیل بند بودند. هنوز چیزی از آمدنمان نگذشته بود که نیروهای عراقی پاتکی سنگین را شروع کردند؛ پاتکی که طی آن چند روز

روزهایی بود که از رادیوهای خارجی شنیده می‌شد ایران در تدارک یک حمله بزرگ است. دشمن نیز خود را آماده کرده بود. منتهی فکر می‌کرد که این بار نیز مانند دفعات قبل، ایران قصد دارد از هورالهیوز حمله کند. به این منظور تمامی امکانات خود را در آن نقطه متمرکز کرده بود و با تلمبه آب‌های دجله را به اراضی خشک مجاور کشیده بود. در این اوضاع و احوال بود که من دوباره برای چندمین بار شوق رفتن به جبهه به سرم زد

بی‌سابقه بود. در آن از صدها تانک و آتش شدید توپخانه بهره گرفتند.

نیروهایی که به جای ما رفته بودند تا ساعت ۱۰ صبح همان روز بیشتر نتوانستند مقاومت کنند. سرانجام گروه گروه به عقب آمدند. تعداد زیادی کشته و زخمی و اسیر بر جای ماند. عراقی‌ها خود را به گردان ۲ رساندند. گردان ۲ نیز که بیشتر بچه‌های بهبهانی بودند تا ساعت ۱۲ مقاومت کردند. نزدیکی‌های ظهر بود. من پیش **لطف‌الله شکی** نشسته بودم و با یک دوربین اسلحه سمینوف به عراقی‌ها نگاه می‌کردم. عراقی‌ها وقتی به بچه‌های گردان ۲ که پشت سیل بند بودند رسیدند چون گروهی مجروح بر جا مانده بود به طرف آن‌ها شلیک می‌کردند و آن‌ها را شهید می‌کردند. البته فاصله آن‌ها تا ما زیاد بود ولی چون

زمین مسطح بود با دوربین به خوبی قابل مشاهده بود. سرانجام عراقی‌ها دوباره به گردان ما رسیدند. در آن روز خونبار نیز گروهی از بچه‌های ما شهید شدند، از جمله دوست خودم **عباس پروین** که جسدش هم آنجا ماند. بعدازظهر آن روز بسیار دلگیر بود. هیچ کس امیدی به بازگشت نداشت. عراقی‌ها بی‌شرمانه بر سر ما آتش می‌ریختند. گلوله‌ها بی‌امان و پی‌درپی به اطراف اصابت می‌کرد و لحظه‌ای خاموشی نداشت. من و یکی از بچه‌های دسته‌مان آن شب در یک سنگر بودیم. البته سنگر که چه عرض کنم، اندکی از زمین اطراف خود گودتر بود. ساعت ۱۲ شب بود که شخصی یک جلیقه نجات‌غریق بر رویم انداخت و گفت: تمام تجهیزات را در آب بیاندازید. من فقط کیسه خوابم را در آب انداختم. سپس به ما گفتند: بلند شوید؛ و ما به حالت سستون یک، در آن تاریکی شب، به عقب آمدیم. هنگام عقب آمدن به اطراف جاده نگاه کردم چیزهای سیاهی به‌طور پراکنده ریخته شده بود. چون هوا خیلی تاریک بود و هیچ کس حرفی نمی‌زد ما درست متوجه آن‌ها نبودیم ولی گویا همه آن‌ها اجساد شهدا بودند. بعد از طی چند کیلومتر به قایق‌ها رسیدیم و سوار شدیم، قایق‌ها به مقصد نامعلومی به راه افتادند. سرانجام بعد از ساعت‌ها که از این آبراه به آن آبراه در این هور لعنتی پیش رفتیم از قایق‌ها پیاده شدیم. درست چند قدمی ساحل تعدادی جسد عراقی روی زمین ریخته شده بود. اول خیال کردم این‌ها نیروهای خودمان‌اند که خوابیده‌اند، ولی وقتی نزدیک‌تر شدم و لباس‌های پاره‌پاره و بدن‌های خونین را دیدم فهمیدم که آن‌ها جسد هستند. به هر حال بچه‌های باقی‌مانده از گردان را که حالا تعدادشان هم زیاد نبود برای استراحت به جایی بردند. گفته شد اینجا باند فرود هلیکوپترها است. آن روز، یعنی نهم اسفند در کنار باتلاق‌ها ماندیم. شب هلیکوپترها آمدند ولی آنقدر از لشکر و گردان‌ها نیرو وجود داشت که نوبت به ما نرسید. البته خیلی‌ها رفتند ولی من و چند نفر دیگر آنجا ماندیم. روز دهم اسفند نیز در آنجا که جزیره مجنون بود ماندیم. وضع خوبی نداشتیم. لباس‌هایمان پاره و کثیف شده بود. بوی خون و مرده گرفته بود. غذایمان فقط کنسرو ماهی بود. پتو نداشتیم و در سرمای طاقت‌فرسا شب را به صبح رساندیم. سرانجام شبی که فردای آن ۱۱ اسفند بود بالاخره با آخرین نیروها و با یک

هلیکوپتر کبری به عقب برگشتیم. در باند فرودگاه صحرائی، یوسف حمیدی فرمانده گردان به ما خوش آمد گفت و برایمان غذا آورد. سوار اتوبوس شدیم و به سایت خیبر در اهواز رفتیم. **من همان روز برای استراحت و مرخصی به بهبهان برگشتم در حالی که خیلی از همراهان خود را در آن هور و باتلاق لعنتی از دست داده بودم.....**

خاطراتی از والفجر ۸ (فاو)

..... روزهایی بود که از رادیوهای خارجی شنیده می شد ایران در تدارک یک حمله بزرگ است. دشمن نیز خود را آماده کرده بود. منتهی فکر می کرد که این بار نیز مانند دفعات قبل، ایران قصد دارد از هورالهوریزه حمله کند. به این منظور تمامی امکانات خود را در آن نقطه متمرکز کرده بود و با تلمبه آبهای دجله را به اراضی خشک مجاور کشیده بود. در این اوضاع و احوال بود که من دوباره برای چندمین بار شوق رفتن به جبهه به سرم زد. روز پنجم بهمن ماه ۱۳۶۴ بود که به منطقه اعزام شدم گروهان ما به دوره عملیات آبی خاکی منطقه شطعلی، نزدیک هورالعظیم، رفته بود. خود را به آنجا رساندم. دو روز در آبهای نیزار دوره قایقرانی دیدیم. روز سوم بود که هواپیماهای نظامی عراق چندین بار در آسمان آن منطقه ظاهر شدند و شروع به ریختن بمب بر روی نیزارها و باتلاقها نمودند. مسئولان امر برای جلوگیری از تلفات، نیروها را به منطقه پلاژ (سد دز دزفول) منتقل کردند. در آنجا طبق برنامه آموزش نظامی ادامه یافت. بعد از یک هفته به پادگان خود واقع در چند کیلومتری حمیدیه اهواز برگشتیم. بچه ها خسته شده بودند و از فرماندهان تقاضای مرخصی داشتند، اما مسئول گردان همه را جمع کرد و گفت: از مرخصی خبری نیست.

صبح روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۴ بود که همه را به خط کردند. سپس نیروها را به دو دسته، «الحدید» که دسته ما بود و «والعادیات» تقسیم نمودند. تعدادی را نیز به پاسگاههای مرزی فرستادند. بعد به همگی ما اسلحه (کلاش های تاشو) دادند. من کمک **حسین بهزادی** (تیربارچی) شده بودم. او پسری ساکت و خیلی هم عابد و کم حرف بود. شب بعد از صرف شام گفتند همین امشب حرکت می کنیم، وصیت نامه ها را بنویسید. من خوابیدم. ۱۲ شب بیدارمان کردند. همگی وسایل را برداشتیم و سوار

ماشین شدیم. کسی نمی دانست از این سفر زنده برمی گردد یا نه. به هر حال ماشین حرکت کرد. همین که چند کیلومتری پیمود، یکی از بچه ها گفت به طرف جزیره مینو می رویم! کسی باورش نمی شد، چون همه خیال می کردیم باز عملیات در هور است. وقتی به پل منهدم شده خرمشهر رسیدیم معلوم شد که باید خبر این طرفها باشد. از ماشین پیاده شدیم و با ستون حرکت کردیم. در همان حال کاروان هایی از توپخانه که به ماشین های نظامی بسته شده بودند و طول آن ها به چندین کیلومتر می رسید وارد شدند، معلوم بود عملیات بزرگی در پیش است. آن شب را ما در یک خانه نیمه ویران خرمشهر سپری کردیم. روز بعد فرمانده گردان همه نیروها را جمع کرد و منطقه عملیاتی را



تشریح نمود و گفت: هدف یک جزیره عراقی است که باید شما ۲۰۰ نفر بروید آنجا را بگیرید. نیروی دشمن ۴۰۰ نفر است با ادوات فراوان. بعد از ظهر آن روز هر لحظه آماده باش می دادند. غروب که هنوز تاریک نشده بود با ستون یک حرکت کردیم. به ما گفتند قایق ها آماده اند، دسته غواصان هم آماده اند. بالاخره حرکت کردیم. من با آن مسیر آشنا بودم. آن راه آبادان بود. القصه به جای آب و قایق و عملیات، سر از فرودگاه آبادان درآوردیم! بعد از خواندن نماز جایی را برایمان تعیین کردند. دوباره همه را جمع کردند و مسئول گردان گفت: عملیات ما به هم خورده است، ولی در محورهای دیگر عملیات بزرگی در حال انجام است. ما اینجا هستیم، فردا پس فردا تکلیفمان را روشن می کنند. گروهان ما که گفتیم تنها از گردان رفته

بود، در آنجا (فرودگاه آبادان) ماند. ساعت ۱۰ شب بود که گویی زمین و زمان به هم خورد! صدای بی‌امان خمپاره بلند شد. عملیات والفجر ۸ شروع شده بود. چندین روز به همین منوال گذشت و کار ما فقط گردش و بازی در اطراف فرودگاه بود. با صدای انفجارهای مهیب از خواب می‌پریدیم. به همین منوال چند روز و شب گذشت.

بعد از ظهر روز ۲۵ بهمن همه نیروهای موجود در فرودگاه را به خط کردند و گفتند امشب قرار است در عملیات شرکت کنیم. ما خود را آماده کردیم، اما آن روز هم خبری نشد. فردا صبح ماشین‌ها آمدند و ما را به روستایی در حومه آبادان منتقل کردند. در آنجا سلاح‌های خود را امتحان کردیم. ظهر ناهار خوردیم و به ما گفتند خواب اجباری ست. ساعت

سربازان عراقی در ۵۰ متری ما به خوبی قابل دیدن بودند. با آر.پی. جی و تیربار به طرف دشمن شلیک می‌کردیم. آن‌ها نیز متوجه ما شده بودند و مدام شلیک می‌کردند. حسین بهزادی یک متری من ایستاده بود. در حالی که با تیربار تیراندازی می‌کرد به او گفتم «کافیست! تیربار را به من بده»، یک مرتبه صدایی شنیدم که گفت «الله اکبر» دیدم بهزادی افتاده است. به پهلویش نگاه کردم. باورم نمی‌شد. او تیر خورده بود و داشت چیزهایی می‌گفت. چند لحظه بعد بی حرکت شد

۴ بعد از ظهر ماشین‌ها آمدند و ما همگی آماده سوار شدن بر اتوبوس‌ها شدیم. در حالی که بچه‌های گروه ما خوشحال بودند. در ماشین، کیهان بهرامی (که در همان عملیات شهید شد) در کنار من نشسته بود. حاتم رزمه معاون دسته که از همه ما مسن‌تر بود آیه‌الکرسی خواند و ما تکرار کردیم. راننده هم که گویا شهید شد، نوحه می‌خواند. گاهی حاتم و گاهی کریم نیک‌بیان فرمانده دسته تکرار می‌کردند. ماشین با سرعت از نخل‌های آبادان گذشت. در چند کیلومتری اروندرود بودیم که یک خمپاره دشمن نزدیک ما منفجر شد. اما به کسی آسیب نرسید. نزدیک رودخانه از ماشین پیاده و سوار قایق‌ها شدیم. شب بود و هوا سرد. از رودخانه خروشان اروندرود در حالی که موج‌های آن از قایق بالا می‌آمد گذشتیم و به شهر آزادشده فاو وارد شدیم. با وجود اینکه شب بود به خوبی جنازه عراقی‌هایی که اینجا و آنجا افتاده بودند دیده می‌شد. اندکی آنجا نشستیم. نماز خواندیم و غذای مختصری خوردیم و سپس

سوار لندکروزها شدیم و به آن طرف فاو در جهت مغرب پیش رفتیم. نزدیک دریاچه نمک، پشت یک خاکریز، در سنگرهای روباز خوابیدیم ولی چون در حال آماده‌باش بودیم تجهیزات جدا نکردیم. صبح اول وقت بر خودروهای نظامی که بدنه آهنین و ضدترکش داشتند سوار شده و حدود ۲۰ کیلومتر جلو رفتیم. خودروها بیشتر از آن نمی‌توانستند جلو بروند چون در تیررس مستقیم دشمن بودند.

درگیری آغاز می‌شود!

روز ۲۷ بهمن ماه بود. به صورت ستون یک می‌رفتیم! دسته ما (والعدایات) سمت راست جاده بود و دسته القارعه سمت چپ که جاده را پاکسازی می‌کرد و به جلو می‌رفت. چیزی نگذشت که به خط مقدم رسیدیم و با عراقی‌ها درگیر شدیم. دشمن با دیدن ما پا به فرار گذاشت. رگبار مسلسل شروع شد و گروه کثیری از سربازان دشمن به خاک افتادند. اولین زخمی از گروهان ما غلامحسین بهبهان آبادی بود که تیر به بازویش خورده بود. از سمت جاده به طرف چپ رفتیم و از سیم‌های خاردار گذشتیم. اجساد سربازان عراقی روی جاده و اطراف آن و در آب‌ها و باتلاق‌های منطقه را پوشانده بود. اولین شهیدی که من در این عملیات دیدم بهرامی بود که تیر به سرش خورده بود و داشت جان می‌داد. او روی جاده افتاده بود. صحرا را گلوله و ترکش خمپاره پر کرده بود. من و شهیدی حاتم و چندین تن دیگر از بچه‌ها جلو دویدیم و پشت یک خاکریز ایستادیم. سربازان عراقی در ۵۰ متری ما به خوبی قابل دیدن بودند. با آر.پی. جی و تیربار به طرف دشمن شلیک می‌کردیم. آن‌ها نیز متوجه ما شده بودند و مدام شلیک می‌کردند. حسین بهزادی یک متری من ایستاده بود. در حالی که با تیربار تیراندازی می‌کرد به او گفتم «کافیست! تیربار را به من بده»، یک مرتبه صدایی شنیدم که گفت «الله اکبر» دیدم بهزادی افتاده است. به پهلویش نگاه کردم. باورم نمی‌شد. او تیر خورده بود و داشت چیزهایی می‌گفت. چند لحظه بعد بی حرکت شد. مرتضی چامی یکی دیگر از بچه‌ها با تیربار شروع به تیراندازی کرد. یکی دیگر به نام نورالله زارع بلند شد و صدا زد. حاتم گفت: چیه؟ عراقی ... عراقی ... یک عراقی زخمی پشت سنگری که ما ایستاده بودیم افتاده بود. او به راحتی می‌توانست با پرتاب یک نارنجک دستی همه ما را بکشد. در این بین رضا ویسی معاون گروهان از

سمت راست جاده به طرف ما آمد و در حالی که متوجه عراقی‌ها نبود و روی پا ایستاده بود درست تیری به بینی‌اش اصابت کرد. حاتم چفیه خود را روی زخم بینی رضا گذاشت و او به عقب رفت. چند دقیقه بعد مهمات ما تمام شد. حاتم به چند نفر گفت بروید مهمات بیاورید. هر کس بهانه‌ای آورد. هیچ کس نمی‌توانست به راحتی از این طرف جاده به آن طرف برود. من به حاتم گفتم: «من بروم؟» گفت: برو. با یک دوی چند متری به عقب آمدم و با یک خیز سریع از این طرف جاده گذشتم و آن طرف رفتم. یکی از بچه‌ها داشت جان می‌داد. تیر به سرش خورده بود. او را شناختم. حسین همنشین بود. علی مواساتی و چند تن دیگر اطرافش بودند. علی گفت: «کجا بودی؟» چیزی نگفتم. فقط در حالی که قلبم به شدت می‌زد به او فهماندم که مهمات می‌خواهم. او کوله آری. جی آن شهید را بیرون آورد و به من داد. آن را به دوش گرفتم و با یک دست یک جعبه نوار تیربار هم برداشتم و یک نوار دیگر نیز روی گردن خود انداختم و خواستم برگردم. علی گفت: «رحیم من هم می‌آیم.» گفتم «نه نیا، که وضع خیلی خراب است.» دیگر نگاهش نکردم. در حالی که می‌دویدم و بدون اینکه خم شوم از روی جاده گذشتم. بچه‌ها که این را دیدند مدام داد می‌زدند و می‌گفتند: خم شو و من بی‌اعتنا رفتم در حالی که نفس نفس می‌زدم و از عرق خیس شده بودم. مهمات را به بچه‌ها رساندم. حاتم خوشحال شد و فشنگ‌ها را از من گرفت. دقایقی گذشت. صدایی از آن طرف جاده شنیدیم که می‌گفت: مشهیدی حاتم! ... به آن طرف خیره شدیم. یکی از بچه‌ها در حالی که می‌دوید گفت: «بیایید عقب.» خوب نگاه کردیم. دیدم سمت راست جاده خالی شده. ما نیز عقب کشیدیم. اما شهید بهزادی روی خاک افتاده بود و همانجا ماند. سریع، صد متر عقب آمدم در حالی که رگبار گلوله‌ها و ترکش خمپاره‌ها لحظه‌ای خاموش نمی‌شد. خود را به طرف راست جاده رساندم. در آن لحظه یک نفر را دیدم که تیر به پایش خورده بود. او حمدالله مواساتی بود. زیر بغلش را گرفتم. خون به شدت از پایش جاری بود. او هر لحظه بی‌حال‌تر می‌شد و خودش را شل می‌کرد. به او گفتم: حمدالله خودت را بگیر. او دائم داد می‌زد و می‌گفت: آب! آب! به حرف‌هایش توجهی نمی‌کردم و همچنان او را به عقب کشاندم. می‌دانستم آب برای کسی که خون‌ریزی دارد مضر

است. چیزی نگذشت که یکی از بچه‌ها ما را صدا زد. محمدعلی قنادی بود که یک طرف حمدالله و من طرف دیگرش را گرفتم و به عقب آوردیم. گروهان ما که گروهان ابوالفضل بود، تمام زخمی‌ها را به عقب آورده بود، ولی نتوانستم شهدا را هم به عقب بکشیم. گروهان قمر بنی‌هاشم در سمت راست جاده بود و به محاصره کامل دشمن درآمد. لذا تعداد شهدای آنان بیشتر بود. حمدالله را سوار بر لندکروزی کردیم و همان‌جا پشت خاکریزی که خط جدید ما شده بود سنگر گرفتیم.

برمی‌گردیم

بعد از ظهر بود. آفتاب کم‌کم نور طلایی خود را از روی زمین جمع می‌کرد. تنها خون سرخ جوانان بر زمین مانده بود و آتش گلوله‌ها که بر زمین و زمان می‌بارید. شب چون گروهان ما پراکنده شده بود، من و یکی از بچه‌ها به نام محمدباقر پورقاسم پیش گروهان علی اکبر رفتیم. در این هنگام ایرج افرشته از بچه‌های محله‌مان مرا صدا زد. پیش او رفتم. سرما و تاریکی بیدار می‌کرد و شب شده بود. چون ایرج احساس سرما می‌کرد چفیه خود را به او دادم. صدای انفجار لحظه‌ای در طول شب قطع نمی‌شد. چون آتش دشمن خیلی زیاد بود به ایرج گفتم: من اندکی آن طرف‌تر می‌روم تا اگر خمپاره‌ای نزدیک ما منفجر شد حداقل هر دو آسیب نبینیم. گاهی اوقات خمپاره‌ای یا گلوله آری. جی بین ما منفجر می‌شد، همدیگر را صدا می‌زدیم تا ببینیم کسی آسیب دیده یا نه. اگر چه تا صبح خوابمان نبرد ولی به هر حال از این عملیات هم سالم برگشتیم. صبح یک گردان دیگر جای ما را گرفت و ما به عقب برگشتیم. تا ظهر در خانه‌های مسکونی فاو ماندیم. نکته جالبی که هنگام سوار شدن بر قایق (از فاو برای برگشت به ساحل اروند) اتفاق افتاد این بود که درست در ساحل رودخانه، هنگام سوار شدن بر قایق، هواپیماهای عراقی در آسمان منطقه ظاهر شدند. هر کسی خود را در سنگری انداخت. من و تعدادی دیگر نیز خود را در سنگر زیرزمینی در همانجا انداختیم. شخصی بعد از من خود را توی سنگر انداخت. آن شخص حاج صادق آهنگران، مداح معروف زمان جنگ بود. بچه‌ها با ایشان شوخی می‌کردند و او از عظمت عملیات و بازتاب جهانی آن سخن می‌گفت. هنگام برگشتن، گروهان ما نصف شده بود. گروهی شهید و برخی زخمی شده بودند. سازمان

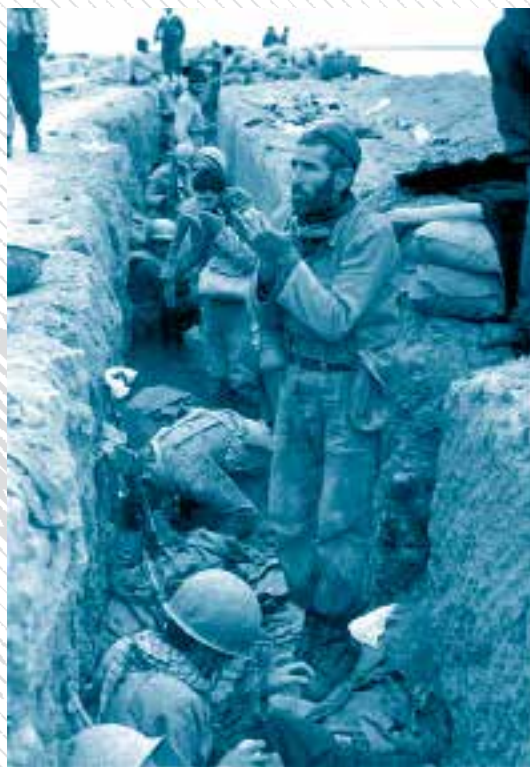
از همان روز اول
تمرین‌ها و دوره‌های
ویژه تخصصی
نظامی شروع شد.
با سر و صدای
زیاد از خواب
برمی‌خواستیم و در
هوای سرد زمستانی
یا زیر باران یا
کنار رودخانه دز
در حالی که تا
سینه‌ها مان زیر
آب بود راه پیمایی
می‌کردیم. به نظر
من هیچ گروهانی
به اندازه ما دوره
نظامی و زندگی در
شرایط سخت را
تجربه نکرد

گروهان به هم خورده بود. از دسته ما **کریم نیک‌بیان** فرمانده و تیربارچی یعنی **بهزادی** که من و **محسن رضائی** کمک او بودیم و تعدادی دیگر، شهید شده بودند. به هر طریقی که بود از اروندرود زیر آتش دشمن گذشتیم، وقتی به ساحل ایران رسیدیم بچه‌های گردان امام حسین (ع) آنجا بودند و می‌خواستند به فاو بروند. گروهی از آن‌ها از جمله **عبدالله صباغان** و **محمود پورکاسب** را دیدم؛ ولی **منصور ظریف‌جو** پسرعمه‌ام و **رضا ظریف‌جو** پسرخواهر منصور را ندیدم از کنار ساحل که سوار ماشین شدیم تا اهواز و رسیدن به پادگان بر اثر خستگی خوابم برد

کربلای ۴ و خاک شلمچه

..... روز اول آذرماه ۱۳۶۵ بود. هوا بارانی و زمین مرطوب. صبح زود مثل همیشه به دبیرستان رفتم. سال چهارم بودم. بعد از مراسم صبحگاهی معلوم شد که زنگ اول را دبیر نداریم. کمی با بچه‌ها قدم زدیم تا اینکه دو تن از بچه‌های رزمنده مدرسه برای کاری به دبیرستان آمدند. آن‌ها به من گفتند: نمی‌آیی؟ گفتیم: کجا. گفتند: جبهه، امروز اعزام است. بلافاصله تصمیم خود را گرفتم و از هم‌کلاسی‌ها خداحافظی کردم. آن‌ها گفتند: نرو. گفتیم: نمی‌شود. باید برم. به هر حال با سرعت به خانه آمدم، وسایل سفر را برداشتم و از مادرم

خداحافظی کردم و خود را به بسیج رساندم. تقریباً ماشین در حال حرکت بود که رسیدم. با شتاب هر چه تمام‌تر ثبت‌نام کردم و سوار ماشین شدم. در آن روز گروه کثیری از بچه‌ها که خیلی از آن‌ها در همان عملیات شهید شدند همراه من در ماشین بودند، از جمله **منصور ظریف‌جو** پسرعمه‌ام و **کریم آرمیون** و برای اولین بار به مقر لشکر ۷ ولی عصر (عج) رفتم. بعد از انجام کارهای اداری هر کسی با انتخاب خود به گردان مورد علاقه‌اش رفت و من مثل همیشه به دسته والعدایات، گروهان ابوالفضل از گردان فجر رفتم. گروهان ما که فرمانده



آن **حسن تقی‌زاده** بود سه دسته داشت، الحديد فرمانده آن شهید **سید حجت‌الله مرتضوی** و معاون او شهید **غلامحسین بهبهان‌آبادی**. این دسته در عملیات کربلای ۵ بیشترین تلفات را داشت. دسته دیگر فرمانده آن **احسان صباحی** برادر **رحیم صباحی** بود که سال قبل در گروهان خودمان شهید شد. اکثر دوستان من از جمله **رضا خندانی** که بعدها اسیر شد و شهید **صمد چوبی** در این دسته بودند. دسته سوم والعدایات فرمانده آن **تقی گله‌دارزاده** بود. اکثراً بچه‌های عشایری اما بسیار خوب و صمیمی بودند. از همان روز اول تمرین‌ها و دوره‌های ویژه تخصصی نظامی شروع شد. با سر و صدای زیاد

از خواب برمی‌خواستیم و در هوای سرد زمستانی یا زیر باران یا کنار رودخانه دز در حالی که تا سینه‌ها مان زیر آب بود راه‌پیمایی می‌کردیم. به نظر من هیچ گروهانی به اندازه ما دوره نظامی و زندگی در شرایط سخت را تجربه نکرد. اگرچه همه فکر می‌کردند که ما عملیات بزرگی در پیش داریم و گروهان ما به اندازه خود سهم مهمی در آن دارد.

در یکی از صبح‌های اوایل دی‌ماه، گروهان را برای صبحگاه همیشگی به خط کردند. معلوم شد خبری شده. سپس همه گروهان را در چادر تبلیغات جمع نمودند. معاون گروهان، **حجت‌امینی‌فر** گفت: بچه‌ها برای یک دوره دو روزه آماده باشید و با خود کیسه خواب و دو پتو و همه وسایل ضروری را بیاورید. از همان اول، همه حدس زدند که دوره‌ای در کار نیست. به هر حال بعد از ظهر بود که وسایل ضروری آماده شد. ماشین‌ها آمدند. از بس تبلیغات شده بود همه می‌گفتند که این عملیات سرنوشت‌ساز است. هنگام حرکت، هوا ابری بود و احتمال ریزش باران می‌رفت. ماشین‌ها پشت سر هم حرکت می‌کردند. از اندیشک که به اهواز رسیدیم، برخلاف معمول، ماشین‌ها به طرف خرمشهر یا سوسنگرد نرفتند؛ بلکه از فلکه چهار ششیر اهواز گذشتند و به طرف

کربلای ۵

روزی که از آبادان برگشتیم گروه کثیری از بچه‌ها بهانه می‌گرفتند که کار داریم و می‌خواهیم به مرخصی برویم. برای من فرقی نمی‌کرد. اگر گروهان مرخصی می‌رفت مطمئناً نصف می‌شد. روی همین اصل فرماندهان به جز عده کمی به کسی مرخصی ندادند. بعد از گذشت چند روز یک مرتبه، صبح چند ماشین پیدا شد که شبیه ماشین‌های سردخانه‌ای حامل گوشت بود. روی آن‌ها نوشته شده بود شرکت سهامی قند و از بیرون، داخل آن معلوم نبود. ظاهراً انتخاب این نوع ماشین‌ها برای حمل نیرو، به جهت فریب ماهواره‌ها و اطلاعات هوایی دشمن بود. بعد از صبحانه حمام رفتیم. از قضا پلاک خود را آنجا جا گذاشتیم. بعد که یادم آمد هرچه گشتم پیدا نشد. به تبلیغات مراجعه کردم، چند بار هم در بلندگوی تبلیغات اعلان شد ولی پیدا نشد که نشد. خواستم بمانم و پیدایش کنم ولی شهید عزیزی سوق اجازه نداد. بدون تجهیزات سوار ماشین‌ها شدیم و به مقر لشکر ۷ ولی عصر در کنار کرخه رفتیم. در ماشین سرم گنج رفت و چند بار حالت تهوع پیدا کردم. از این نگران بودم که شاید تا رفتن به خط مقدم نتوانم تحمل کنم. پس از چندی که رسیدیم در آنجا نیروها جمع بودند. فرمانده لشکر داشت سخنرانی می‌کرد. او در مورد علت شکست عملیات کربلای چهار بحث می‌کرد و هم چنین وضعیت

نیروها و برنامه عملیات بعدی را توضیح می‌داد. بعد از آن بلافاصله به مقر خود برگشتیم. وسایل خود را از اسلحه و مهمات گرفته تا آب و غذا و پتو و کتری و ... برداشتیم و سوار همان ماشین‌های شبیه سردخانه‌ای شدیم. برخلاف انتظار این بار حالم بد نشد و به راحتی به مقصد رسیدیم. وقتی به آنجا رسیدیم با یک بیابان برهوت و هموار روبه‌رو شدیم. این منطقه اگر

رامهرمز رفتند. هر کسی چیزی می‌گفت، من و شهید محسن رضائی کنار هم نشسته بودیم و با هم صحبت می‌کردیم و احتمالات را بررسی می‌کردیم. سرانجام ماشین به طرف ماهشهر برگشت. همه گفتند: مقصد آبادان است. این حدس صحیح بود. باران به شدت می‌بارید.

حوالی صبح بود که به آبادان رسیدیم. اول ما را به هتل آبادان بردند؛ جایی که سه سال قبل در عملیات خیبر مدتی را در آنجا گذرانده بودیم. هتل آبادان مملو از نیرو بود و جایی برای ما نداشت. لذا ما را به ساختمان شهربانی آبادان نزدیک سینما رکس معروف بردند. ساختمان‌های آن منطقه نسبت به سه سال قبل یعنی سال ۱۳۶۲ که آن اطراف را دیده بودم خیلی فرق کرده بود. در این سه سال همه آن‌ها به ویرانه تبدیل شده بود.

به هر حال بعد از استقرار در ساختمان شهربانی آبادان، برای دسته ما دو اتاق اختصاص یافت. بعد از ظهر آن روز فرمانده گردان حاج کمال صادقی نیروها را به خط کرد و گفت امشب یا فردا گردان وارد عملیات می‌شود. ولی تا دو روز دیگر نیز خبری نشد. مسئولین می‌آمدند و می‌رفتند. هر کس چیزی می‌گفت، بعد از چند روز صبح، شهید داود دانائی گروهان ما را جمع کرد و طی یک سخنرانی بچه‌ها را هنگام عملیات به صبر و رعایت مقررات دعوت کرد. او در سخنان خود گفت: «برادران هر کس از مرگ می‌ترسد هم‌اکنون از گردان جدا شود و در قسمت‌های دیگر بروی خدمت کند.» بعد از سخنان داود، نقشه منطقه عملیاتی طرح شد. قرار بود ما با قایق از شط (اروند رود) عبور کنیم و بعد از طی مسافتی در یک زمین مثلثی شکل با دشمن درگیر شویم. به قول بچه‌ها مثلثی مربع شد و ما نرفتیم. چرا که این عملیات که به عنوان کربلای چهار معروف شد، در همان مراحل اولیه لو رفت و بعد از تلفات نیروهای عمل‌کننده اولیه، بقیه مراحل آن متوقف شد.

بعد از توقف این عملیات ما دو هفته را در همان ساختمان شهربانی ماندیم. حق خروج از ساختمان را نداشتیم. در حیاط آن ساختمان خود را به هر طریقی که بود مشغول می‌کردیم: خواب، بازی یا کلاس‌های اخلاقی و احکام و یا گفت‌وگو با دوستان. در این مدت من بیشتر اوقات خود را همراه شهید شهاب‌الدین نمازی گذراندم. بعد از دو هفته به مقر خود - اندیمشک - برگشتیم.





عملیات کربلای پنج بر خلاف انتظار همه در محور شلمچه، منطقه عملیاتی رمضان، آغاز شد. جایی که اتفاقاً شهر بهبهان بیشترین شهید را در آن تقدیم کرده بود. این بار هم همان اتفاق افتاد

اشتبه نکنم به «گردان پل» معروف بود. از قبل چند نفر از بچه‌ها به آنجا رفته و چادر برپا کرده بودند. ما که وارد شدیم کار خاصی نبود، فقط چادرها را بین دسته‌ها تقسیم کردیم.

چند روز آنجا ماندیم. **داوود دانایی** که در فاصله عملیات کربلای چهار تا آن موقع که به فاو همراه گردان فتح رفته بود به آنجا برگشت. هنوز فراموش نکرده‌ام که وقتی داوود وارد شد همه از چادرها خارج شدند و با شور و احساسات از او استقبال کردند. در آن چند روز، کار ما، روزها پر کردن کیسه‌های شن و شوخی و صحبت با هم بود. کسی نمی‌دانست که بسیاری از این بچه‌ها فقط چند روز دیگر در این دنیا مهمان ما هستند. در فاصله عملیات کربلای چهار و پنج چند نفر از بچه‌ها به بهبهان رفته بودند که در این زمان ایشان نیز برگشتند. یکی از آن‌ها به من گفت: رفیق شهید شده! گفتم: رفیقم کیه؟ گفت: **مهدی شاهی**، تعجب کردم. چون خیال می‌کردم مهدی دانشگاه است. در حالی که فهمیدم مهدی نزدیک به یک ماه پیش به گردان فتح پیوسته و برای پدافند به فاو رفته بوده و همان‌جا نیز به شهادت رسیده است. بسیار متأثر شدم، چون مهدی از دوستان بسیار صمیمی‌ام بود. به هر حال در آن روزها کسی مجال فکر کردن در این موارد را نداشت. اطراف ما شلوغ بود و با شروع عملیات کربلای پنج شلوغ‌تر هم شد. عملیات کربلای پنج برخلاف انتظار همه در محور شلمچه، منطقه عملیاتی رمضان، آغاز شد. جایی که اتفاقاً شهر بهبهان بیشترین شهید را در آن تقدیم کرده بود. این بار هم همان اتفاق افتاد.

طبق برنامه، نقشه منطقه را به ما نشان دادند و کامیون‌ها آمدند و ما را سوار کردند. هر دسته در یک ماشین. جا تنگ بود و راه ناهموار، غرش توپ‌ها خاموش نمی‌شد. بعد از چند ساعت حرکت

در هوای سرد، شب ۱۹ دی‌ماه بالاخره ماشین از حرکت باز ماند. از ماشین‌ها پیاده شدیم. همه جا هموار و مسطح بود، هیچ برآمدگی جز خاکی‌ریزهای اطراف جاده وجود نداشت. هوا گرگ‌ومیش بود و نماز صبح را به‌جا آوردیم. هر دسته در یک سنگر روباز کنار جاده مستقر شدیم. اصلاً حال و هوای عجیبی در این منطقه احساس می‌شد. چیزی شبیه بوی غربت، صبحانه، نان محلی با پنیر داشتیم. من و شهید **محسن خاکی** که بی‌سیم‌چی دسته بود و **باقر پورقاسم** کنار هم نشسته بودیم. آن روز هوا ابری بود. هواپیماهای عراقی از بالای سرمان گذشتند و وارد خاک ایران شدند. این منطقه جاده شلمچه بود و نیروهای زیادی آماده عملیات در طول جاده مستقر بودند. کسی نمی‌دانست چه خواهد شد. کامیون‌ها مدام از آنجا می‌گذشتند و به طرف جلو خاک و شن می‌بردند، معلوم بود می‌خواهند در آب‌ها و باتلاق‌های منطقه جاده بسازند. بعد از عبور هواپیماهای عراقی، از فرماندهی خبر آمد که دسته‌ها تقسیم شوند. دسته ما دو تیم بود. تیمی که من در آن بودم به آن طرف جاده یعنی سمت چپ فرستاده شد. بعد از یک ساعت، شاید حدود ۸ صبح درست یادم نیست، هواپیماهای دشمن باز ظاهر شدند. موقعی که به آن طرف جاده رفته به غیر از بیلچه برای کندن سنگر و کلاه‌خود با خود هیچ چیزی را نبرده بودم. چون دستور هم همین بود. البته بادگیر تنم بود چون این را از قبل تأکید کرده بودند.

وقتی هواپیماهای دشمن، جاده را دیدند شروع به بمباران کردند و راکت و موشک‌پرانی شروع شد. یک موشک درست در فاصله ۱۰ الی ۱۲ متری من آن طرف کانال افتاد. خود را به زمین چسباندم. صدای انفجار مهیبی زمین را تکان داد. خاک‌های اطراف به هوا برخاست و به شدت بر سر و رویم ریخت. از شدت ریختن گل که به پشتم خورد فکر کردم ترکش خورده‌ام، ولی این‌طور نبود. وقتی موشک به زمین خورد یک مرتبه گاز سفید و غلیظی از آن خارج شد. یک لحظه بعد فریاد شیمیایی! ... شیمیایی! ماسک بزنید! ... ماسک بزنید! بلند شد. من بلافاصله از جا برخاستم و به طرف سنگری که تجهیزاتمان در آن بود رفتم. ماسکم را پیدا کردم و بر سر گذاشتم. بچه‌های دیگر نیز همین کار را کردند. ولوله عجیبی بود. باز به همان نقطه رفتم. بعد برای چند بار ما را به این طرف و آن طرف بردند، تا اینکه آن طرف کانال درست زیر جایی

که موشک خورده بود رفتیم. در این لحظه متوجه شدم بچه‌های زیادی مصدوم شده‌اند. آمبولانس‌ها، آژیرکشان مجروحین را از منطقه خارج می‌کردند. گروهان ابوالفضل به شدت آسیب دیده بود، به‌ویژه دسته‌الحدید که موشک درست بالای سنگرشان خورده بود و همه کم و بیش لحظه به لحظه منطقه را ترک می‌کردند. حتی **پرویز همتی** که پیک گروهان بود. او که با ترکش موشک حاوی سلاح شیمیایی مصدوم شده بود، بلافاصله پس از رسیدن به بیمارستان صحرایی شهید شد.

کم کم آثار مسمومیت و جراحت شیمیایی در دسته ما و دسته القارعه هم ظاهر شد. بعضی بچه‌ها مثل محسن خاکی و محسن رضایی و چند تن دیگر همان ساعات اولیه رفتند. با گذشت چند ساعت، در دست راست خود سوزشی احساس کردم. اول دستم خارش گرفت و هر کاری کردم خارش از بین نرفت. **تقی گله‌دارزاده** فرمانده دسته را دیدم که دستش را بالا زده و پودری بر روی آن می‌ریخت. من نیز همین کار را کردم. اما جای آن به شدت قرمز شد. کم کم سوزش دست تحمل‌ناپذیر شد. کمی در سنگر دراز کشیدم وقتی بلند شدم منطقه تقریباً خالی شده بود. اسلحه‌ها و تجهیزات بچه‌ها باقی مانده بود ولی خود آن‌ها رفته بودند. صحنه عجیبی بود. فاصله ما در ابتدا ۵ متر بود حالا به دلیل تخلیه شدن منطقه به ۵۰ متر هم می‌رسید. از چشمانم به شدت اشک می‌آمد. یکی از بچه‌ها وقتی مرا دید گفت: «چرا چشمت سرخ شده؟ با این وضع تا یک ساعت دیگر جایی را نخواهی دید.» در ساعت ۴ بعدازظهر بود که آقای **حسین اسلامی** از سنگری که من در آن نشسته بودم گذشت و گفت: بلند شو که تو شیمیایی گرفته‌ای. من و **ایوب جعفری** و **محمدعلی مرتعش** و چند تن دیگر را سوار یک ماشین لندکروز کردند و از منطقه بیرون بردند. در نزدیکی بیمارستان، ماشین پنجر کرد. به ناچار، لندکروز دیگری را که از آنجا عبور می‌کرد صدا زدند و ما چند نفر را سوار کرد. وقتی به بیمارستان صحرایی رسیدیم، گفتند این بیمارستان شیمیایی‌ها نیست و آن کمی پایین‌تر است. دوباره ما را سوار یک آمبولانس کردند و به آنجا رسانیدند. وقتی آنجا رسیدیم بلافاصله حمام کردیم. بعد ما را روی تخت خواباندند و سرم وصل کردند و با آب مقطر چشم‌هایمان را شستند.

چشم‌های من کم کم بسته شد. هر چه کردم باز نمی‌شد. باورم شده بود که دیگر کور شده‌ام. کمی بعد، شخصی دستم را گرفت و مرا سوار اتوبوسی کرد که تمام صندلی‌های آن را بیرون آورده بودند. آن‌ها مخصوص حمل مجروحین بود. هنوز با سختی می‌دیدم. آخر ماشین نشسته بودم و تنها هیكل افراد را به صورت تیره می‌دیدم. ماشین حرکت کرد. نصف جان شدیم تا به مقصد رسیدیم. در بین راه وقتی خوب دقت کردم متوجه شدم که تقی گله‌دارزاده هم نزد من نشسته و در طول این چند ساعت متوجه او نشده بودم. گفتم: تقی من نمی‌بینم. **پرویز قربانی** نیز پهلوی ما نشسته بود. وقتی رسیدیم، تقی دستم را گرفت و از ماشین پیاده کرد. وارد ساختمانی شدید و من روی تختی خوابیدم. هنوز حالت تهوع داشتم. هر چند چیزی هم نخورده بودم احساس می‌کردم تمام امعا و احشایم بیرون می‌ریزد چشمم جایی را نمی‌دید. آنجا شلوغ بود و سر و صدا زیاد، این ساختمان نقاهتگاهی در گلف اهواز بود.

فردای آن روز، ۲۱ دی‌ماه، صبح در حالی که سرم گیج می‌رفت چند تن از بچه از جمله **مصطفی پورکاظم** و **محسن رضایی** به کنار تخت آمدند. مصطفی گفت: حالت چطور است؟ گفتم جایی را نمی‌بینم. محسن گفت: من لباس گرفته‌ام و می‌خواهم به خط بروم. او چون زودتر از بقیه از منطقه شیمیایی خارج شده بود جراحت زیادی نداشت. **این آخرین باری بود که من صدای وی را شنیدم، چرا که چند روز بعدش در همان جبهه شلمچه شهید شد.** چندین روز ما را در آنجا نگه داشتند. اما چون معالجات اثری نداشت به تهران اعزام شدیم. در تهران از طریق دوستانی که برای عیادتم آمده بودند متوجه شدم که تقریباً بیشتر بچه‌های گردان که اکثراً همشهری‌های بهبهانی یا هم‌استانی‌های خوزستانی‌ام بودند، بر اثر بمب‌های شیمیایی دشمن جان خود را از دست داده‌اند. بقیه نیز تقریباً تماماً همچون خودم مصدوم شده بودند و آن‌ها را به شهرهای مختلف یا به خارج از کشور برای معالجه فرستاده بودند.

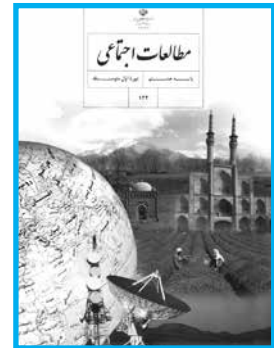
پی‌نوشت

یک توضیح: اکثر افرادی که در این مجموعه از آن‌ها نام برده شد در همان عملیات‌ها و یا در ماه‌ها و سال‌های بعد جان ششیرین خود را به خاطر حفظ میهن از دست دادند. روحشان شاد، یاد و نام و خاطره همه آن‌ها گرامی باد.

نقد و بررسی درس ۱۴ از کتاب

مطالعات اجتماعی پایه هشتم

متوسطه اول



پروانه گودرزی

سرگروه تاریخ، ناحیه ۴ اصفهان

اشاره

نوشته حاضر که دیدگاه خانم گودرزی درباره یکی از درس‌های کتاب مطالعات اجتماعی پایه هشتم است، نشان‌دهنده ضرورت یک کتاب معلم است که در آن دانستنی‌های مورد نیاز برای تدریس آن کتاب ارائه شده است. رشد آموزش تاریخ از دریافت مقالاتی در زمینه این گونه مطالب استقبال می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نقد و بررسی، درس ۱۴، کتاب مطالعات اجتماعی، پایه هشتم

فارسی اشاره می‌شد. به نقل از تاریخ عتبی می‌توان به نقش ابوالعباس اسفراینی نیز اشاره کرد، که در دوره وزارت او تمام دیوان اعم از محاسباتی و غیره از زبان عربی به زبان فارسی تغییر یافت. حداقل اینکه باید نامی از حسنک وزیر برده می‌شد. یا روایت ابوالفضل بیهقی مورخ بزرگ ایرانی از آیین نوروز در دوران غزنویان نگاشته می‌شد که در راستای اهداف ارزشی می‌تواند تأثیر بسیار بر فراگیران داشته باشد. در همین راستا می‌توان به داستان «ناز پری» دختر خوارزمشاه و روایت داستان صبر و دلدادگی در گنبد سبز رنگ و هفت گنبد نظامی اشاره کرد. نگاشتن این گونه حکایات بسیار تأثیرگذار و در تکمیل اهداف ارزشی می‌باشد.

۷. با توجه به وسعت حکومت ترکان می‌توان از آثار باستانی و معماری بیشتری در گوشه و کنار ایران یاد کرد مانند آزادشهر در استان گلستان و فریمان در خراسان یا مجموعه میرعماد، یادگاری با ارزش خوارزمشاهیان در کاشان یا مدرسه غیاثیه در خواف و مسجد جامع اصفهان و... اشاره کرد. در تکمیل اهداف روشی، می‌توان اشاره به این مطلب نمود که چرا از دوره‌های غزنوی یا خوارزمشاهیان آثار بیشتری در ایران وجود ندارد؟

اما به لحاظ بررسی عرضی این درس جای روابط و زندگی اجتماعی مردم در این دوره خالی است. مطمئناً تاریخ فرهنگی و اجتماعی بسیار تأثیرگذارتر از تاریخ سیاسی و نظامی است.

۸. در بررسی طولی (در کتاب پایه هفتم به مباحثی مانند خانواده در ایران باستان، روابط اجتماعی در ایران باستان، چگونگی امرار معاش و دستاوردهای ایرانیان در فعالیت‌های اقتصادی... توجه شده است) لیکن متأسفانه در پایه هشتم این پیوستگی وجود ندارد.

۹. بهتر است تصاویر صفحه ۸۸ معرفی شود. امروزه این آثار کجای نگهداری می‌شود که دانش آموزان بتوانند نمونه‌های بیشتری از این گونه آثار را مشاهده کنند. (اهداف دانشی و ارزشی)

۱۰. تصاویر صفحه ۸۹ نیز باید در زمینه‌ای روشن نوشته شود تا خواناتر شود. و معرفی یک نمونه از آن مثل «التفهیم» ابوریحان و روایت عشق «ریحانه» دختر حسین خوارزمی و جشن بهاری زنان، سپندارمذگان و جشن مهرگان در تکمیل اهداف ارزشی بسیار تأثیر گذارند. این وظیفه ماست که فرهنگ غنی ایران زمین

۱. بهتر است در درس قبل (درس ۱۳) نسب‌نامه خاندان سلجوقی و وقایع مهم مربوط به هر یک از سلاطین ذکر شود.
۲. در درس ۱۲ این کتاب نیز جای حکومت آل زیار کاملاً خالی است.

۳. ترجیحاً عنوان درس ۱۴ از میراث فرهنگی ایران در عصر سلجوقی به میراث فرهنگی ایران در عصر حکومت ترکان (غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان) تغییر یابد.

۴. تشکیلات حکومتی و سیاسی این دوران در قالب یک نمودار نمایش داده شود. (درک بصری)

۵. استفاده از عکس، تصویر و نقاشی از آثار و ابنیه در این درس نسبتاً خوب صورت گرفته، اما بهتر است تصویر صفحه ۸۴ «سردیس شاهزاده سلجوقی» بیشتر معرفی گردد. مثلاً: امروزه این سردیس کجاست؟ متعلق به کدام شاهزاده است؟ تصاویر صفحه ۸۵: مجسمه خواجه نظام‌الملک در کجاست؟ مقبره او در کجاست؟ بهتر است در زیر هر تصویر توضیحی یک سطر نگاشته شود.

۶. معرفی دیوان‌های مهم این دوره بسیار مفید و مختصر نگاشته شده است، و در راستای اهداف دانشی تدوین گردیده است.

در این درس فقط به میراث فرهنگی و تمدنی سلجوقی اشاره شده است و اصلاً از غزنویان صحبتی به میان نیامده در حالی که شکل‌گیری شاهکارهای زبان فارسی در بستر تمدن غزنه حرف‌گرافی نیست و می‌بایست به نقش این دولت در گسترش زبان

مجمع دبیران

تاریخ استان

اصفهان

پروانه گودرزی سرگروه تاریخ ناحیه ۴ اصفهان

جلسه با آیاتی از قرآن مجید و پخش سرود جمهوری اسلامی آغاز گردید. سپس سرکار خانم رضوان نعمتی ضمن خوش آمدگویی به همکاران، به بیان برنامه‌های گروه تاریخ و تشویق همکاران جهت شرکت در فراخوان‌های استانی پرداختند. فراخوان‌ها در ۳ بخش: الف) مقاله: با عناوین ریشه‌های انقلاب اسلامی در اصفهان و شبیه‌های نوین آموزش تاریخ در مدراس، ب) تولید نشریه الکترونیکی ج) برگزاری نمایشگاه تخصصی تاریخ با موضوعات کتاب تاریخ دهم و ارائه گزارش آن، عنوان گردید. سپس از همکاران گروه تاریخ استان اصفهان دعوت به عمل آمد که در آزمون آنلاین تاریخ مردم ایران قبل از اسلام دکتر زرین کوب در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۹۵ شرکت فعال داشته باشند. در ادامه این جلسه میثم اسدی دانشجوی دکتری تاریخ با عنوان «آداب معاشرت و همزیستی مسالمت آمیز مردم ایران باستان» و پاکروان با عنوان «فرهنگ فارسی رو به فراموشی است» به ارائه سخنرانی پرداختند.

در ادامه این نشست از سرگروه‌های اسبق استان اصفهان: آقایان دکتر محمدحسین فروغی و مجید پوررضا و سرکار خانم زهره رجبی با تقدیم هدایا و لوح تقدیر، قدردانی به عمل آمد.

در پایان از همکاران دعوت به عمل آمد که در کارگاه تاریخ پایه دهم حضور داشته باشند و از تجارب و راهنمایی اساتید دانشگاه بهره‌مند شوند.

آدرس سایت گروه تاریخ استان اصفهان
<http://etun.listed.ir/tarikh>



را به نوجوانان یاد دهیم. (سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد/ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد) اگر این مهم اتفاق افتد، خود به خود مبحث تهاجم فرهنگی و... نیز از بین دانش‌آموزان رخت برمی‌بند. در کاربرگ شماره ۹، فراگیران با شخصیت وزیران عصر سلجوقی و نحوه مرگ آنان (یک درس اخلاقی) آشنا می‌شوند.

۱۱. جای کاربرگ‌های در تقویت هویت ملی و منطقه‌ای و تعامل با فرهنگ بومی خالی است. با توجه به وسعت قلمرو ایران در عصر حکومت ترکان، حتماً بیشتر دانش‌آموزان در منطقه زندگی خود آثاری از این دوره را دیده‌اند و می‌توانند گزارشی مصور از آن تهیه کنند.

جوابیه گروه مطالعات اجتماعی

با سلام و احترام

ضمن تشکر از سرکار خانم گودرزی

۱. متن نوشته شده نه یک نقد و بررسی تاریخی علمی است و نه یک نقد و بررسی آموزشی در حوزه آموزش تاریخ.

۲. این متن شامل تعدادی پیشنهاد است. این پیشنهادها معمولاً هرساله از طریق گردهمایی‌های آموزشی سراسر کشور، دبیرخانه و غیره برای گروه‌ها ارسال می‌شود و جای چاپ ندارد. بخصوص که پیشنهادها نیز پیشنهادهای جالب و نظام‌مندی نیست، بلکه بیشتر سلیقه‌ای است.

اغلب این پیشنهادها مانند معرفی روایت عشق ریحانه، دختر حسین خوارزمی یا تدوین یک کاربرگ در باب هویت ملی و... هم از نظر حجم کتاب و هم از نظر اصول دیگر قابل پی‌گیری و کاربردی نمی‌باشد.

کتاب گنجایش محدودی دارد. معمولاً این درخواست‌ها را می‌توان از طریق سایر رسانه‌های پشتیبان تأمین کرد. پیشنهاد می‌شود این سرگروه محترم و همکارانشان تلاش خود را در ارائه یک طرح درس جالب و کاربردی از یکی از دروس دوره متوسطه اول به کار گیرند و در این طرح درس چگونگی به کارگیری رسانه‌های پرشمار و فعال نمودن دانش‌آموزان در بررسی مدارک و شواهد تاریخی مرتبط با آن درس را در قالب یک مقاله توضیح دهند و برای مجله ارسال نمایند.

دکتر ناهید فلاحیان،

کارشناس مسئول گروه مطالعات اجتماعی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری

آثار مکتوب قدیمی در شهرستان

فریدون شهر

ناهیدقلانی

دبیر تاریخ؛ فریدون شهر

۲. مقدمه

۳. معرفی زوج و زوجه

۴. صداق... و عرصه و اعیان

۵. توشیح همراه با اثر مهر کاتب

۶. پنج اثر مهر از شاهدهایی که صحت نکاح را تأیید کرده‌اند.

ویژگی‌های ظاهری سند

نوع کاغذ: سفید - فرنگی

نوع خط: نسخ، ثلث، شکسته نستعلیق تحریری

نوع مرکب: سیاه رنگی - سنتی

تاریخ سند: ۱۳۱۰ هجری قمری

اکنون بازخوانی سند (نقطه‌گذاری‌ها و علائم سجاوندی از ماست)

هوالمولف

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحَلَّ لَنَا التَّزْوِيجَ وَ النِّكَاحَ بِفَضْلِهِ
الْغَمِيمِ وَ حَرَّمَ عَلَيْنَا الرِّثَا وَ السَّفَاحَ بَعْدَهُ الْجَسِيمِ وَ
الْصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ
اما بعد، در زمانی فروز نشان، و آنی سعادت اقران،
بنا به فرمان واجب الاذعان جل شأنه العزیز وَ انْكَحُوا
الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ
يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْطِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (آیه
۳۲ سوره نور)

و بنابر مضمون کلام... بلاغت نظام حضرت مستطاب
نبوی(ص): النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ
بِنِي، عقد مناکحه صحیحه شرعیه و مزاجه صریحه
... اسلامی واقع و محقق گردید فیما بین: الزَّوْجَ الشَّابَّ،
العاقل الکامل و هو عالیقدر آقا کریم خلف الصدق
عالی شأن کربلایی غلام حسین؛ و الزَّوْجَه: العاقله
الکامله البالغة الباکرة الرشیده و هی عصمت پناه
فاطمه خانم صبیّه ... آقا ملاعلی اکبر؛ علی الصّدّاق
المقرّر: نقد مبلغ پنج تومان رایج المعاملات و موازی

اشاره

مقاله حاضر براساس کتاب تاریخ‌شناسی دوره متوسطه و مکمل
درس یازدهم از کتاب مذکور (اسناد تاریخی) به رشته تحریر درآمده
است و به معرفی چند اثر مکتوب بر جای مانده از سال‌ها قبل در
شهرستان فریدون شهر، از توابع استان اصفهان، که شهرستانی
گرجی‌نشین است، می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: فریدون شهر، آثار قدیمی، عقدنامه، سند خرید و فروش

مقدمه

توجه به کاربرد انواع رنگ در تزئین و نوشتار آثار
هنری بازمانده از گذشته در فریدون شهر، از جمله
نسخ خطی و اسناد تاریخی مرا بر آن داشت تا چند
نمونه سند را که در دسترس بود مورد مطالعه و
بررسی قرار دهم.

میراث مکتوب ما، اعم از خطی و چاپی، متعلق به
ایران اسلامی است، حتی اگر میراثی باشد که در آن
اطلاعات درست و نادرست، با موضع‌گیری صحیح
و غلط یا دارای گرایش‌های سیاسی و فکری خاص
باشد. از این میراث می‌توان در تحول افکار و اندیشه‌ها
و خلاقیت‌ها بهره برد، درست آن‌ها را ترویج کرد و
نادرست آن را نقادی نمود و تفکر و اندیشه را پرورش
داد. اما مقدم بر همه اینها آنچه لازم است خواندن
صحیح متن‌های مذکور و اطلاع بر محتوای آن‌هاست.
در اینجا سه سند شامل عقدنامه ازدواج، گزارش
یک مسافرت و بالاخره یک سند خرید و فروش را
معرفی می‌کنیم و متن هر یک را، تا آنجا که امکان
بازخوانی دارد، با هم می‌خوانیم.

محتوای سند عقدنامه ازدواج

۱. خطبه آغاز به خط نسخ



گزارش مسافرت سیف‌الله خان به گرجستان

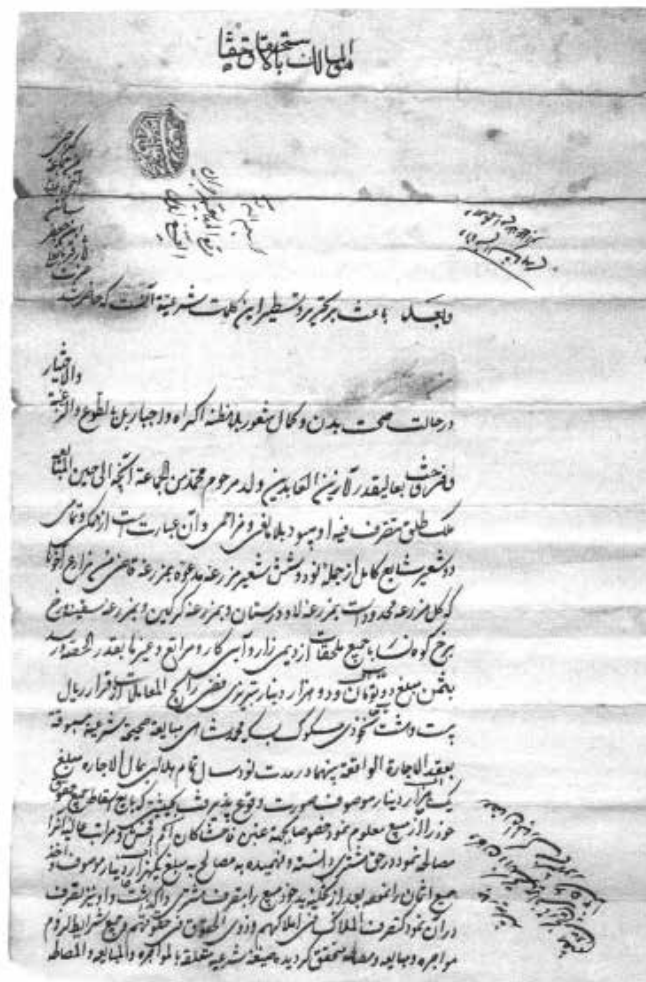
دو سال پیش نماینده گرجیان فریدن، سیف‌الله خان یوسیلیانی، به گرجستان آمد. وی به اینجا آمد تا از موقعیت خودشان [در گرجستان] مطلع شود. علاوه بر این گرجیان فریدن از ما تقاضای کمک و گسیل معلم برای آموزش فرزندان‌شان را داشتند تا بین ما و آن‌ها رابطه برقرار شود و بتوانند زبان مادری خود را نگه دارند. سیف‌الله خان بعضی از جاهای گرجستان را بازدید کرد و سخنرانی‌هایی را نیز انجام داد و وضعیت خودشان را به ما شناساند. وی می‌گفت که فکر و ذکر مردمش گرجستان است و بس. و گفت وقتی ما شنیدیم گرجستان مستقل شده است خیلی خوشحال شدیم و گفتیم که شاید با استقلال گرجستان فرجی هم برای ما بشود. ما در طول دوران با مشکلات فراوان زبان مادریمان را حفظ کرده‌ایم و حال اگر برادرانمان توجهی به ما نکنند و معلمانی برای آموزش زبان گرجی نفرستند آنگاه بر سر ما هم همان خواهد آمد که بر سر دیگر روستاهای گرجی آمد و زبان گرجی را فراموش کردند.

بنا به اظهارات سیف‌الله خان هم‌اکنون در فریدن ۱۴

سه مثقال طلا به مثقال شرعی، و موازی یک من و نیم به وزن شاهي مس ساخته به قیمت سه تومان؛ و معدود چهار رأس میش با بره به قیمت چهار تومان، و یک رأس ماده گاو با گوساله به سه تومان و تمامی یک‌دست رختخواب قلمکار به دو تومان؛ و تمامی یک‌دانگ و نیم از جمله شش‌دانگ متصرف فیه در سهمی... اب الزوج واقعه در قریه آخوره علیا با کافه ملحقات... به انضمام نیم‌دانگ از شش‌دانگ یک‌باب طاحونه [آسیاب] موسوم به طاحونه آقا کوچک با متعلقات... با تمامی یک قطعه باغ مشجر واقعه در مزرعه نکویی تحت باغ، مورثه مرحوم حاج آقا جان بیگ، فوق شارع، جنب باغ حاج علی، عم‌الزوج، و تمامی یک‌دانگ از جمله شش‌دانگ مزرعه قاضی، متصرفی اب‌الزوج با مطلق تبعه و لحقه آن،... تملیک مفصله در فوق را که... و باغ و طاحونه و ملک... اب‌الزوج با صدق قرار داده شد و مبلغ پنج تومان نقد و سه مثقال طلای مرقومی فی‌المتن را اب‌الزوج به عوض... در ذمه خود گرفته که عندالمطالبه کارسازی دارد. مناکحه صحیحه شرعیه مسلمّه علی و القبول... المزبوره زوجه جلیله [ناخوانا] للزوج المزبور و له الاستمتاعات المشروعه... فی شأنه مهما طلبق و لها مطالبه بتمام مهر و الله رؤد بالعباد و کان ذلک تحریراً فی تاریخ ۲۴ شهر جمادی الثانیه مطابق سنه یک‌هزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) [حاشیه‌ها ناخوانا]

تأسیس اولین مدرسه در فریدون‌شهر

توضیح
در سال ۱۹۲۱ سیف‌الله خان یسلیانی در مسافرت به گرجستان با وساطت خود از اعدام دو نفر ایرانی که به جرم جاسوسی دستگیر شده بودند جلوگیری می‌کند. سیف‌الله خان پس از بازگشت از گرجستان به دیدار آن دو می‌رود و آن دو نفر هم او را به نزد رضاخان می‌برند. شاه به نشانه تشکر و قدردانی از او می‌خواهد تا اگر خواسته‌ای دارد بیان کند که سیف‌الله خان تقاضای تأسیس مدرسه در آخوره بالا را می‌کند. شاه دستور تأسیس مدرسه را برای فریدون‌شهر فعلی صادر می‌کند و بدین صورت اولین مدرسه در فریدون‌شهر بازگشایی و شروع به کار می‌کند. نامه زیر مربوط به آن رویداد است.^۱



مشتري، داشته و فهمیده، به مصالح، به مبلغ یک هزار دینار موصوف و اخذ جمیع اثمان را نمود بعد از تخلیه یدخود مبیع را به تصرف مشتری واگذاشت و او نیز در آن تصرف نمود کتصرف الماک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم و جمیع شرایط لزوم مواجره و مبیعه و مصالحه متحقق گردیده، صیغه شرعی متعلقه بالمواجره و المبیعه و المصالحه جاریه شد.

و کان ذالک تحریراً فی تاریخ بیست و هفتم رمضان المبارک من شهر سنه ۱۲۵۶.

پی‌نوشت‌ها

۱. بهار ۱۳۸۲ به نقل از: شهریانو یسلیانی، ۹۰ ساله، دانش آموز اولین مدرسه
۲. به نقل از مجله قلم، ۱۹۲۱ میلادی، تفلیس، ترجمه از زبان گرجی

روستای گرجی‌نشین وجود دارد که زبان گرجی را نگه داشته‌اند. جمعیت آن‌ها حدود ۳۵۰۰۰ نفر برآورد می‌شود.

سیفالله اهل آخوره بالاسست. این روستا مرکز روستاهای گرجی است. گرجیان فریدن اغلب به کشاورزی و دامپروری می‌پردازند. سیفالله معتقد بود که برادرانش خواسته آن‌ها را بدون پاسخ نمی‌گذارند، و حال پس از دو سال، وی باز هم می‌نویسد که روح و جان ما به سوی گرجستان است. بعد از حضور سیفالله در گرجستان «انجمن امداد فرهنگی مسلمانان گرجی» تأسیس گردید. کمیته انجمن تصمیم گرفت تا به زودی کتابی در مورد گرجیان فریدن منتشر کند که کمیسینی برای این کار انتخاب شد و شروع کرد به جمع‌آوری مطالب در این خصوص. در دو سه ماه آینده کتاب آماده می‌شود.^۲

سند خرید و فروش

هو المالک بالاستحقاق حقاً

و بعد، باعث بر تحریر و تسطیر این کلمات شرعیه آن است که حاضر شد عزت آقای قربانعلی ابن جعفر، ساکن آخوره علیا، من جماعه کرجی، در حالت صحت بدن و کمال شعور بلامطنه اکراه و اجبار، بل بالظوع و الرغبة و الاختیار؛ و فروخت به عالی‌قدر آقا زین‌العابدین ولد مرحوم محمد من الجماعه، آنچه الی حین المبیعه ملک طلق متصرف فیه او می‌بود، بلامانعی و مزاحمی؛ و آن عبارت است از همگی و تمام دو شعیر [دانگ] شایع کامل از جمله نود و شش شعیر مزرعه مدعوه به مزرعه قاضی من مزارع آخوره که کل مزرعه محدود است به مزرعه لادورستان و به مزرعه گرگین و به مزرعه سقینه و رخ به رخ کوه نساء باجمیع ملحقات از دیمی‌زار و آبی‌کار و مراتع و غیرها بقدر الحصّه و رسد، به ثمن مبلغ دو تومان و دو هزار دینار تبریزی فضی [نقره؟] رایج المعاملات از قرار ریال بیست و هشت نخودی مسکوک به سکه محمد شاهی؛ مبیعه صحیحه شرعیّه مسبوقه به عقد الاجاره الواقعه بینهما، در مدت ۹۰ سال تمام [...] به مال الاجاره مبلغ یک هزار دینار موصوف صورت وقوع پذیرفت به حیثیتی که بایع اسقاط جمیع حقوق خود را از مبیع معلوم نمود. خصوصاً غبن فاحشاً کان لم افحش و مراتب عالیّه آن را مصالحه نمود در حق

مهتاب خین

اشرف السادات کلاکی

مهتاب خین*

(خاطرات شهید حسین

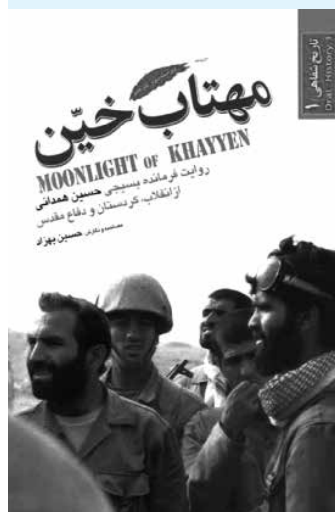
همدانی)

به اهتمام: حسین بهزاد

ناشر: فاتحان

سال چاپ: ۱۳۹۰

تلفن: ۰۶۹-۶۶۹۶۴



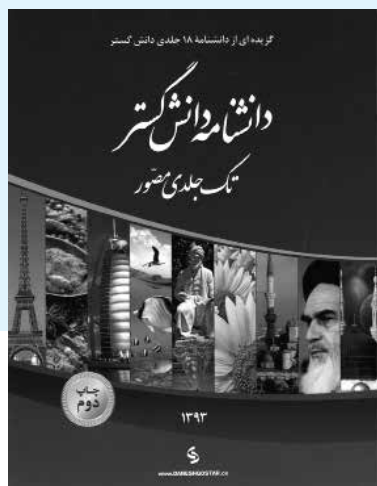
حسین بهزاد، نویسنده و محقق دفاع مقدس، صورت گرفته است. بهزاد کتاب‌های دیگری هم نوشته که «هم پای صاعقه» یکی از مشهورترین آن‌هاست و بیش از ۱۵ بار تجدید چاپ شده است. کارهای مشترکی نیز با گلعلی بابایی همسنگر دیروزش منتشر کرده‌اند.

شهید حسین همدانی در این کتاب علاوه بر بیان خاطرات خود در ارتباط با همکاری مشترکش با بسیاری از سرداران نامدار دوران دفاع مقدس همچون حاج احمد متوسلیمان و محمود شهبازی دستجردی و... درباره روحیات آن‌ها توضیحات جالبی می‌دهد، لذا خواننده کتاب علاوه بر آشنایی با شخصیت شهید حسین همدانی درباره چندین نفر از شهدای شاخص دفاع مقدس نیز اطلاعات نسبتاً کاملی به دست می‌آورد.

مهتاب خین در ۲۰ فصل روایت شده که فصل پایانی آن در برگیرنده تعداد زیادی از عکس‌ها و اسناد مرتبط با شهید حسین همدانی و دیگر همزمان او است.

پی‌نوشت

* خین: محل شهادت محمود شهبازی یار و هم‌زم شهید همدانی می‌باشد.
کوشیدم معنای این کلمه را بیایم اما موفق نشدم.



دانشنا دانش گستر

اکرم علیخانی

دبیر منطقه ۹ تهران

نام کتاب: دانشنامه دانش گستر (تک جلدی مصور) گزیده‌ای از دانشنامه ۱۸ جلدی دانش گستر

زیر نظر: کامران فانی، محمدعلی سادات

ناشر: مؤسسه دانش گستر روز

تاریخ چاپ: چاپ دوم، ۱۳۹۳

تعداد صفحه: ۱۲۲۶

تلفن: ۰۲۴۳۳۹۹۱-۲

تنوع علوم در عصر انفجار اطلاعات نیاز انسان به دایرةالمعارف‌ها یا دانشنامه‌ها را گسترش داده است، به‌طوری که دانشنامه‌ها به ویژه دانشنامه‌های عمومی از ضروریات توسعه فرهنگی اجتماعی و از لوازم رشد و پیشرفت در جهان به‌شمار می‌روند.

دانشنامه تک‌جلدی «دانش گستر» چکیده‌ای از متن مفصل و گسترده‌تری است که در ۱۸ مجلد و ۱۵۲۰۰ صفحه در سال ۱۳۸۹ برای نخستین بار به‌عنوان جامع‌ترین و بزرگ‌ترین دایرةالمعارف عمومی و جهانی زبان فارسی انتشار یافت. این دانشنامه شامل ۶۷۰۰۰ مقاله است که ۴۰ درصد آن مربوط به ایران و جهان اسلام و ۶۰ درصد مربوط به مناطق

و فرهنگ‌های دیگر جهان در موضوعات گوناگون شامل ۲۰۰۰ زندگی‌نامه‌مشاهیر جهان و ۲۰۰۰ تصویر و جدول و نمودار می‌باشد. دانشنامه‌ای به این گستردگی را شاید همگان نتوانند در اختیار داشته باشند، از این‌رو برای آنکه خوانندگان گسترده‌تر و عام‌تری بیابد و در وسع خرید اقشار وسیع‌تری از جامعه و پاسخ‌گوی نیاز اولیه آنان باشد علاوه بر انتشار کامل در ۱۸ مجلد، متن تلخیص شده و فشرده آن نیز در یک مجلد تحت عنوان «دانشنامه تک جلدی دانش‌گستر» به خوانندگان عرضه شده است. این کتاب شامل مهم‌ترین، ضروری‌ترین و روزآمدترین اطلاعات عمومی در همه رشته‌های دانش و معارف بشری در سراسر جهان از گذشته دور تا زمان حاضر به صورت مقالات بسیار کوتاه است و به ترتیب الفبایی گرد آمده است. اطلاعات این کتاب در مقایسه با دایرةالمعارف‌های مشابه به روز است و به همین دلیل برای دبیران تاریخ و علوم اجتماعی که با نسل جدید روبرو می‌باشند کاربرد بسیار دارد. باید دانست

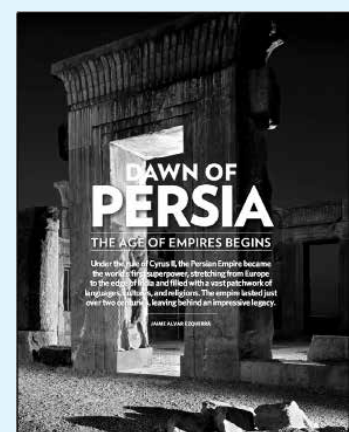
که دیگر دایرةالمعارف‌ها، مانند دایرةالمعارف مصاحب اگرچه از ارزش بالایی برخوردارند ولی گذشت زمان تازگی و روزآمدی بسیاری از اطلاعات آنان را از بین برده است؛ به طور مثال واژه کمونیست که در بسیاری از دایرةالمعارف‌های پیشین آمده با توجه به سیر تحولات جهان امروز نیاز به تعریف و تبیین تازه‌تری دارد که همین امر لزوم تألیف اثری مانند دانشنامه دانش‌گستر را موجه می‌سازد. و یا چه بسا برخی شخصیت‌ها، در زمان تهیه آن دایرةالمعارف‌ها زنده بوده‌اند و یا هنوز زنده‌اند ولی بعد از گذشت ۴۰-۳۰ سال تغییراتی از نظر دیدگاه‌ها و... در آن‌ها رخ داده باشد که در این دانشنامه مورد توجه قرار گرفته است.

به جز لوح فشرده‌ای که همراه این کتاب قرار داده شده، به گفته مسئولان این مؤسسه برای نخستین بار یک دایرةالمعارف ایرانی به‌طور کامل و به‌صورت رایگان در فضای مجازی نیز قرار گرفته است که همگان می‌توانند با رجوع به پایگاه: www.daneshgostar.co با امکانات پیشرفته جست‌وجو، نیازهای خود را

برآورده سازند. بدین ترتیب اگرچه ممکن است امکان تجدید چاپ و تصحیح کتاب در هر سال موجود نباشد ولی به‌روزرسانی آن در پایگاه مذکور انجام می‌گردد و مخاطبان با مراجعه به آن مطالب جدیدی در اختیار خواهند داشت. نکته آخر در مورد دانشنامه دانش‌گستر مدخل‌های آن است. در دانشنامه دانش‌گستر مدخل‌ها بر دو گونه به صورت الفبایی تنظیم شده است:

۱. مدخل اصلی که ذیل آن مقالات دانشنامه می‌آید.
 ۲. مدخل ارجاعی که خواننده را به مدخل یا مدخل‌های دیگر ارجاع می‌دهد.
- باتوجه به آنکه مدخل‌های تاریخی برای معلمان تاریخ و علوم اجتماعی بسیار راه‌گشاست، بسیار مناسب خواهد بود که جهت استفاده همکاران این دروس یک نسخه از این دانشنامه در کتابخانه مدارس و یا دفتر مدرسه وجود داشته باشد، و تا معلمان علاقه‌مند بتوانند به سهولت از آن استفاده کنند.**

تاریخ در نشنال جئوگرافی



شماره چهارم نشریه نشنال جئوگرافی (سال دوم سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۶) حاوی مطالبی خواندنی درباره هخامنشیان است. طرح جلد مجله تصویری از تخت جمشید است، با سرمقاله‌ای از امی بریگز درباره

دکتر موسی کاظمی

واقعی در جهان که تا حال دیده شده است. **طالع‌بینی باستانی.** در نهایت در عصر نیوتن افشا و خنثی شد، طالع‌بینی به شکل‌گیری علم از بابل باستان تا رنسانس کمک کرد.

تاریک و روشن ماهاراجه‌ها. شاهزادگان هندی دست نشانده، پس از تسلیم قدرت خود به اروپایی‌ها، از کاخ طلاکاری شده لذت‌بخش حکومت می‌کردند.

آتش‌سوزی بزرگ لندن. این آتش‌سوزی که قلب قرون وسطای انگلستان را در سال ۱۶۶۶ با خاک یکسان کرد، راه را برای ایجاد یک شهر جدید امپریالیستی هموار ساخت. **نبرد آنتیه‌تام؛ محافظت از تاریخ.**

محل خونین‌ترین روز در تاریخ آمریکا یکی از بهترین میدان‌های جنگ حفظ شده این کشور است.

لوح معروف کوروش و شرح مندرجات آن. به گفته بریگز چیزی که منشور کوروش را ارزشمند می‌کند، شرح فتوحات وی نیست، بلکه این ایده است که مردم با سنت‌ها، ادیان، و زبان‌های مختلف می‌توانند به‌طور مسالمت‌آمیز باهم زندگی کنند. در این شماره همچنین مطالب مشروحی درباره شکل‌گیری و توسعه قلمرو هخامنشیان ارائه شده است. عنوان مقالات اصلی در این شماره به ترتیب زیر است:

ممفیس، شهر اول مصر. ممفیس به‌عنوان پایتخت اول فراعنه تأسیس شد و به‌عنوان قلب و روح مذهبی تمدن مصر برای بیش از ۲۰۰۰ سال باقی ماند.

ایران، نخستین ابرقدرت. ترکیبی از قدرت با سعه صدر، امپراتوری متنوع ساخته شده توسط کوروش دوم نخستین ابرقدرت

سواحل خلیج فارس

عباس رضایی

دانشجوی دوره دکتری تاریخ

چهار جلد مطالب تاریخی) تدوین شده است.^۲

کتاب «سواحل خلیج فارس» علاوه بر متن اصلی، دارای یک دیباچه و مقدمه‌ای از سوی مترجم است و بخش انتهایی کتاب نیز سخن پایانی مترجم و افزوده‌های وی را شامل می‌شود. علاوه بر این بخش نمایه عمومی نام‌ها، کتابنامه و تصاویر نمونه صفحات متن اصلی کتاب لوریمر نیز آورده شده است. این کتاب از زبان اصلی، یعنی انگلیسی، ترجمه شده است. برخلاف برگردان‌های قبلی آن که از روی نسخه عربی چاپ قطر صورت گرفته بود. در واقع با توجه به همین امر، مترجم تصمیم گرفته آن را از زبان اصلی ترجمه کند. کتاب در مجموع حاوی مطالعاتی راجع به خلیج فارس و دربردارنده مطالب جغرافیایی جالب توجهی درباره سواحل جنوبی ایران در برهه زمانی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به شمار می‌آید.

در قسمت **دیباچه**، مترجم توضیحات مفیدی درباره ترجمه خود داده و از جمله راجع به ترتیب انتخاب و تنظیم مدخل‌ها، شیوه تبدیل مدخل‌ها از جدول در متن اصلی به متن در ترجمه حاضر، شیوه آوانگاری اسامی، نحوه استفاده از واحدهای زمانی و مقیاس‌ها و شیوه اشاره به جهت‌های جغرافیایی نکاتی را توضیح داده است. وی ضمن برشمردن رعایت نکاتی پیرامون ترجمه خود اشاره دارد که این کتاب دربردارنده مطالب تاریخی و جغرافیایی ارزشمندی درباره سراسر سواحل جنوبی ایران، قسمتی از عراق، کشور عمان و نیز شبه جزیره عربستان است. به دلیل اینکه ترجمه این حجم وسیع



در منطقه نام برد که از اهمیت ویژه‌ای در این زمینه برخوردارند، چرا که بسیار دقیق و همراه با جزئیات، مسائل مربوط به خلیج فارس و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن را بیان نموده‌اند. در عین حال باید ملاحظاتی در نحوه استفاده از این آثار داشته باشیم زیرا اغلب با دیدگاه استعماری نوشته شده و محتاج دقت نظری واقع‌بینانه می‌باشند. از مهم‌ترین منابع مطالعاتی حوزه خلیج فارس، اسناد و نوشته‌های کارگزاران اروپایی به ویژه انگلیس است که سالیان درازی در این منطقه حضور داشته‌اند.

کتاب «سواحل خلیج فارس» ترجمه‌ای است از مباحث جغرافیایی کتاب «Gazetteer of The Persian Gulf» تألیف لوریمر انگلیسی. چنان که مترجم اشاره نموده، مطالب این اثر در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۷ م/ ۱۲۸۲-۱۲۸۵ هـ ش/ ۱۳۲۲-۱۳۲۵ هـ ق تألیف و تنظیم شده است، اما بیشتر مواد آن از تحقیقات و مطالعات مأموران انگلیسی در نیمه قرن نوزدهم، که از جانب حکومت هند مأمور خلیج فارس و نواحی پیرامون آن بوده‌اند، فراهم آمده است. اصل کتاب در شش مجلد (دو جلد در مسائل جغرافیایی و

نام کتاب:

سواحل خلیج فارس

تدوین: جان گوردون لوریمر

ترجمه، تنظیم و توضیحات: دکتر

عبدالرسول خیراندیش

ناشر: آبادبوم

محل نشر: تهران

تاریخ چاپ: ۱۳۹۴

تلفن: ۰۹۱۲۶۱۵۰۴۰۷

مقدمه

اهمیت خلیج فارس از روزگاران کهن تا به امروز بر کسی پوشیده نبوده است. این آبراه کم‌عمق که در مرکز خاورمیانه قرار گرفته نه تنها زایش تمدن‌هایی بزرگ چون عیلام و بین‌النهرین را در دامن خود دیده، بلکه کانون رویدادهای بزرگ تاریخ بشریت بوده است. موقعیت و اوضاع جغرافیایی خلیج فارس و تنگه هرمز به گونه‌ای است که همیشه مورد توجه حکومت‌ها بوده و همه تلاش داشته‌اند استیلای خود را بر آن حفظ کنند. خلیج فارس دریایی است با منابع غنی که مانند پلی میان تمدن‌های خاور و باختر زمین، به ویژه تمدن‌های چین و هند از یک سو و تمدن‌های حوزه مدیترانه از سوی دیگر، حائز اهمیت فراوانی بوده است و از روزگاران گذشته تا به حال، گذرگاه تاریخی و شاهراه اقتصادی بزرگی به شمار می‌آمده است.^۱

برای مطالعه در احوال تاریخی و جغرافیایی خلیج فارس اسناد و منابع متعددی اعم از داخلی و خارجی وجود دارد. از منابع خارجی به ویژه از دوره صفویه به بعد باید از سفرنامه‌ها و گزارش‌های کارگزاران خارجی حاضر

همایش انجمن علمی دوستاناران تاریخ



نخستین انجمن علمی دانش آموزی دوستاناران تاریخ شهر تهران در پژوهشسرای جوانه، منطقه ۱۹ شهر تهران، با حضور بیش از صد نفر از علاقمندان تاریخ دختر و پسر دوره متوسطه اول و دوم در تاریخ دهم آبان ماه سال ۹۵ در سالن شورای اداره آموزش و پرورش شهر تهران برگزار گردید. هدف از تشکیل این انجمن ایجاد علاقمندی و ارتقای بینش تاریخی دانش آموزان شهر تهران بود.

عنوان نخستین کارگاه علمی این انجمن «تاریخ پژوهی» و مدرس آن خانم زهرا مروتی بود. در این کارگاه، آموزش شیوه صحیح پژوهش در حوزه تاریخ، شناسایی منابع دست اول و دوم و چگونگی ارجاع به منابع و فیش نویسی به دانش آموزان آموزش داده شد.

در پایان انجمن دانش آموزان پژوهشهای تاریخی را به صورت سمیناری اجرا خواهند کرد.

جغرافیایی و منابع بومی فراهم آورده است.

سخن پایانی مترجم، تحلیل عالمانه است پیرامون نحوه گزینش مداخل جغرافیایی در منطقه ساحلی خلیج فارس و عدم توجه به نواحی مرتفع (highland)، نیز بیان علت تکاپوهای اروپاییان به ویژه انگلیسها در این نواحی و بیان اینکه چرا در مداخلهای این کتاب بر شرایط اقتصادی این منطقه به عنوان امکانات موجود برای حمل و نقل تأکید دارد.

افزوده های مترجم فارسی

توضیحات تکمیلی مترجم پیرامون مکانها و اسامی خاص است که یا از طرف لوریمر به اشتباه ذکر شده و یا مسائلی است که نیاز به توضیح بیشتر داشته و مترجم اقدام به افزودن آن بر ترجمه خود نموده است. فهرست تعلیقات به قرار زیر می باشد:

«فرمانفرما/ حکمران/ حکومت/ نایب حکومت»، «رو/ رود/ جریان/ دره/ شور/ مسیله/ مشیله»، «زیراه/ چاه کوتاه»، «خان/ شیخ»، «نامهای مزدوج جغرافیایی»، «خان/ ضابط/ مالک/ مباشر/ رئیس/ کدخد»، «ایرانی اصیل/ ایرانی»، «خائیز»، «بلوک/ پشتکوه/ ارم/ بوشکان»، «سنا/ شنبه»، «جم و ریز»، «ساحل»، «خلیج و خور»، «خشم»، «بنه»، «خشت»، «بهیبهان و دهدشت»، «کازرون و دوان»، «بحرینیها»، «رودخانه موند» و «گله دار»

نمایه عمومی نامها، فهرست منابع مورد استفاده مترجم و تصاویر نمونه صفحات متن اصلی، پایان بخش کتاب حاضر می باشند.

پی نوشت

۱. غلامرضا، زعیمی، تنگه هرمز، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۳۱.
۲. خیراندیش، عبدالرسول، سواحل خلیج فارس، تهران: آبادبوم، ۱۳۹۴، ص ۲۱.
۳. همان، ص ۱۷.

از مطالب با یک کار گروهی میسر می باشد نگارنده تصمیم گرفته است بخش سواحل ایران را در پنج مجلد به انجام رساند که بنا به دلایلی؛ فعلاً مجلد اول را که شامل دشت ساحلی و خود شامل دشتستان، بوشهر، تنگستان، دشتی، لیراوی، حیات داود، انگالی و مناطق متصل به آنهاست، ترجمه و تصحیح نماید.^۳

مقدمه مترجم، شامل توضیح و تحلیل دکتر خیراندیش در مورد چگونگی شکل گیری کتاب است که علاوه بر اطلاعات جامع در مورد کتاب، حاوی تحلیلی تاریخی در مورد نویسنده و کتاب اصلی نیز می باشد. همچنین توضیحاتی راجع به اهداف انگلیسیها از جمع آوری این اطلاعات در جهت حفظ اقتدار خود بر منطقه ای از هندوستان تا بین النهرین به مرکزیت خلیج فارس ارائه می نماید؛ اقتداری که خود معلول شرایط جدید پس از سالهای ۱۸۵۶م/ ۱۲۷۳ق. است که انگلستان در هند و خلیج فارس با آن مواجه شد.

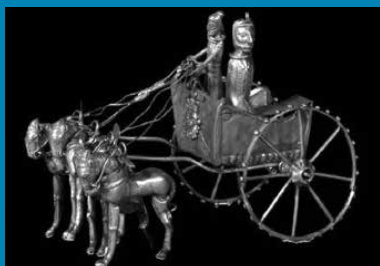
متن اصلی کتاب، شامل مباحث جغرافیایی لوریمر، مربوط به سواحل شمالی خلیج فارس شامل (بوشهر، تنگستان، دشتستان، دشتی، لیراوی، حیات داود، رود حله، انگالی، شیبکوه و...) است. دکتر خیراندیش ضمن ترجمه کتاب تلاش نموده با افزودن پاورقیهای عالمانه خویش، خوانندگان را در دریافت بهتر مسائل مربوط به خلیج فارس یاری رساند. این پاورقیها که بخش اعظمی از صفحات کتاب را در برمی گیرد از چند وجه قابل توجه است: نخست اینکه، خواننده را با منابع دست اول آشنا می سازد و امکان مقایسه مطالب حاضر را با منابع بومی پیرامون خلیج فارس برای او فراهم می آورد. دوم اینکه، با توجه به مطالعات تخصصی خود، دکتر خیراندیش در حوزه خلیج فارس و همچنین اشراف بر مسائل جنوب، امکان اصلاح برخی اشتباهات متن اصلی را با توجه به واقعیات



ناگفته‌های کلما کره

علی نورپور

دبیر مطالعات اجتماعی شهر تهران



۱. حسین غضنفری از مدیران اسبق سازمان فرهنگی، که در مورد پیدایش غار و اشیای کشف شده آن توضیحاتی داد.

۲. قره‌خانی کارشناس شناسایی اشیای باستانی که در مورد سرقت رفتن بعضی از میراث فرهنگی و بی‌توجهی برخی از مسئولان سابق، مطالبی ارائه کرد.

۳. حسین بیرانوندی نویسنده کتاب غار کلماکره از گنجینه‌های استان لرستان. ایشان در سخنان خود به جغرافیای تاریخی غار و به رودهای اطراف و معابد و آثار تاریخی شاخص اطراف غار کلماکره پرداخت. به امید روزی که هیچ‌گونه میراث فرهنگی از کشور خارج نگردد و همگی ما حافظ اموال و میراث کشورمان باشیم.

از اشیای نفیس کشف شده در این غار با کاوش‌های غیرمجاز از کشور خارج شده و از موزه‌های اروپایی مانند لوور، موزه بریتانیا، و موزه متروپولیتن نیویورک سردر آورده‌اند. این اشیای عمدتاً شامل پیکره‌ها، بشقاب‌ها، و تکه‌های نفیس بوده‌اند. در سال‌های اخیر برخی از اشیای دزدیده شده توسط نیروی انتظامی و اطلاعاتی کشف شده و در اختیار سازمان میراث فرهنگی و گردشگری قرار گرفته‌اند که در حال حاضر در موزه ایران باستان در تهران، و در موزه قلعه فلک‌افلاک در خرم‌آباد نگهداری می‌شوند.

نشست علمی ناگفته‌های کلماکره در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۹۵ در خانه اندیشمندان علوم انسانی (تهران) برگزار شد. سخنرانان آن به ترتیب عبارت بودند از:

غار کلماکره افسانه‌ای که هزاران راز در آن نهفته است در شهرستان پلدختر لرستان واقع شده است. این غار به صورت اتفاقی در سال ۶۸ توسط یک یا دو نفر کشف شد. کلماکره از سه کلمه کل، ما، کره، تشکیل یافته است. «کل» در گویش مردم لرستان نوعی حیوان حلال گوشت کوهی است که شکار می‌شود. کلمه «ما» با توجه به مفهوم محلی به صورت پسوند «مان» به معنای مکان به کار برده می‌شود و ترکیب این دو کلمه مأوای بزکوهی قلمداد می‌شود. از این غار مقداری سکه‌های طلا، تعدادی مجسمه نقره‌ای از اشکال حیوانات و نیز جام‌های نقره‌ای که همگی مربوط به اوایل حکومت هخامنشیان و اواخر دوره مادها، بوده، به دست آمده است. متأسفانه تعداد زیادی



استاد مری مطهر

دوازدهم اردیبهشت، سالروز شهادت